بسمه تعالی شأنه

کتاب مستطاب ابرار

الشهادة در ذکر مصائب

حضرت خامس آل عبا علیه آلاف التحیة

والثناء با کمال دقت در تصحیح و

طبع کاغذ و حروف در دار السلطنة

اصفهان در مطبعه

نیر نور طبع و

انتشار یافت

فی شهر صفر

۱۳۴۸

هذا كتاب مستطاب اسرار الشهادة

بسم الله الرحمن الرحيم

حمداً لجاعل بلائه لاوليائه وشكراً لجاذب من يرجو لقائه
في فنائه وتسليماً لحكم قضائه ورضاءً بما قدره حتماً ولا راد
لامضائه فطوبى ثم طوبى لمن اختار بقائه في فنائه ونعيمه
في سقائه فصبر صبراً جميلاً في بلائه وسئله فقراً في غنائه
وعزاً شاملاً في ذله تحت لوائه لا مرد من اختياره من يشري
نفسه ابتغاء وجهه ومرضاته من ارتضاه برضاه من غير شائبة
كره منه واكراه من ربه اذ يأبى غناؤه عن اجبار وبلائه اجبار
وعن اجبار باكراه واجبار وقد حكم ببطلان العقود ونقض
العهود لو وقعت بكره او اكراه بين عبده وعبده وعد من اكره
عبداً ظالماً لعبده فسبحان الذي اسرى بعبده شوقاً من عبده فهو

المصطفى المختار بين خلقه دون خلقه فالصلوة كل الصلوة
عليه وآله الممتحنين في البأساء والضراء المبتلين بايدي الاعداء
المتحملين لجميع ضروب البلاء وانواع اللأواء المشتاقين اليها
شوق الظمآن الى الماء بحيث لم يدعوا لرفعها ودفعها بدعاء
وهو القريب مجيب الدعاء لمن عصاه فكيف لمن هو مولاه بالذات
وناح عليهم الوحوش في الارض والحوت في البحر والطير في
الهواء ولم تملك نفوسهم لرؤيتها وسماعها الاشقياء حتى
جرت من عيونهم الدموع من شدة البكاء فكيف حال من كان
من السعداء وكيف حال الانبياء والاولياء ومن هو بالملأ
الاعلى وسدرة المنتهى وجنة المأوى وما يحوي الاثرى ولا سيما
من اختصهم الله بذلك بكرامتهم وجعلها لهم من خواصهم
وقد خرج السهم في خامسهم من آل العباء وهو سيد الشهداء
وجلس باذنهم في مجلس العزاء وفاضت من عيونهم بدل الدموع
الدماء في صباح ومساء كما اخبر به بقية الله في الارض الذي
ببقائه بقيت الارض والسماء ارواحنا له الفداء وعليه

وعلى آبائه الأوفى التحية وأسنى الثناء ممن له الأسماء الحسنى والأمثال
العليا واللعنة كل اللعنة على من قتلهم أو ظلمهم أو سمع بذلك
فرضي به ولا سيما على من قتلهم (وما بين عيهم) الأطهار أكابر الفخر وأخسر [illegible]

أما بعد فهذه وأى العبد الرحمن بن بنية المسكين الفقير إلى ربه
بعد السبعين من عمره أن يذكر بعض النائبة القاسية بالبلايا
النازلة على الأولياء المنادية بالرحيل من هذه الدنيا الفانية
أن متاعها قليل إلى الرب الجليل جل جلاله وعم نواله في من عنده
الذين لا يستكبرون عن عبادته وله يسجدون وليس قصدي سرد الآيات
والأخبار وتأليفها وجمعها في المضمار لأنها مجموعة مؤلفة في
كتب عديدة فليس لجمعها اليوم فائدة كثيرة وإنما المقصود بيان
حقائقها وأسرارها التي هي عبرة للمعتبر وبصيرة للمستبصر بأنها لو لم
تقع البلايا في هذه الدنيا على الأولياء لكانت الحكمة ناقصة من
العليم الحكيم جلت حكمته فوجب فيها وقوعها كما وقعت وليست كالأمور
العادية والحوادث الحادثة التي حدثت كتغالب السلاطين وتكالب الملوك
أخوان الشياطين فإنه لو لم تقع ولم تحدث لم تضر بشيء من حكمة

الحكيم فكان وقوعها وعدمه ووقوعها على السواء عند الحكماء الأصفياء
المطلعين على الأسرار فوقوعها لا يزيد في الحكمة شيئا بخلاف البلايا
العظيمة والمصائب الأليمة المكتوبة على أعظم الأولياء وأكرم الأنبياء
فإنها عهود معهودة ومواثيق معقودة بين الله رب العالمين وبين أنبيائه
المرسلين وأوليائه المكرمين من آدم الأول إلى الخاتم صلى الله عليه
وآله وعليهم أجمعين إلى يوم الدين وأكثر الناس من الغافلين
الزاعمين أنها كالقصص المؤرخة بين السلاطين والغالبين والمغلوبين
في هذه الدنيا فرأيت أن أبين ما أريد من آيات الذكر الحكيم والقرآن
العظيم فإنه تنزيل من رب العالمين الذي لا يأتيه الباطل من بين
يديه ولا من خلفه من شبهات الشياطين وريبة المرتابين وشكوك
الشاكين وظنون الظانين وتخمينات أهل التخمين فيقتضي بيان ما في
البال عنوان روضات في كل روضة مغروسات

الروضة الأولى

قال الله تعالى إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم
وأموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون
وعدا عليه حقا في التوراة والإنجيل والقرآن ومن أوفى بعهده

من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز
العظيم التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون
الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون
لحدود الله وبشر المؤمنين **فی الصافی** عن العياشی قال هم الائمة
عليهم السلام **والقمی** نزلت الآية فی الائمة عليهم السلام لانه وصفهم
بصفة لا يجوز فی غيرهم فالآمرون بالمعروف هم الذين يعرفون المعروف
كله صغيره وكبيره والحافظون لحدود الله هم الذين يعرفون حدود الله
صغيرها وكبيرها ودقيقها وجليلها ولا يجوز ان يكون بهذه الصفة غير
الائمة عليهم السلام الى ان **قال** والعياشی عن الباقر عليه السلام انه سئل عن قول الله
تعالى ان الله اشترى الآية فقال يعنی فی الميثاق حاصل **ترجمه** فارسی این
آیه شریفه اینستکه بدرستیکه خدا خریده است پیش از این وقت از مؤمنین
جانهای ایشان و مالهای ایشان را باینکه بهشت از برای ایشان باشد
و کیفیت این خرید و فروش اینست که آن مؤمنان جنگ میکنند بعد از
اوقات و بعد از فروختن جان و مال در راه خدا پس میکشند بعضی را و
کشته میشوند بعد از آن و وعده بهشت را که کرده وعده حق است

بر خدا که نوشته شده در توریة و انجیل و در قرآن و کیست وفا کننده تر
بعهد خود از خداوند عالم جل شانه پس شاد باشید ای مؤمنان بآن
معامله که کردید با خداوند عالم جل شانه و اینست رستگاری بزرگ
و ایشان یعنی غیر از این رستگاری نیست و آن مؤمنان رجوع کنندگان
هستند بسوی خداوند عالم جل شانه و ایشان عبادت کنندگان او یند
و ایشان حمد کنندگان و ثنا خوانان او یند و ایشان سالکان در راه و
و روزه گیران از برای او یند و ایشان نماز گذاران و رکوع کنندگان
و سجود کنندگان از برای او یند و ایشان امر کنندگان از جانب او یند
بچیزیکه او بایشان امر کرده و آنرا معروف قرار داده و نهی کنندگان از
جانب او بندگان از چیزیکه آنرا منکر قرار داده و ایشان حفظ کنندگان
جمیع حدود الهیه اند و ایشان بشارت ده ای پیغمبر این مؤمنین را
بآنچه خداوند عالم جل شانه از برای ایشان قرار داده این بود حاصل
ترجمه این کلمات شریفه **حال** ملتفت باش که مراد الهی از این کلمات
از برای تو بیان کنم بطوریکه تفسیر آنها از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده
تا بشناسی آن مؤمنینی را که جان و مال خود را فروخته اند [illegible]

تمام فروخته اند بخداوند عالم جل شانه از برای رضا و آزا ایشان
خریده و در عوض جان و مال ایشان بهشت خود را بایشان کرامت
فرموده پس ملتفت باش اولا که اصل این معامله در میان خداوند عالم
جل شانه و آن مؤمنان علیهم السلام در روز میثاق در روزیکه خداوند عالم جل
شانه عهد بندگی را از بندگان خود گرفته اتفاق افتاده چنانکه حضرت
باقر فرموده که این معامله در روز میثاق بوده پس اصل این عهد و پیمان
و اجرای صیغه ایجاب و قبول در آنروز بوده و آنروز از روزهای دنیا نیست
و آنروز پیش از جمیع روزهای این دنیا است و از این جهة خداوند عالم جل
شانه بلفظ ماضی و گذشته فرموده که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ یعنی بدرستیکه
خدا خریده است پیش از این چنانکه حضرت باقر تصریح فرموده که آنروز روز
میثاق بوده و آنروز عهد و پیمان جمیع مردم را از ایشان گرفته اند و آن
روز الست است که در عالم ذر واقع است و آنروز را روز الست می
گویند چرا که در آنروز خداوند عالم جل شانه بجمیع بنی آدم خطاب کرده
و فرموده الست بربکم و جمیع خلق جواب داده اند که فرموده قالوا بلی
و آنروز روزیست که هر کس هر چه قبول کرده در این دنیا خواهد کرد

وتخلف

و تخلف از آن نخواهد کرد پس هر کس در آنروز مؤمن شده در این دنیا
هم مؤمن خواهد بود و هر کس در آنروز کافر شده در دنیا هم کافر خواهد شد
و در آنروز هر کس مؤمن شد باختیار مؤمن شد و اکراهی نبود چنانکه در این
دنیا هم هر کس مؤمن شود باختیار مؤمن خواهد شد و اکراهی در دین نیست
و هر کس در آنروز کافر شد باختیار خود کافر شد و اکراهی نبود چنانکه در این
دنیا کافر خواهد شد و اکراهی نخواهد بود چنانکه خداوند عالم جل شانه
فرموده لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ یعنی نیست اکراهی در
دین بتحقیق واضح شده رشد از غی و حق از باطل و راه هدایت از راه ضلالت
و خوب از بد پس هشیار باش و غافل مباش مثل سایر غافلین که گمان می
کنند در دین اکراهی است چرا که می بینند حدود الهیه بطور قهر و غلبه بر
مردم جاری میشود پس هشیار باش که اجرای حدود الهیه بر مردم بعد از اتمام
حجت و اظهار دین است بدون اکراه پس چون اتمام حجت شد و اظهار دین
خود را خداوند عالم جل شانه بدون اکراه کرد البته هر کس بعد از اظهار
و ایضاح و ابیان کردن تمکین نکرده است البته بطور قهر احکام الهیه بر او جاری
خواهد شد و از همین است که بلاهای دنیا و آخرت بطور قهر بر مستحقین وارد

خواهد

خواهد آمد پس از این مطلب غافل مشو ما هذا ابتداء بابی و مثل کرامات کرام
نشوی باری برویم بر سر اصل مطلب که این معامله خرید و فروش در عالم ذر
بود در روز الست پیش از این دنیا چنانکه خداوند عالم بلفظ ماضی
ذکر فرموده و حضرت باقر ع تصریح فرموده که در روز عهد و
پیمان بوده اما آیا این جماعت که این معامله را با خداوند عالم کرده‌اند
کیانند و آیا همه مؤمنین بوده‌اند یا بعضی از ایشان یا بعضی این معامله
را کرده‌اند در اصل عهد و پیمان و سایر مؤمنین با اتباع ملحق شده‌اند
هنوز معلوم نیست پس متذکر باش و ملتفت شو تا از برای تو بیان
کنم [illegible] بلکه خود بفهمی و تقلید نکرده باشی پس متذکر باش که خداوند
عالم جل شانه صفات اهل معامله را خود بیان فرموده و امر ایشان را
مبهم نگذارده فرموده یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون
یعنی بعد از این و بعد از نزول این آیات و بعد از نزول قرآن
و بعد از ظهور اسلام جنگ میکنند در راه خدا و میکشند جمعی را
و بعد کشته میشوند در راه خدا و وفا میکنند با عهدی که در روز
الست کرده‌اند پیش از این دنیا پس قدری در این مطلب فکر کن تا بدانی

و بفهمی که احدی از مؤمنین اولین و آخرین بغیر از حضرت سید
الشهداء ارواحنا و ارواح جمیع المؤمنین له الفداء و علیه آلاف التحیة
والثناء جنگ نکرده بعد از ظهور اسلام و نزول قرآن در راه
خدا که در آن جنگ بکشد جمعی را از کفار و منافقین و بعد کشته شود
در آن جنگ و وفا کند با آن عهدی که در روز میثاق با خدا کرده
بود بلکه اگر قدری فکر کنی در این فقرات با خبر باشی بحال اهل روزگار
و نادر بخوانده باشی در احوال پیشینیان خواهی دانست که از
زمان آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله پیش از اسلام و بعد از
اسلام احدی از پیغمبران و اوصیاء ایشان بغیر از حضرت سید
الشهداء روحی له الفداء جنگ نکرده در راه خدا که در آن جنگ بکشد
جمعی از دشمنان را و بعد کشته شود در راه خدا و وفا کند بعهد [illegible]
در روز الست با خدا کرده بود پس بدان که تفهیم بدون
تقلید که این کلمات خداوند عالم جل شانه در شأن آن بزرگوار
نازل فرموده اگر بر فرض که در تفسیر این فقرات حدیث مخصوصی
هم نبود معلوم بود از برای هر منصفی که مصداق این فقرات احدی

نیست بغیر از حضرت سید الشهداء علیه السلام چرا که معلول
و مقتول نیست که آیات قرآنیه مصداق نداشته باشد
و حال آنکه در احادیث و اخبار بسیار هست که مصداق این
فقرات ائمه طاهرین نیستند غیر ایشان **در** تفسیر صافی تصریح
کرده از قول عیاشی و قمی نقل کرده که این کلمات مخصوص حضرت
سید الشهداء علیه السلام است و ائمه هدی علیهم السلام جنگی نکردند
که در آن جنگ بکشند جمعی از کفار و منافقین را و کشته شوند
شکی نیست پس مصداق این فقرات همان حضرت سید الشهداء علیه السلام
خواهد بود بدون شک و علاوه بر این حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تصریح فرموده که مصداق این فقرات حضرت سید الشهداء علیه السلام است
چنانکه **در بحار** الانوار روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
حسین با مادرش بود و او را در بغل داشت پس گرفت او را رسول خدا
و فرمود خدا لعنت کند کشنده تو را و لعنت کند خدا برهنه کننده تو را
و هلاک کند کسانی را که اعانت میکنند یکدیگر را بر اذیت و آزار تو
و حکم کند خدا میان من و آن کسانی که اعانت کردند یکدیگر را بر اذیت

تو فاطمه

تو فاطمه زهرا پس وحشت کرد و عرض کرد ای پدر این چه فرمایشی است
که میفرمائی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای دختر بیاد
آوردم آنچه را خواهد رسید بعد از من و بعد از تو از اذیتها و
آزارها و ظلمها و ستمها و مکرها و غدرها و دشمنیها و در آن روز
در میان گروهی باشد از یاوران خود که مانند ستارگان آسمانند
که سبقت میگیرند بر یکدیگر بسوی کشتن و کشته شدن و گویا که من می
بینم و نظر میکنم بسوی لشکرگاه ایشان و بسوی موضع بار انداز
ایشان و بسوی قبرهای ایشان که در آن مدفون میشوند حضرت
فاطمه عرض کرد کجا است این موضع که وصف میکنی حضرت
پیغمبر فرمود آن موضع موضعی است که آن را کربلا مینامند
و آن موضع محل کرب و بلاء است بر ما و بر دوستان ما که خروج
میکنند بر ایشان بدترین مردم روزگار که خود را از امت من
محسوب میکنند که اگر شفیع شوند از برای یکی از ایشان جمیع
اهل آسمانها و جمیع اهل زمینها شفاعتشان مقبول نخواهد
شد در باره ایشان و ایشان مخلد خواهند شد در آتش جهنم

حضرت

حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد ای پدر پسر کشته خواهد
شد فرزند من باینطور که وصف کردی حضرت پیغمبر فرمودند
بلی ای دختر کشته خواهد فرزند تو لیکن بطوری که احدی باینطور
کشته نشده باشد پیش از او و گریه خواهند کرد براو آسمانها
و زمینها و جمیع جن و انس و جمیع ملائکه و وحشیان صحرا و جمیع
گیاهها و جمیع دریاها و جمیع کوهها و اگر ماذون بودند از جانب
خدا منقصی میکردند که در روی زمین باقی نماند یعنی همه را
هلاک میکردند پس زمین بزلزله هلاک میکرد آنها را و ملائکه
بصیحه و انواع بلاها هلاک میکرد آنها را و بار دیگر پس حضرت پیغمبر
فرمودند که یاری خواهند کرد او را گروهی از دوستان ما که نیست در
روی زمین خدا شناس تر از آنها و نیست در روی زمین محکمتر از
ایشان در محبت ما و حق ما و نیست در روی زمینها احدی که محل نظر
التفات الهی باشد غیر از ایشان باشند چراغهای هدایت در ظلمات
گمراهیها و باشند شفیع گناهکاران و ایشان وارد میشوند
بر من بر لب حوض کوثر در روز قیامت می شناسم ایشانرا بسیما ایشان

چون وارد شوند بر من و همراهی نمایند آن روز طلب میکنند امامان
خود را و ایشان طلب میکنند ما را و غیر ما را طلب نمیکنند و ایشانند
قوام زمین و زمین با ایشان برقرار است و بواسطه ایشان باران
رحمت از آسمان بر زمین میبارد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
عرض کرد ای پدر انا لله و گریان شد پس پیغمبر فرمودند ای دختر
بدرستیکه بهترین اهل بهشت شهیدان در دنیا هستند بذلوا
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون
ویقتلون وعدا علیه حقا دادند جانهای خود را و مالهای خود را
بانکه از برای ایشان بهشت باشد جنگ میکنند در راه خدا پس می
کشند و کشته میشوند در راه خدا و این نعمت و عهدیست که خدا بر خود
ثابت کرده و حقی است که بر خود قرار داده پس چیزیکه در نزد خدا
است بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است بلی کشته شدن
آسانتر از مردن کسی است که مقدر شده کشته شود کشته میشود البته
و بیرون نمیرود بوعده گاه خود و کسی که کشته نشود بزودی خواهد
مرد پس حضرت پیغمبر فرمود ای فاطمه ای دختر محمد آیا دوست

عید الغدیر و نمیخواهی که امر کنی در فردای قیامت و اطاعت کرده
شوی در میان این خلق در فرد حساب خلایق و مطاع خلق باشی
و خلق مطیع تو باشند آیا راضی نمیشوی که فرزند تو گوشوار عرش
الهی و از حاملان آن باشد آیا راضی نمیشوی که خلق بیایند نزد پدر
تو و طلب کنند از او که شفاعت کند گناهکاران را آیا راضی نمیشوی
که شوهر تو صاحب حوض کوثر باشد در روزیکه همه خلق تشنه اند
و دور کند از آن حوض دشمنان او و سیراب کند از آن حوض دوستان
خود را آیا راضی نمیشوی باینکه شوهر تو قسمت کننده آتش باشد
امر کند با آتش پس آتش اطاعت کند او را و بیرون آورد از آتش هر که
را بخواهد و اگذارد در آتش هر که را بخواهد آیا راضی نمیشوی
باینکه نظر کنی بسوی ملائکه در اطراف آسمان و نظر کنند آن ملائکه
بسوی تو و بر بینند که چگونه امر میکنی در میان خلایق و همگی اطاعت
میکنند امر تو را و نظر میکنند ملائکه بسوی شوهر تو و می بینند که
حاضر شده اند خلایق و شوهر تو مخاصمه میکند با ایشان در حضور
خدا پس چه خواهی دید حکم خدا را در باره کشنده فرزند تو خواهی

دید حکم

دید حکم خدا را در باره کشندگان خود و کشندگان شوهر و فرزندان
هنگامیکه حجت او ظاهر شود و حجت خود را بر خلق تمام کند و امر شود
با آتش که اطاعت کند او را آیا راضی نمیشوی که گریه کنند بر فرزند تو
جمیع ملائکه و جمیع در دریغ خود ندبه او و جمیع خلق آیا راضی نمیشوی
باینکه زیارت کنندگان قبر او در مقام حاجیان بیت الله الحرام
و معتمرین باشند و طرفة العینی از رحمت الهی محروم نباشند هر گاه بمیرند
شهید بمیرند و اگر زنده باشند همیشه دعای خیر کنند برای او و ملائکه
همیشه در حفظ الهی و در امان او باشند تا آنکه مفارقت کنند از دنیا
دنیا حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد ای پدر تسلیم کردم و راضی شدم
و توکل کردم بر خداوند عالم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم دست مبارک خود را بر قلب او کشیدند و بر چشمهای او دست
مالیدند و فرمودند بدرستیکه من و شوهرت و فرزندان تو در مکانی
هستیم که چشم تو از دیدن آن روشن شود و دل تو از آن شاد باشد
تمام شد حدیث شریف و بیان مفصل از برای فقرات این حدیث شریف
خواهد آمد انشاء الله تعالی و در این موضع بطور اجمال عرض میکنم که

از این حدیث شریف چنین معلوم میشود که جمیع امور یکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمودش
میفرمایند که آیا راضی میشوی سبب حصول اینها و وصول باینها حضرت
سید الشهدا علیه السلام و شهادت آن بزرگوار است بطور دیگر بیان مفصل
خواهد آمد ان شاء الله در موضع آن و اصل مقصود در ایراد این حدیث
شریف درینموضع این بود که ترا متذکر کنم باینکه این آیه شریفه ان الله
اشتری من المؤمنین تا آخر در باره حضرت سید الشهدا علیه السلام است
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت فاطمه علیها السلام فرموده‌اند
ان افضل اهل الجنان هم الشهداء فی الدنیا بذلوا انفسهم و اموالهم
بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه
حقا **و از** جمله دلیلها واضح از برای هر مؤمن عاقل بر اینکه این آیه
مذکوره در حق حضرت سید الشهدا علیه السلام نازل شد و خداوند عالم جل
شانه پیش از واقعه صحرای کربلا از برای حضرت سید الشهدا علیه السلام
روضه خوانی کرده این آیه شریفه است الم تر الی الذین قیل لهم کفوا
ایدیکم و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال اذا

فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة و قالوا ربنا
لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب قل متاع الدنیا
قلیل و الآخرة خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلا **در** تفسیر صافی از
کتاب کافی و عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده‌اند
که مراد الهی اینست که باز دارید دستهای خود را از جنگ کردن همراه
حضرت امام حسن علیه السلام و مراد الهی از کتب علیهم القتال این است که
واجب شد بر مردم که جنگ کنند همراه حضرت امام حسین علیه السلام
و مراد الهی از این فقره الی اجل قریب خروج حضرت قائم علیه السلام است
که در آن فتح و ظفر است یعنی چون در قتال با حضرت سید الشهدا
علیه السلام چنین مقدر شده بود که هر کس همراه او جنگ کند
کشته شود چنانکه **از ائمه** علیهم السلام روایت شده که اگر اهل
مشرق و مغرب عالم همراه او جنگ میکردند همه ایشان کشته می
شدند پس بعضی از مردم گفتند که چرا خدا واجب کرد بر ما جنگ کردن
با حضرت سید الشهدا علیه السلام را که ناچار و بایدکشته شد و چرا خدا نکرد
بتاخیر نینداخت امر بقتال را در ظهور حضرت قائم علیه السلام

کشتن و فتح کردن در خروج او هست و کشته شدن در آن نیست
غالبا **وایضا** این آیه شریفه هم با تفسیر ائمه طاهرین علیهم السلام
دلالت کند که آیه شریفه ان الله اشتری من المؤمنین تا آخر
در حق حضرت سید الشهداء علیه السلام نازل شده **وایضا** جمله ایاتیکه دلالت
میکند که آیه ان الله اشتری تا آخر در حق حضرت سید الشهداء علیه
السلام است این آیه شریفه است که میفرماید ووصینا الانسان
بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله
ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب
اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی و
ان اعمل صالحا ترضاه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک
وانی من المسلمین اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما
عملوا ونتجاوز عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق
الذی کانوا یوعدون **در تفسیر** صافی از کتاب کافی از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند چون حضرت
فاطمه علیها السلام حامله شد بامام حسین علیه السلام جبرئیل نازل شد

بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عرضکرد که زود باشد
که فاطمه پسری تولید کند که امت تو او را بکشند بعد از تو پس چون
فاطمه علیها السلام حامله شد بحسین علیه السلام کراهت داشت
حمل او را و چون وضع حمل او شد کراهت داشت وضع حمل او را
پس حضرت صادق علیه السلام **فرمودند** دیده نشده است در دنیا
که مادری بزاید پسری را و کراهت داشته باشد لکن فاطمه علیها السلام
کراهت داشت حسین را بجهة آنکه میدانست بزودی کشته خواهد
شد فرمود این آیه در شان حسین علیه السلام نازل شده **وایضا**
در تفسیر صافی گفته که روایتی وارد شده که بعد از آنکه جبرئیل
خبر کشته شدن حضرت سید الشهداء علیه السلام را آورد و نازل شد
و عرضکرد ای محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه پروردگار تو تو را
سلام میرساند و بشارت میدهد تو را بآنکه قرار داد در
ذریه حسین علیه السلام امامت و ولایت و وصایت را بعوض
شهادتش و پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که راضی
شدم بشهادت او و پس بشارت داد حضرت فاطمه علیها السلام را

با ینکه در عوض شهادت او قرار داده شد که در ذریه او امامت
و ولایت و وصیت باشد پس حضرت فاطمه علیها السلام هم راضی شد بشهادت
او پس امام علیه السلام فرمود که اگر حضرت امام حسین علیه السلام نگفته
بود اصلح لی فی ذریتی هر اینه جمیع ذریه امام معصوم میشدند یعنی
چون با بطون دعا کرد که اصلاح کن از برای من در میان ذریه من
پس خداوند عالم جل شانه در میان اولاد او قرار داد امامت و
ولایت و وصایت را برای بعضی از ایشان که ائمه مذکور اند علیهم السلام
باشند اگر با بطون دعا کرده بود اصلح لی ذریتی یعنی اصلاح
کن از برای من ذریه مرا هر اینه دعا او مستجاب میشد و جمیع ذریه
او امام و معصوم می شدند و باز امام علیه السلام فرمود که حضرت
سید الشهدا علیه السلام شیر نخورد از فاطمه علیها السلام و از
هیچ زنی و میاوردند او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس انگشت مبارک خود را در دهن او میگذارد پس میمکید از آن انگشت
بقدی که کفایت میکرد او را دو سه روز پس روئید گوشت حسین علیه
السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خون او از خون او

و متولد نشد شش ماهه مگر عیسی بن مریم و حسین علیهما السلام و باز دیگر
این آیه شریفه در روضه خوانی است که خداوند عالم جل شانه
بزبان جبرئیل و بزبان پیغمبر صلی الله علیه و آله روضه خوانی کرده
است از برای حضرت سید الشهدا علیه السلام و علامات او را بیان
کرده که کسی است که مادر او بجهة آنکه دانسته که کشته میشود
کراهت داشت از حمل او و کراهت داشت از وضع حمل او و مدت
حمل او و مدت شیر باز شدن او سی ماه است که مدت حمل او شش
ماه و مدت شیر خوردن او از انگشت مبارک پیغمبر صلی الله علیه
و آله دو سال بود که بیست و چهار ماه باشد و این امر مخصوص
حضرت سید الشهدا علیه السلام بود که هیچیک از سایر ائمه علیهم
السلام همچنین نبودند که مادرهای ایشان در حال حمل و وضع
حمل کراهت داشته باشند و مدت حمل و شیر باز شدن ایشان
سی ماه باشد چه جای سایر مردم و بسی واضح است که آیه شریفه
بطور عموم نازل نشده و مخصوص شخص معینی است که محل عنایت
الهی باشد و شناختن او بر مکلفین واجب بوده و محتاج بوده اند

که او را بشناسند که علامات او را یک یک بیان کرده
و بنای خداوند جل شانه بر این نیست که چیزی که محتاج الیه
مکلفین نیست از برای ایشان بیان و محض قصه خوانی بخواند
قصه شخصی را بیان کند که مادر او با حالتی که با او حامله شده
لکن چون شناختن حضرت سید الشهداء علیه السلام امر مهمی بوده
بطوری که بعد از این خواهی یافت انشاء الله تعالی علامات
او را یک یک بیان کرده تا او را بشناسند بطوری که حالت
هیچیک از ائمه علیهم السلام را آنطور بیان نکرده چه جای سایر
مردم و حال آنکه شناختن سایر ائمه علیهم السلام هم واجب و لازم
است بر جمیع مکلفین پس عجالة معلوم شد که حکایت
حضرت سید الشهداء علیه السلام حکایتی است که مخصوص او است
که احدی از خلق اولین و آخرین با او شریک نیست حتی انبیا
و مرسلین و اولیا مکرمین علیهم السلام چه جای سایر خلق چنانکه
اگر خدا خواست بیان آن خواهد آمد و از اینجهة خداوند عالم
چندین آیه در علامات و حالات او نازل کرده از برای هدایت

کردن خلق بسوی او و تفصیل در حالات و علامات او نازل
کرده که در باره سایر انبیا و اولیا و اوصیا بآن تفصیل نازل
نکرده و از آنجمله است که آن شخص مخصوص بعد از آنکه مادر
او را مکره در حمل داشت و مکره او را بر زمین گذاشت و حمل
و فصال او سی ماه بود چون بحد رشد رسید و حد رشد سی و سه سال
بود چنانکه از حضرت صادق علیه السلام مرویست و این رشد خلقی
برشکی که مردم میدانند نداند بل چهل سالگی که منتهای رشد
مخصوص با واسطه رسید چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله
در چهل سالگی مبعوث شد این شخص مخصوص هم علیه السلام چون
بآن سالها رسید دعا کرد که رب اوزعنی ان اشکر نعمتک
التی انعمت علی و علی والدی یعنی الهی موفق کن مرا و الهام کن بمن
که شکر کنم نعمت تو را آن نعمتی که انعام کردی بر من و بر والدین
من و ان اعمل صالحا ترضاه یعنی موفق کن مرا باینکه کار صالحی
را که بآن راضی هستی و آن عمل همان شهادت بود که خدا بآن
راضی بود چنانکه فرمود ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم

واموالهم بانّ لهم الجنّة و ما را مسئلت کرد از پروردگار خود و

باز دعا کرد و عرض کرد و اصلح لی فی ذرّیتی یعنی اصلاح کن

از برای من در ذرّیهٔ من چرا که بعوض شهادت او خداوند جلّ شانه

قرار داده بود که ائمّه از نسل او باشند چنانکه در بسیاری

اخبار وارد شده که خداوند جلّ شانه چند چیز را وعده فرموده

بعوض شهادت او یکی این بود که شفا را در تربت مطهّرهٔ او قرار

داد و یکی این بود که ائمّه علیهم السّلام را از نسل او قرار داد حضرت

سجّاد علیه السّلام در میان سی و سه و چهل متولّد شده در همان

اوقات سیّد الشّهدا علیه السّلام این مسئلتها را کرد بعض آیهٔ شریفه

و تولّد حضرت سجّاد علیه السّلام در سنهٔ سی و هشت هجری بود که در آن

وقت سی و پنج سال از عمر شریف حضرت سیّد الشّهدا علیه السّلام

گذشته بود و ثمره و عقیده باین سه چیز بهشتی است که خداوند

عالم جلّ شانه وعده کرده که انعام کند بان کسانی که جانها و

مالهای ایشانرا خریده است و آن این است که خداوند عالم جلّ

شانه خبر داده که قبول کرده عمل ایشانرا و تجاوز کرده از سیئات

ایشان چنانکه میفرماید اولئک الّذین نتقبّل عنهم احسن

ما عملوا و احسن اعمال شهادت آنحضرت بود که خداوند عالم

جلّ شانه قبول میکند آنرا و تجاوز میکند و در میگذرد از

جمیع گناهکاران دوستان چرا که شهادت آنحضرت علیه السّلام

کفّاره گناهان دوستان او است بطوریکه بیان مفصّل این

مطلب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مراد الهی از اصحاب الجنّة

وعد الصّدق الّذی کانوا یوعدون آن کسانی هستند که فرموده

انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجنّة

پس از این جهت در این آیه شریفه فرموده وعدهٔ صدقی که پیش از این

دنیا یعنی در عالم ذر آنجا عهد موعود شدند پس چونکه آیاتی چند

از قرآن که صریح بود باینکه امر شهادت حضرت سیّد الشّهدا علیه السّلام

عهدی بود معهود در روز الست در میان خداوند عالم جلّ شانه

و حضرت سیّد الشّهدا علیه السّلام مناسب این احادیث چند هم در این

عهد ذکر کنم تا آیات و اخبار مطابق یکدیگر باشد بعد از آن سرّ این

مطلب بیان خواهد شد که بابصیرت شوی که چرا باید چنین عهد

بشود اگر چنین امری اتفاق نیفتاده بود چه نقص در حکمت الهی
لازم میامد پس از برای ذکر احادیث در این مطلب روضه دیگر عنوان میشود

الروضة الثانیة فی التی نعرض فیها الاحادیث

المختلفة کالاشجار تسقی بمیاه الاحزان والبکاء اثمارها
من لدن آدم علی نبینا وآله وعلیه السلام الی یوم القیام
در بحار الانوار نقل میکند که روایت کرده است صاحب
الدر الثمین در تفسیر قول خدای تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات
که او نظر کرد بساق عرش و دید اسمهای پیغمبر و ائمه علیهم السلام را
پس جبرئیل باو تلقین کرد که بگو یا حمید بحق محمد یا عالی بحق
علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن والحسین ومنک
الاحسان پس چون ذکر حسین بر زبان آدم جاری شد قلب او
خاشع شد و فرمود ای برادر جبرئیل در ذکر پنجم ایشان دل من
شکسته و اشکم جاری میشود جبرئیل عرض کرد این فرزند تو
کشته میشود و گرفتار میشود بمصیبتی که جمیع مصیبتهای دنیا نزد
مصیبت او کوچک باشد پس آدم فرمود ای برادر من آیا چه خواهد

بود آن مصیبتی که میگوئی باو خواهد رسید جبرئیل عرض کرد کشته
خواهد شد این فرزند تو در حالتی که تشنه باشد و در حالتی که
وحید فرید و تنها باشد و نباشد از برای او ناصری و معینی کاش
میدیدی او را و مشاهده میکردی احوال او را ای آدم که
میگوید وای از تشنگی وای از بیکسی و بی یاوری حتی آنکه حایل
شود تشنگی در میان او و میان آسمان مانند دود و تیره و تار یعنی
آنقدر تشنگی در او اثر میکند که چشم او از دیدن بیفتد و هوای
در میان زمین و آسمان را مانند دود تاریک ببیند با آنکه
فریاد میزند از تشنگی و داد میکند از بی یاوری احدی یافت نمیشود
که او را جواب گوید مگر آنکه همه دشمنان و جواب میگویند او را
با شمشیرهای خود و میچشانند شربت شهادت باو و پس کشته میشود
و سرش بریده میشود مانند گوسفند سر بریده آنهم از قفا و
پشت سر بریده میشود تا زحمت او زیاده گردد و اموال و اسباب
و خیمه و خرگاه او را دشمنان او بغارت میبرند و سرهای ایشان را بر
نیزه ها کنند و شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند و همراه این سرها

زنهای منسوبه باشند و ایشان را هم شهر بشهر بگردانند
چنین سبقت گرفته است در علم خدای منان پس آدم و جبرئیل علیهما
السلام گریستند بر حضرت سید الشهدا علیه السلام مانند زن
بچه مرده که بر طفل خود گریه کند **ودر ذهان** کتابسته که چون
آدم از بهشت فرود آمد بروی زمین ندید حوا را پس گردش
میکرد در روی زمین در طلب حوا و جستجو میکرد که حوا را بیابد
پس رسید بزمین کربلا پس غمگین شد و سینه او از غم تنگ شد
و سبب غم و اندوه خود را ندانست تا رسید بموضعی که قتل
آن بزرگوار در آن اتفاق افتاد و پای او مجروح شد و خون
از آن جاری شد پس سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت الهی
آیا گناهی دیگر از من صادر شد که مرا عذاب کردی بآن گناه
پس بدرستیکه من گشتم جمیع روی زمین و نرسید بمن المی مثل
ان المی که در این زمین بمن رسید پس **وحی** کرد خداوند عالم
باو که ای آدم سر نزده از تو گناهی و لکن کشته میشود در این
زمین فرزند تو حسین از روی ظلم و ستم پس جاری شد خون

تو بجهة موافقت با خون او پس آدم گفت ای پروردگار من آیا
حسین پیغمبر خواهد بود خداوند گفت پیغمبر نیست و لکن سبط
پیغمبر است که محمد صلی الله علیه و آله باشد **پس آدم** عرض
کرد کیست کشنده او خداوند عالم جل شانه گفت قاتل او لعین
اهل آسمانها و زمین پس آدم گفت ای جبرئیل چه باید بکنم پس
جبرئیل گفت لعن کن قاتل او را ای آدم پس آدم لعن کرد یزید را
چهار مرتبه و گذشت و رفت چند گامی رسید بکوه عرفات پس
یافت حوا را در آنجا **وذکرها** کتابسته که چون نوح علیه السلام
بکشتی سوار شد کشتی او بدور جمیع دنیا دور زد پس چون رسید
بزمین کربلا ایستاد و طوفان شد بطوری که نوح علی نبینا و آله
و علیه السلام ترسید که غرق شود پس عرض کرد الهی دور زدم جمیع
دنیا و نرسید بمن فزعی و ترسی مثل اینکه رسید بمن در این زمین
پس نازل شد جبرئیل علیه السلام و گفت ای نوح در این زمین کشته خواهد
شد حسین سبط محمد خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و پسر
خاتم اوصیا علیه السلام پس نوح گفت کیست کشنده او ای جبرئیل

گفت قاتل او لعین اهل هفت آسمان و هفت زمین پس لعن کردند
یزید را چهار مرتبه پس کشتی او براه افتاد و رسید بکوه جودی
و بر آن قرار گرفت **و در همان** کتابست که حضرت امام رضا
علیه السلم فرمودند که چون خداوند عالم جل شانه امر کرد بابراهیم
که بعوض اسماعیل گوسفندی را سر برید که جبرئیل آنرا حاضر
کرده بود تمنا کرد و گفت کاش این گوسفند نبودی که من بدرا
دوست همان فرزند عزیز خود را سر می برید و دل من در مصیبت
او بدرد می آمد که میرسید بدرجه آن کسی که بچنین مصیبتی
گرفتار شود اما در سر بریدن گوسفند که در دلی نیست و
مصیبتی نیست چندان درجه بلند نخواهد شد پس خداوند
عالم جل شانه باو وحی کرد که ای ابرهیم کیست محبوب ترین خلق
من نزد تو پس حضرت ابرهیم عرض کرد که ای پروردگار
من تو خلق نکرده خلقی را که محبوب تر باشد نزد من از حبیب
تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس خداوند جل شانه وحی کرد
باو که آیا او را دوست تر میداری یا نفس خود را عرض کرد بلکه

او محبوب تر است در نزد من از خود من پس وحی کرد باو که آیا
فرزند او در نزد تو محبوب تر است یا فرزند خود تو عرض کرد
که فرزند او در نزد من محبوب تر است از فرزند خودم وحی شد
باو که کشته شدن او بدست دشمنان بدتر است نزد تو یا کشته
شدن فرزند خود تو بدست خودت در طاعت من عرض کرد بلکه
کشته شدن او بدست دشمنان در نزد من شدید تر است وحی
کرد باو که ای ابرهیم بدرستی که طایفه که گمان میکنند خود را
از امت او میکشند فرزند او حسین را بعد از او از روی ظلم و ستم
و دشمنی مانند آنکه گوسفندی را ذبح کنند و باین واسطه
مستوجب سخط و غضب من شوند پس جزع کرد ابرهیم و دل
او بدرد آمد و شروع کرد بگریه نمودن **پس** وحی کرد خدای
عز و جل که ای ابرهیم بتحقیق که فدا کردم جزع تو را بر فرزند
خودت اگر با دست خود ذبح کرده بودی بجزعی که کردی بر حسین
و کشته شدن او و واجب کردم از برای تو بلند تر درجات اهل
ثواب بر مصیبتها و این است قول خدا عز و جل و فدیناه بذبح

عظیم و در دهان کتابست که حضرت ابرهیم علیه السلام از زمین
کربلا میگذشت و سوار بود بر اسبی پس اسب او برو در افتاد و
ابرهیم علیه السلام بر زمین افتاد و سر او شکست و خون از آن سر او
شد پس شروع کرد باستغفار و عرض کرد الهی آیا چه گناهی از من
صادر شده که این صدمه جزای آن گناه است پس نازل شد
جبرئیل علیه السلام و عرض کرد ای ابرهیم گناهی از تو صادر نشده و لکن
در اینجا کشته خواهد شد سبط خاتم انبیا و ابن خاتم اوصیا علیهم السلام
پس خون تو جاری شد بموافقت خون او و ابرهیم علیه السلام گفت کیست قاتل او
جبرئیل گفت لعین اهل آسمانها و زمینها و قلم جاری شد بر لوح
بلعن قاتل او بی اذن پروردگار اش پس وحی کرد خدای
تعالی بسوی قلم که بدرستی که مستحق مدح و ثنا شدی بواسطه این
لعنی که کردی پس ابرهیم علیه السلام بلند کرد دو دست خود را بسوی
آسمان و لعنت کرد بر یزید لعنت بسیاری و اسب او آمین گفت بزبان
فصیح پس ابرهیم گفت باسب خود که آیا چه دانستی که آمین گفتی بر
دعای من گفت فخر میکردم که تو سواری بر من پس چون لغزیدم

و تو افتادی از پشت من زیاد شد خجلت من و سبب این یزید
بود از اینجهة آمین گفتم و در دهان کتابست که گوسفندان
اسمعیل علیه السلام میچریدند در کنار شط فرات و آب نمیخوردند از شط
پس شبان خبر داد باسمعیل که گوسفندان از این آب نمیخورند از وقتیکه
بکنار این شط آورده ام آنها را پس اسماعیل علیه السلام سؤال کرد سبب
آنرا از خداوند عالم پس وحی شد باو از گوسفندان خود سؤال کن
سبب آنرا بتو خواهند گفت پس اسماعیل علیه السلام پرسید از گوسفندان
خود که چرا از این آب نمیخورید پس جواب دادند بزبان فصیح که بما
رسیده اینکه فرزند تو حسین سبط محمد صلی الله علیه و اله کشته خواهد
شد در این زمین با لب تشنه پس از اینجهة ما ها از این آب نمیخوردیم
بجهة حزن و اندوهی که بر او داریم پس اسماعیل علیه السلام پرسید از
آنها که قاتل او کیست پس آنها جواب دادند که قاتل او لعین آسمانها
و زمینها و لعین خلایق اجمعین پس اسمعیل علیه السلام گفت اللهم
العن قاتل الحسین علیه السلام و در دهان کتابست که موسی
علی نبینا و آله و علیه السلام روزی سیر میکرد و همراه او بود یوشع بن

نون پس چون رسید بزمین کربلا پاره شد نعلین او و گسیخت
بند نعلین او و خاری چند بپای او خلید و خون از پاهای او
جاری شد پس گفت الهی چه گناهی از من سر زده که جزای آن این
بود پس خدای تعالی وحی کرد باو که در این زمین کشته خواهد شد
حسین علیه السلام و در این موضع خون او خواهد ریخت
پس جاری شد خون تو بموافقت خون او پس گفت ای پروردگار من
کیست حسین که باید خون من بموافقت خون او ریخته شود
جواب آمد که او سبط محمد مصطفی و فرزند علی مرتضی است گفت
کیست قاتل او جواب آمد که قاتل او لعین ماهیان دریا و
وحشیان صحرا و مرغان هوا پس بلند کرد موسی دو دست خود را
بسوی آسمان و لعنت کرد بر یزید و نفرین کرد بر او و آمین گفت
یوشع بر نفرین او و گذشت و در همان کتاب است که سلیمان
علی نبینا و آله و علیه السلام در بساط خود نشسته بود و در هوا سیر
میکرد پس روزی رسید بزمین کربلا پس باد بگردانید دور داد و گرد
بساط او را که سه دور داد و سلیمان ترسید که ساقط شود

از بساط و بر زمین افتد پس باد ساکن شد و بساط فرود آمد
در زمین کربلا قرار گرفت پس سلیمان پرسید از باد که چرا ساکن
شدی باد جواب داد که در این زمین کشته خواهد شد حسین علیه السلام
پس سلیمان پرسید که کیست حسین علیه السلام پس باد جواب داد
که سبط محمد مختار و فرزند علی کرار است پس سلیمان گفت
کیست قاتل او باد جواب داد که قاتل او لعین اهل آسمانها
و اهل زمین یزید است پس بلند کرد سلیمان دست خود را بسوی آسمان
و لعنت کرد بر یزید و آمین گفتند بر نفرین او جن و انس پس
باد حرکت کرد و بساط براه افتاد و در همان کتاب است
که سعد بن عبد الله گفت که سوال کردم از حضرت قائم علیه السلام
از تفسیر کهیعص آنحضرت فرمودند که اینها حروفی هستند
که خبر از غیب داده اند که مطلع کرده خدای تعالی بر آنها
بنده خود زکریا را پس حکایت کرده آنها را از برای محمد صلی
الله علیه و آله و آن حکایت این است که زکریا علیه السلام
مسئلت کرد از پروردگار خود که تعلیم کند باو اسماء خمسه را

پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام و تعلیم کرد آن اسماء را بزکریا
پس زکریا چون اسم محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام
را بر زبان جاری میکرد رفع میشد هم و غم او و شادی شد
دل او و شدائد او رفع میشد و چون اسم حسین علیه السلام
را بر زبان جاری میکرد بی اختیار گریه گلوی او را گره می
گرفت و نفس او بشماره میافتاد و گاهی پی در پی نفس میزد
و گاهی نفس او حبس میشد و آه میکشید و سبب این احوال را
نمیدانست پس روزی عرض کرد الهی چه میشود مرا که چون ذکر
میکنم اسم چهار نفر ایشان را آرام میگیرم و تسلی می یابم از آن
هموم که دارم و چون ذکر میکنم اسم حسین علیه السلام بی اختیار
اشک از چشمهای من سرازیر میشود و نفس من بشماره میافتد
و آرام از من بریده میشود پس خدای تعالی خبر داد او را و حکایت
حسین علیه السلام را پس حضرت قائم عجل الله فرجه فرمودند کهیعص
پس کاف اسم کربلا است و ها هلاک عترت طاهره است
و یا یزید علیه لعنة الله است که او ظلم کننده حسین است و عین

عطش او است و صاد صبر او است پس چون زکریا علیه السلام
شنید این حکایت را و فهمید سر حالات را گریه کرد او و زاری میکرد سه
روز متوالی از مسجد بیرون نیامد و منع کرد مردم را در آن روزها که
کسی داخل مسجد او نشود و مشغول شد بگریه و زاری و نوحه بیقرار گردید
و مناجات میکرد با پروردگار بزبان مرثیه خوانی و میگفت الهی
آیا دل بهترین خلق خود را در مصیبت فرزندش بدرد خواهی
آورد آیا نازل خواهی کرد بلای این مصیبت را بنزدیکان او آیا میپوشانی
لباس این مصیبت را بر علی مرتضی و فاطمه زهرا الهی آیا شدائد این
مصیبت را بساحت ایشان راه خواهی داد پس الهی روزی
کن بمن فرزندی که چشم مرا باو روشن کنی در این حال پیری
پس چون او را بمن روزی کردی مرا فریفته کن بمحبت او پس
بعد از آن دل مرا بدرد آور در مصیبت او چنانکه دل محمد
صلی الله علیه و آله حبیب خود را دردمند آوری بمصیبت
فرزندش پس روزی کرد خدا یحیی را باو و بعد چون یحیی
را شهید کردند دل او بمصیبت فرزندش بدرد آمد مثل

بچه ششماه بود ورد هفتم کتابست که حضرت عیسی علی
نبینا و آله و علیه السلام سیاحت میکرد در صحرا با حواریین
پس گذارشان بر زمین کربلا افتاد پس دیدند شیر درنده را
که راه را بر ایشان گرفته پس عیسی آمد نزد آن شیر و فرمودند
با آن شیر که چرا نشسته در این راه و نمیگذاری که ما عبور کنیم از
این راه پس شیر بزبان فصیح جواب داد که من نمیگذارم شما را
از این زمین بگذرید تا لعن کنید یزید کشنده حسین علیه السلام
را پس عیسی فرمود کیست حسین که تا ما لعن بر قاتلش نکنیم نمی
گذاری ما عبور کنیم شیر عرض کرد که حسین سبط محمد نبی امی
و فرزند علی ولی علیهما السلام است عیسی پرسید که حال قاتل
او چیست شیر جواب داد که قاتل او لعین وحشیان صحرا و کرگان
بیابانها و جمیع درندگانست خصوص در ایام عاشورا پس
عیسی دو دست خود را برداشت بسوی آسمان و لعنت کرد بر
یزید و نفرین کرد او را و آمین گفتند حواریان بر نفرین او پس
شیر دور شد از راه ایشان عبور کردند ورد هشتم کتابست

ام سلمه گفت که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد
و از عقب او حسن و حسین علیهما السلام داخل شدند و نشستند
بجانب او پس گرفت حسن را بران راست خود نشانید و گرفت
حسین را بر ران چپ خود نشانید و شروع کرد ببوسیدن پس
گاهی حسن را میبوسید و گاهی حسین را میبوسید در این بینها
جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه تو دوست
میداری حسن و حسین را پس آنحضرت فرمود چگونه دوست ندارم
ایشان را و حال آنکه این دو ریحانه منند و چشم من باین دو روشن
است پس جبرئیل عرض کرد یا نبی الله بدرستیکه خداوند عالم حکمی
کرده در حق این دو بامر عظیمی پس خبر کن برادرانی پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمود آن چه امر خواهد بود ای برادر ای جبرئیل عرض
کرد بتحقیق که خداوند عالم حکم کرده بر این حسین با اینکه سر او را
ببرند و او را ذبح کنند از دنیا برود و شهید شود بدرستیکه آن
برادر پیغمبر که دعای مستجابست پس اگر بخواهی دعا کن از برای دو
فرزند خود تمنا کن از خدا خود که سلامت بدارد این دو را از زهر

وقتل و اگر بخواهی که مصیبت ایشان خبر باشد از برای تو در
شفاعت کردن گناهکاران از امت تو در روز قیامت پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که من راضی هستم بحکم پروردگار خود و نمیخواهم
چیزی را مگر آنچه را که او خواسته و بتحقیق که دوست دارم اینکه
من خبر باشد از برای شفاعت من در باز گناهکاران از امت من و
حکم کند خدا در حق دو فرزند من هر چه بخواهد و در بعضی از کتب
ابن عباس روایت کرده که او گفته که من همراه امیر المؤمنین علیه السلام
در خروج او بسوی صفین بودم پس چون رسید بنینوا که در شط فرات است
باواز بلند و اعلی صوت خود فرمود ای پسر عباس آیا میشناسی این موضع را
عرض کردم نمی شناسم یا امیر المؤمنین پس فرمود اگر میشناختی این
موضع را مثل شناختن من نمیگذشتی از این موضع تا اینکه گریه
کنی مثل گریه من پس گریه کرد مدتی مدید تا اینکه محاسن مبارکش
باشک چشمش تر شد و جاری شد اشک او بر سینه مبارکش و ما نیز
او گریان شدیم و او میگفت آه آه مرا چه کار داشت با آل ابی سفیان
مرا چه کار داشت با آل حرب لشکر شیطان و صاحبان کفر و طغیان پس

فرمود بر تو باد صبر ای ابا عبد الله پس بتحقیق که رسید به پدرت از
ایشان آنچه بتو خواهد رسید از ایشان پس طلبید آبی را و وضو
گرفت پس نماز کرد آنقدر که خدا میخواست که نماز کند پس فرمود
سخنهائی مثل سخنان اول تا آنکه بعد از نماز و بعد از کلام ساعتی بخواب
رفت پس بیدار شد و فرمود یا ابن عباس عرض کردم حاضرم فرمود آیا
بگویم بتو چیزی را که بخواب دیدم الان در خواب پس عرض کردم بر
باشد چشمهای تو و بخیر باشد آنچه را در خواب دیده ای امیر المؤمنین
فرمود در خواب دیدم مردانی چند که از آسمان فرود آمدند و
علمهای سفید در دست داشتند و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند
و آنها میدان کشیدند و خطی کشیدند دور این زمین بعد دیدم که گویا
این نخلستان نخلهای آن از پا در آمد و شاخهای آن زده شد
و بر زمین افتاد و آن شاخها با اضطراب حرکت میکند و خون خالص
از آنها بیرون میاید و گویا که می بینم جگر گوشه خود حسین را که غرق
شد در میان خون و در دست و پا میزند و استغاثه میکند در میان
خون و هیچکس بفریاد او نمیرسد و آمدند آن مردان نورانی که از آسمان نازل

شده بودند با او میگفتند ای آل رسول صلی الله علیه و آله بر شما
باد صبر و خدا بشما صبر دهد در آنچه بشما وارد آمده بجهت آنکه
شما کشته شده باشید بدترین مردمان و این بهشت ای اباعبدالله
مشتاق است بتو پس آن مردان نورانی مرا تعزیت گفتند و میگفتند
ای ابو الحسن بشارت باد ترا که خدا چشم ترا روشن خواهد کرد
بدیدن حسین در روز قیامت روزی که مردان در حضور خدا
ایستاده اند پس بیدار شدم باین حالتی که می بینی قسم بآن کسی که جان علی
در دست او است که خبر داد مرا صادق مصدق ابو القاسم صلی الله
علیه و آله که این زمین را بزودی خواهم دید در وقتی که بیرون میروم بسوی
اهل بغی و طغیان و ظالمین بر خصمان و این زمین زمین کرب
بلاء است که دفن میشود در این زمین حسین و هفده نفر از اولاد من
و اولاد فاطمه علیهم السلام و این زمین معروفست در آسمانها و این زمین
را کربلا میگویند اهل آسمان چنانکه ذکر میکنند بقعه حرمین
و بقعه بیت المقدس را پس فرمود یا ابن عباس طلب کن در اطراف
پشکل آهوان چند را که والله هرگز دروغ نگفته ام و هرگز نشنیده ام

کسی

کسی تکذیب کند مرا در آنچه گفته ام و آن پشکلها زرد است مانند
زعفران ابن عباس گفت پس جستجو کردم و یافتم آن پشکلها را
که مجتمع بودند پس ندا کردم که یا امیر المؤمنین یافتم آنها را
بهمان طوری که وصف کردی از برای من پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود صدق الله و رسوله صلی الله علیه و آله پس از جای خود برخاست
و هروله کنان بسرعت آمد بسوی آنها و آنها را برداشت و بوئید
و فرمود آنها بهمان نهاست که گفتم بعینها آیا میدانی یا ابن عباس
حکایت این پشکلها را بتحقیق که بوئیده است آنها را عیسی بن مریم
و حکایت آنها اینست که او میگذشت بزمین کربلا و با او
بودند حواریون پس دید در این زمین آهوی چند را که همه
جمع شده اند و گریه میکنند پس نشست عیسی و حواریون
با او نشستند و گریه کرد عیسی و گریان شدند حواریون و نمیدانستند
که عیسی چرا نشست و چرا گریان شد پس عرض کردند ندای روح الله
و کلمه او چه امر ترا بگریه در آورد فرمود آیا میدانید
این زمین چه زمین است عرض کردند نمیدانیم فرمود این زمین

زمینی است که کشته خواهد شد در این زمین فرزند رسول
خدا صلی الله علیه و آله و فرزند حضرت طاهره بتول شبیه مادر من و دفن
خواهد شد در این زمین و این طینتی است که خوشتر است از مشک بجهة
آنکه آن طینت آن فرخ مستشهد است و اینچنین است طینت پیغمبران و اولاد
پیغمبران پس این آهوها با من تکلم میکنند و میگویند که در این زمین چرا
میکنند بجهة شوقی که دارند بخاک پاک آن فرخ مبارک و با من عقیده اند
که آنها ایمنند در این زمین پس برداشت آن پشکلها را و بوئید و فرمود
این پشکلها با این خوشبوئی است بجهة آنکه گیاه این زمین را این آهوها خورده
اند خداوندا باقی بگذار این پشکلها را بحال خود تا آنکه ببوید آنها را
او پس نسل او گردد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پس باقی
ماند این پشکلها بدعای حضرت عیسی علیه السلام از آن روز تا این وقت
و زرد شدن آنها بجهة طول زمان آنها است و این زمین کربلا
است پس دعا کرد با علی صوت خود و گفت ای پروردگار
عیسی بن مریم مبارک مکن چیزی را در میان قاتلان حسین علیه السلام
و معینهای بر قتل او و کسانی که واگذارند نصرت او را و یاری او نکنند

پس کرد

پس کرد گریه بسیاری و گریه کردیم ما با او تا آنکه از کثرت شدت
گریه بیخود شد و افتاد و غش کرد و بیهوش افتاد و بود زمانی
طولانی بعد بهوش آمد و برداشت پشکلها را و بست در ردای
خود و امر کرد بمن که ببندم از آنها در گوشه ردای خود پس فرمود
یا بن عباس هر وقت ببینی که این پشکلها خون خالص شده و خون
خالص از آنها جاری میشود بدانکه ابا عبدالله کشته شده در این
زمین و مدفون شده در آن ابن عباس گفت که قسم بخدا
که حفظ میکردم آن پشکلها را بیش از آنکه حفظ کنم بعضی از چیزها
که خدا واجب کرده بر من حفظ آنها را و در گوشه آستین خود گذاشته بودم
پس همین طور بود تا شبی در خواب بودم در خانه خود ناگاه از خواب
بیدار شدم پس دیدم در آن وقت آن پشکلها مثل خون خالص سیال شده
و آستین من مملو از خون خالص شده بود پس برخاستم
و نشستم و گریان شدم و با خود گفتم بتحقیق که کشته شد
والله حسین علیه السلام بخدا قسم که دروغ نگفته علی علیه السلام بمن
هرگز در حدیثی که از برای من گفته و خبر نداده بمن هرگز بچیزی مگر

واقع

واقع خواهد شد مگر آنچه واقع شده بطوریکه او مرا خبر داده
بجهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر میداد باو چیزهائی
چند که خبر نمیداد بآنچیزها غیر او را پس فزع کردم و بیرون آمدم
آن وقت طلوع صبح بود پس دیدم بخدا قسم که شهر مدینه پیدا است
مانند آنکه ابری تیره و تار و گرد و غبار فرو گرفته مدینه را که اثری از
عمارات آن پیدا نیست پس بعد آفتاب طلوع کرد و دیدم آنرا آفتابی که
شده گویا دیدم دیوارهای مدینه از خون خالص آلوده شده
پس نشستم و گریان بودم پس با خود گفتم بتحقیق که کشته شده
است حسین علیه السلام بخدا قسم و شنیدم صدائی از جانب خانه که
گوینده میگفت اصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول
نزل الروح الامین ببکاء و عویل یعنی صبر کنید ای آل رسول
کشته شد فرخ نحول آمد روح الامین گریان و نالان
بر زمین پس آن گوینده باواز بلند گریان بود و من هم گریان شدم
پس این حکایت را نوشتم و ثبت کردم آن وقت و ساعت را
و آن دهم روز عاشورا بود تا آنکه خبر قتل او رسید پس که موافق

بود تاریخ آن با آنچه من ثبت کرده بودم و حکایت آن صدا
را که از جانب خانه شنیده بودم نقل کردم از برای کسانی که
در صحرای کربلا با او بودند پس ایشان گفتند که بخدا قسم که ما هم
این صدا را در کربلا در میان معرکه شنیدیم و نمیدانستیم که گوینده
کیست و چنانکه حضرت علیه السلام باری مقصود ذکر جمیع احادیثی که
در این باب وارد شده نیست چرا که آنها در سایر کتب علما مذکور است
و مقصود این بود که خبر شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام
در جمیع اعصار بوده از عصر آدم علی نبینا و آله و علیه السلام
گرفته تا عصر خاتم صلی الله علیه و آله پس از برای تذکر
کفایت میکند که احادیث بسیار موافق آیات قرآنیه
کرد که شهادت آن بزرگوار در عهد او بود معهود در میان
خدا و نبی او از وقوع شهادت او در عالم ذر و روز
الست چنانکه مرحوم مجلسی علیه الرحمه در کتاب زاد
المعاد ذکر کرده و میگوید از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت
آمد که روز سیم ماه شعبان روز ولادت امام حسین علیه السلام

پس روزه بدارید و این دعا را بخوانید اللّهمّ انّی اسئلک بحقّ
المولود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته
بکته السّماء و من فیها و الارض و من علیها و لمّا یطأ لابتیها قتیل
العبرة و سیّد الاسرة الممدود بالنّصرة یوم الکرّة المعوّض من قتله
انّ الائمّة من نسله و الشّفاء فی تربته و الفوز معه فی اوبته الخ
دعا که مضمون آن صریح است براینکه حضرت سیّد الشّهدا علیه السّلم
موعود بشهادت بود پیش از ولادتش و صریح است براینکه گریه
کردند براو آسمان و هر که در آنست و زمین و هر کس بر روی آن است
پیش از آنکه حضرت سیّد الشّهدا علیه السّلام قدم بر روی زمین نهند
چنانکه آدم و نوح و ابرهیم و اسمعیل و موسی و سلیمان و زکریّا
و عیسی و حواریون و سایر انبیا و اولیاء علیهم السّلم براو گریستند قبل از
ولادتش بلکه وحشیان و آهوهای صحرا پیش از ولادتش
براو گریستند بلکه ماهیان دریا و مرغان هوا و درندگان
صحرا پیش از ولادتش همه بشهادتش گریستند و لعنت بر قاتل او
کردند چنانکه در احادیث بسیار وارد شده که اندکی از آن بسیار را

ذکر

ذکر کردیم و همچنین حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و حضرت امیر و فاطمه
و خود سیّد الشّهدا علیهم السّلم مکرّر پیش از شهادتش براو گریستند پس
متذکّر باش که آسمان و زمین همچنانکه صاحب الامر سلام الله علیه
و علی آبائه فرموده براو گریستند پس تا اینست که آسمان و زمین
در وقت شهادت براو گریسته باشند و در نهایت آنکه در وقت
شهادت آن بزرگوار علیه السّلم شدّت گریه و زاری و نوحه و بیقراری
بیشتر بوده چنانکه اهل هر مصیبتی گریه و زاری ایشان در وقت
وقوع مصیبت بیشتر است پس بدانکه ما یجری و ما یری در مصیبت
سیّد الشّهدا علیه السّلم همیشه گریسته اند و همیشه خواهند
گریست پس تعجّب مکن که در احادیث وارد شده که سرخی آسمان
بجهة قتل سیّد الشّهدا علیه السّلم است چنانکه بعضی از ضعفا
میگویند که آیا پیش از قتل سیّد الشّهدا علیه السّلم سرخی در
آسمان نبوده پس تو متذکّر باش و غافل مباش مثل غافلان
چنانکه پیغمبران علیهم السّلم پیش از قتل حضرت سیّد الشّهدا
علیه السّلم براو گریستند همچنین زمین و آسمان و ما یری و ما لا یری

پیش از قتل سید الشهدا علیه السلام بر او گریسته اند و گویند
و سرخی آسمان که میبافت که پیش از قتل آن بزرگوار و بعد از
آن برای آن بزرگوار دیگر نبوده است اینمطلب که گریه آسمان و زمین بر
مصیبت کسی باشد صریح آیه قرآنست چنانکه احادیث بر طبق
آن گویا است چنانکه خداوند عالم جل شانه فرموده فما بکت علیهم
السماء و الارض حضرت صادق علیه السلام فرمود که گریه کرد آسمان
بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما السلام چهل روز و گریه نکرد
مگر برای این دو نفر پرسیدند که چگونه گریه کرد فرمود آفتاب
طلوع میکرد بسرخی و غروب میکرد بسرخی و حضرت قائم علیه السلام
میفرماید که ذبح شد یحیی چنانکه ذبح شد حسین علیهما السلام و گریه
نکرد آسمان و زمین مگر از برای ایشان و ماجرای چون زکریا
بعد از خبر شدن قتل سید الشهدا علیه السلام دعا کرد که خدای
عالم جل شانه باو فرزندی کرامت کند که دوستی او را در دل محبت
او بی اختیار کند و او را مبتلا کند بشهادت او تا حالت او
در مصیبت فرزندش شبیه شود بحالت پیغمبر و حضرت امیر

صلوات الله علیهما و آلهما در مصیبت حضرت سید الشهدا
علیه السلام از اینجهة آسمان و زمین از برای او گریه کردند تا حالت او
شبیه شد بحالت حضرت سید الشهدا علیه السلام چنانکه سر اعداهم از
برای ستمکاران ناکار حاضر کردند مانند سر بیستمکاران ناکار علیهم
لعنة الجبار القهار فی آناء اللیل و اطراف النهار فی جمیع الاکوار
و سر او هم تکلم کرد با آن ستمکار مانند سر حضرت سید الشهدا
علیه السلام با آن ستمکار ولد الزنای ناکار لعین اهل آسمان و
زمین اما مدت چهل روز گریستن آسمان و زمین که در بعضی
اخبار است همانست که شد گریستن شهادت شدت
گریه و زاری بیشتر بود و از این جهة علاوه بر سرخی آسمان و
سیاهی زمین از آسمان خون خالص بارید که هر جامه رسید
آسمان بود از خون رنگین میشد و از زمین خون تازه بجوش
چنانکه هر سنگی را حرکت میدادند زیر آن خون تازه
جوشان بود خصوص در اماکن مقدسه مانند مکه و مدینه و بیت
المقدس و حوالی آنها اما گریه گاه گاه از اول خلقت زمین و آسمان

تا آخر دنیا مستمر بوده و مستمر خواهد بود مانند آنکه انبیا و اولیاء
علیهم السلام قبل از شهادت و بر او گریستند و بعد از آن همگی در مصیبت
او گریستند باری پس لایق است که سبب چنین مصیبت عظمی معلوم
شود و سر آن مخفی نماند پس مناسب است که از برای بیان اسرار ظاهره و باطنه
روضات مخصوصه عنوان شود تا بهتر باعث عبرت گردد و موجب
بصیرت اهل بصیرت گردد ان شاء الله تعالی

الروضة الثالثة

فی ان الناقص یحتاج الی الکامل فی اکتساب الکمال والجاهل
یحتاج الی العالم فی اکتساب العلم فی کل حال و ذلک سر سار
فی جمیع الموجودات و لا سیما الانسان الذی خلق فی احسن تقویم
و اودع فیه الآیات البینات ما خفی فیما سواه و انه لبسبیل مقیم
پس بدانکه هیچ ناقصی نتواند که بدرجه کمال رسد مگر آنکه کاملی
او را تکمیل کند و بدرجه کمال رساند ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش و سر این امر اینست که ناقص را
کمال نیست و چیزی را که خود ندارد نتواند که دیگری را
کند و انسان طالب آن باشد که فکری بشود الی بفهمی و در جمیع ملک خداوند

عالم جل شانه مشاهده کنی و معنی این آیه شریفه را بدانی که فرموده
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت پس نظر کن که هیچ جسمی خود بخود گرم
نشود مگر آنکه جسمی دیگر که دارای حرارت باشد آنرا گرم کند و هیچ
جسمی خود بخود سرد نشود مگر آنکه جسمی که دارای برودت باشد آنرا
سرد کند و هیچ جسمی خود بخود حرکت نکند تا جسمی دیگر آنرا حرکت دهد
و هیچ جسمی ساکن نشود تا جسمی دیگر آنرا ساکن کند و هیچ جایی خود
نشود بخودی خود مگر آنکه آفتاب و ماهی او را بپرورد و هیچ کوزه
خود بخود ساخته نشود مگر آنکه کوزه گری آنرا بسازد و هیچ کرسی
و در و پنجره بخودی خود ساخته نشود مگر آنکه نجاری آنرا ابتدا کند
و ترکیب کند و هیچ آهنی خود بخود شمشیر و کارد نشود مگر آنکه آهنگری
آنها را بسازد و هیچ طلا و نقره خود بخود حلی و زیور نشود
تا آنکه زرگری آنها را بسازد و هیچ عمارتی بخودی خود بنیان
نشود مگر آنکه بنایی آنرا بنا کند و هیچ گیاهی بخودی خود نروید تا
آفتاب و ماه آنرا بپروراند و هیچ حیوانی بخودی خود موجود نشود تا آنکه
صانع آنرا خلق کند و هیچ انسانی بخودی خود موجود نشود مگر آنکه خداوند

کامل جل شانه در احسن تقویم ترکیب کند و هیچ جاهلی بخودی خود دانا نشود
تا آنکه دانائی باو تعلیم کند و هیچ کس بخودی خود در صنعتی استاد
نشود تا آنکه خدمت استادی کند و همچنین هیچ نادار بنادارئی خود دارا نشد
تا آنکه دارائی و دارا بدارائی خود دارا کرده و ذلک تقدیر العزیز العلیم
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور
و اگر کسی اندکی شعور و فکر کند خواهد یافت که خداوند عالم جل شأنه
محال قرار داده که چیزی که دارای فعلی و کمالی نیست بنادارئی خود
دارا شود و امکان را باین قرار داده که هر صاحب فعلیت و کمالی صنعت
خود را در قوابل قابله و مواد مستعده بروز دهد و محال و ممتنع است
که قوابل ناقصه بتوانند بخودی خود بعرصه کمال قدم رسند تا نگردد
فاعل قابل قرین هیچ موجودی نیکو نمیگردد مبین و این سرّ ارسال
رسل و انزال کتب بود که در حکمت خداوند حکیم لازم بوده و محال
بود که خلق جاهل بمنافع و مضار خود بدون تعلیم معلم الهی دانا بمنافع
مضار خود گردند هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم
آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال

مبین پس از این جهة خداوند عالم جل شأنه جمیع منافع و مضار ایشان را تعلیم
کرده بانبیا و اوصیا علیهم السلام و ایشان را معلم خلق قرار داده و ایشان را قائد
کرده بر تبلیغ رسالت خود و ایشان را معصوم کرده از مخالفت خود پس ایشان را
مطاع خلق قرار داده و خلق را مطیع ایشان قرار داده و فرمود
وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و فرمود من یطع الرسول
فقد اطاع الله و فرمود یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم و فرمود فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک
فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما
و فرمود و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون
لهم الخیرة من امرهم فجعلهم الله سبحانه حکاما بین خلقه و القائمین
مقامه فی اداء مراضیه و مساخطه و اوامره و نواهیه و خلفائه پس
ایشان را خلیفه و قائم مقام قرار داده در جمیع نسبتها و معاملات خود با ایشان
و در جمیع معاملات ایشان با او جل شأنه پس معرفت ایشان را معرفت
خود قرار داده و جهل با ایشان را جهل بخود قرار داده و اطاعت ایشان را
اطاعت خود و مخالفت ایشان را مخالفت خود قرار داده و محبت ایشان را

محبت خود و بغض ایشان را بغض بخود و اعتصام بایشان را اعتصام بخود
و پناه بایشان را پناه بخود و بی اعتنائی بایشان را بی اعتنائی بخود قرار داده
چنانکه در زیارت ایشان میخوانی که من احبکم فقد احب الله و من
ابغضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله و من تخلی
عنکم فقد تخلی عن الله پس ایشانند پناه خلق و وسیله و شفیع خلق
بسوی خداوند عالم جل شانه فمن اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم
و من قصده توجه بکم و السلام علی الذین من عرفهم فقد عرف الله
و من جهلهم فقد جهل الله و بالجمله ذکر تمام احادیث و فقرات زیارات
و دعوات موجب تطویل است و از برای اثبات مطلب از برای طالب حق
همین قدرها کافی است و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

الروضة الرابعة

فی ان کل اثر یشابه صفة مؤثره و کل فعل یدل علی فاعله و کل عمل
یدل علی عامله و کل ظاهر ظهر فی ظهوره و کل منیر نادر فی نوره و کل
ذات ظاهرة فی صفاتها و کل حقیقة بادیة فی افرادها و یمتنع ان
یصدر صادر الا عن مصدره و محال ان یفیض فائض الا عن منبعه

بدانکه فعل ناقص مثل خود آن ناقص ناقص است و فعل کامل مثل خود
او کامل است پس بدانکه ناقص نتواند که فعل کامل از خود صادر
کند پس خود بخودی خود همیشه در مرتبه نقصان واقع است و هر چه عمل
میکند در مرتبه نقصان میکند پس نمیتواند بخودی خود از درجه نقصان
ترقی کند و از آنجا صعود کند و خود را بدرجه کمال رساند مگر آنکه کاملی
قادر او را دستگیری کند و او را بفضل قدرت خود یاری کند و او را از
حضیض نقصان بکشد و باوج کمال رساند و این مطلب مطلبی است
که هر صاحب شعوری که فکر کند میفهمد که ممتنع است که ناقص نتواند
خود را بخودی خود از نقصان برهاند و بدرجه کمال برساند و نیز
معلوم است که خلق در درجه نقصان واقعند و از خاک سر بیرون
آورده اند و خاک و خاکیان را با نور مقدس لطیف چه نسبت چنانچه
خداوند جل شانه خبر داده و فرموده و الله اخرجکم من بطون امهاتکم
لا تعلمون شیئا یعنی خداوند بیرون آورد شما را از شکمهای
مادرانتان نمیدانستید هیچ چیزی را و معلوم است که درجه نادانی
پست ترین درجات است و در کمال نقصانست و فرمود و انی

مِنْکُمْ اِلَّا وَارِدُهَا کَانَ عَلیٰ رَبِّکَ حَتْمًا مَقْضِیًّا ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِیْنَ اتَّقَوْا
وَنَذَرُ الظَّالِمِیْنَ فِیْهَا جِثِیًّا یعنی نیست احدی از شما مگر اینکه وارد د
رین درکات هستند و اینکه باید در آنجا باشید حتمی مقدر است پر
وردگار تو پس نجات میدهیم از آنجا کسانی را که تقوی پیشه خود کرده
اند و وامیگذاریم ظالمین را در آن درکات در حالتیکه در آنها ساکن
باشند و نتوانند بیرون روند پس هوشیار باش و غافل مباش که آن
کامل حقیقی که بتواند که جبر جمیع نقصانها را در جمیع ملک خدا کند
پیغمبر از محمد و آل محمد علیهم السلم کسی دیگر نیست **و از این جهت** است
که خداوند عالم جل شانه پیغمبر صلی الله علیه و آله را پیغمبر خود قرار
داده و حجت و نذیر خود قرار داده بر جمیع خلق خود حتی بر جمیع پیغمبران
گذشته و بر جمیع ملائکه و بر جمیع جن و انس و بر جمیع موجودات
چنانکه فرموده تَبَارَکَ الَّذِیْ نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلیٰ عَبْدِهٖ لِیَکُوْنَ لِلْعَالَمِیْنَ
نَذِیْرًا یعنی مبارک است آن کسی که نازل کرده است فرقان را بر بندهٔ
خود تا از برای عالمین نذیر باشد و چنانکه خداوند عالم جل شانه
رب العالمین است و جمیع چیزها را او خلق کرده پیغمبر او صلی الله علیه

و آله

و آله پیغمبر او است از برای جمیع عالمها چرا که او است اول ما خلق الله
و اولی پیغمبر از او و آل او کسی دیگر بطور حقیقت نیستند سایر اوایل
اوائل اضافی هستند نه اول حقیقی پس همانا اول حقیقی ملک خدا رسول
خدا است بر جمیع ما سوی خود و آل او علیهم السلم از جنس او هستند
و از طینت او موجود شده اند و از این است که جمیع مؤمنین باید
اطاعت کنند ایشان را و ایشانرا سادات و آقایان و مطاعان خود
دانند چنانکه فرموده یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا
الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ و سایر پیغمبران و جمیع ملائکه هم هستند
بخداوند عالم جل شانه پس بامر الهی باید اطاعت کنند رسول خدا
صلی الله علیه و آله و اولی الامر علیهم السلم را احدی از خلق نیست
که نباید مطیع ایشان باشد و احدی از خلق نیست که باید مطاع
جمله خلق باشد مگر ایشان علیهم السلم که مطاع جمله ما سوی خود
هستند و این مطلب را خداوند عالم جل شانه در قرآن بیان
کرده و خود ایشان علیهم السلم شرح کرده اند مراد الهی را واضح
کرده اند پس فرموده اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ
كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا یعنی بدرستی که ما عرضه نمودیم امانت را بر آسمانها
و زمین و کوهها پس امتناع کردند که بردارند آن امانت را
و ترسیدند از برداشتن آن و برداشت آن امانت را انسان بدرستیکه
آن انسان بسیار ظالم و ستمکار بود و بسیار جاهل و نادان بود در
انچه از اخبار آل محمد علیهم السلام معلوم میشود مراد الهی از امانتی که
آسمانها و کوهها و زمین طاقت حمل آن امانت را نداشتند و ترسیدند
که آنرا بردارند امامت ائمه طاهرین علیهم السلام است که آن امامت
مخصوص ایشانست و دیگری احدی از مخلوقات قابل آن امامت نیست
حتی آسمانها با آن عظمت و زمین و کوهها قابل نبودند که امام
شوند و امتناع کردند و ترسیدند که ادعای امامت کنند و انچه
معلوم میشود از اخبار مراد الهی از آن انسان ستمکار که ظالم ترین
ظالمین است و نادان ترین نادانان و احمق ترین احمقانست که
ادعای امامت کرده آن شخص اول است چرا که بدیهی و واضح است که امام خلق
که باید همه خلق با او اقتدا کنند در گفتار و کردار و رفتار باید عادل ترین

عادلان و داناترین دانایان باشد پس شخصی که ظالمترین ظالمین
و جاهلترین جاهلین است چگونه ادعای مقام عادلترین عادلین
و عالمترین عالمین را میتواند بکند أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ
أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ
كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ فمن اعجب العجائب انکه شخص ادعا بکند
که من اعدل عادلین و اعلم عالمین هستم و با انکه خود این ادعا را کرده
در بارهٔ خود و دیگر تابعین او این ادعا را نتوانستند در بارهٔ او بکنند
خود داد در مقام اعدل عادلین و اعلم عالمین در آورد و تابعین او
هم با انکه او را اعدل عادلین و اعلم عالمین نمیدانستند او را در جای اعدل
عادلین و اعلم عالمین نشاندند با انکه خود را از علمای اهل دوزخ
بلکه از حکمای غالی مقتدا حساب میکنند أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ
لَا يَشْعُرُونَ إِنَّهُمْ لَيْسُوا عَلَىٰ شَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ حَقِيقَةً وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا
أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ما ترى شاهد
بر انکه مراد الهی از امانت ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام است

آنکه در تفسیر **صافی** از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که امانت ولایت ائمه علیهم السلام است و انسان ابو الشرور
منافق است و باز از آن حضرت روایت کرده که عرض شد ارواح ائمه
علیهم السلام بر آسمانها و زمین و کوهها و نور ایشان فرو گرفت تمام
آنها را و خدا گفت در فضیلت ائمه علیهم السلام آنچه گفت پس گفت
ولایت ایشان امانت است نزد خلق من پس کدام یک از شما میتواند
آنرا بردارد و ادعا کند آنرا از برای خود پس جمیع آنها امتناع
کردند از حمل آن و ادعا کردن آنرا از برای خود میگویند که همیشه
پیغمبران خدا علیهم السلام حفظ میکردند امانت را و خبر میدادند
باوصیای خود مؤمنین مخلصین از امت خود پس همگی امتناع کردند
از حمل آن و ترسیدند از ادعا کردن آن از برای خود و برداشت
آنرا انسانیکه معروف بود باصل ظلم و ستم **و از قمی** نقل کرده
که او گفته که امانتی که خدا گفته امامت ائمه طاهرین علیهم السلام است
و امر و نهی الهی است که باید ایشان صاحب آن باشند و دلیل بر
اینکه امانت همان امامت ائمه طاهرین علیهم السلام است قول خدا

تعالی است که خطاب با ائمه اطهار علیهم السلام کرده و فرموده ان
الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی امانت را باید
بعد از خود برسانند پس امانت همان امامت است که
عرضه شد بر آسمانها و زمین و کوهها پس ابا و امتناع
کردند از حمل آن و ادعا کردن آن و غصب کردن آن از
اهل آن و غصب کرد آنرا انسان یعنی همان شخص اول که
مظلوم و جهول بود **پس از صریح** آیات و اخبار و تصریح
مفسرین بلکه بدلیل عقل معلوم شد که کامل حقیقی در ملک
خداوند عالم جل شانه پیغمبر از اول ما خلق الله کسی دیگر
نیست و جمیع خلق نسبت باول ما خلق الله ناقصند و اقرار
بنقصان خود دارند و همه اقرار بکمال اول ما خلق الله
دارند و بضرورت اهل اسلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اول ما خلق الله است و بضرورت اهل ایمان طینت ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین از جنس طینت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و اتصال سلف تا خلف همه اهل ایمان شهادت داده و شهادت

میدهند در زیارت ایشان میخوانند که اشهد ان ارواحکم
ونورکم وطینتکم واحدة طابت وطهرت بعضها من بعض
پس ایشانند اول ما خلق الله وایشانند کامل حقیقی در ملک
خدا وهمه خلق از آسمانها وزمین وکوهها وجمیع اهل آسمان
وزمین واهل دنیا وآخرت وما یری وما لا یری حتی انبیا واولیا
وملائکه وجن وانس ومومن وکافر وشیاطین از خلق اولین
وآخرین قرار بنقصان خود وکمال ایشان علیهم السلام داشته اند
وداده اند وعرصه مقام ایشان علیهم السلام خلق شده وهیچ ملک
طاقت تحمل مقام ایشانرا نداشته اند ونداده اند همگی ترسیده اند
از ادعای مقام ایشان علیهم السلام مگر انسان که ستمکار
جاهل حقیقی که خداوند عالم او را ظلوم وجهول نامیده
چنانکه سلف وخلف از اهل ایمان شهادت داده وميدهند
بر این مطلب چه اینکه شهادت میدهند اشهد ان لا
اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله صلى الله عليه
واله وخوانده اند ومیخوانند که در زیارت ایشان فبلغ الله بکم

اشرف محل المکرمین واعلی منازل المقربین وارفع درجات
المرسلین حیث لا یلحقه لاحق ولا یفوقه فائق ولا یسبقه
سابق ولا یطمع فی ادراکه طامع حتی لا یبقی ملک مقرب ولا نبی
مرسل ولا صدیق ولا شهید ولا عالم ولا جاهل ولا دنی ولا فاضل
ولا مومن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنید ولا شیطان
مرید ولا خلق فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلالة امرکم و
عظم خطرکم وکبر شانکم وتمام نورکم وصدق مقاعدکم وثبات
مقامکم وشرف محلکم ومنزلتکم عنده وکرامتکم علیه وخاصتکم
لدیه وقرب منزلتکم منه بابی انتم وامی واهلی واسرتی پس متذکر
باش و غافل مباش که مضمون این فقرات مطابق است با
مضمون آیه شریفه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها و حجّ ودر زیارت که
مضمون آن مطابق باشد با مضمون آیات قرآن نجست وآن زیارت
باصطلاح علمای برحق صحیح مشهور وصحیح آن محتاج نبود علم
رجال نیست پس متذکر باش که حاصل مضمون این فقرات با حاصل

مضمون این شریفه یکی است چرا که میگویند پس رسانید خدا
شما را بشریفترین محل مکرمین و بلندترین منزلهای مقربین
و رفیع ترین درجات مرسلین یعنی درجه شما از درجات
تمام پیغمبران مرسل بالاتر است و منزله شما در نزد خدا از
مقام جمیع نزدیکان بخدا نزدیکتر است و جایگاه شما در نزد
خدا از مقام جمیع کسانی که خدا ایشان را مکرم قرار داده شریف
تر است و درجاتی است که هیچ ملحق شونده بآن مقام ملحق نخواهد
شد و هیچ تفوق جوینده بآن مقام فائق نخواهد شد و هیچ سبقت
گیرنده بآن مقام سبقت نخواهد گرفت و هیچ طمع کننده طمع
رسیدن بآن مقام را نخواهد کرد حتی آنکه باقی نماند ملک
مقربی و نه نبی مرسلی و نه صدیقی و نه شهیدی و نه دانائی و نه
پستی و نه صاحب فضیلتی و نه مؤمن صالحی و نه فاجر
طالحی و نه جبار و ستمکاری و نه دشمنی و نه شیطان متمردی
و نه خلقی دیگر که در میان مخلوقات است مگر آنکه شناسانند
خدا بهمه ایشان بزرگی امر شما را و بلندی قدر شما را و بزرگی

شان شما را و تمام بودن نور شما را و درستی جایگاه شما را
و ثابت بودن مقام شما را و شرافت محل و منزلت شما را در نزد
او و کرامت شما را در نزد خود و خاصه شما را در نزد خود یعنی
چیزهائی که مخصوص شما قرار داده بود بغیر شما نداده بود و نزدیکی
شما را بخود و جمیع اینها در روز الست در عالم ذر واقع شد
و جمیع خلق دانستند حتی آنکه اول ظالمی که ظلم کرد با ایشان
و خداوند عالم جل شانه او را ظلوم و جهول گفته این بود
که نمی شناخت ایشان را چرا که عالم و جاهل در زمان خدا
نبود که خداوند عالم جل شانه جلالت ایشان را باو نشناسانده
باشد و لکن او را جهول گفته و او را در نهایت نادانی
قرار داده از جهة اینست که کسی که میداند که کاری را
میکند و ادعای توانستن آن کار را میکند و خود را در نزد
خدا و خلق رسوا میکند و ثمره ادعای خود را میداند که عذاب
های شدید الهی است و با اینحال حیا نمیکند و مرتکب آن کار
میشود او را باصطلاح خدا و خلق جاهل میگویند و هرگاه

کاری باصطلاح خدا و خلق جاهل است چنانکه متعارفست
که میگویند این کار دیگر کاری قبیح کار جهالست و منظور این نیست
که عمداً شده و منظور اینست که مبالات نداشته‌اند و پروا ندارند
از کردن کارهای بد نه آنکه عمداً شد که اینها بد است و از اینست که
حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام ببرادران خود گفت هل علمتم ما فعلتم
بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون یعنی آیا دانستید که چه کردید با یوسف
و برادرش آنوقتیکه جاهل بودید و مراد این نبود که نمیشناختند یوسف و
برادرش را و مراد این بود که با اینکه یوسف و برادرش را میشناختند پروا
نکردید و بی مبالاتی کردید در اذیت آنها و باری برمیگردیم بر سر مطلب و مطلب
اینستکه کامل حقیقی در ملک خداوند عالم رجال شان محمد و آل محمد
صلی الله علیه و آله هستند و باقی خلق نسبت بایشان همه ناقصند و همه
در دفع نقصان از خود محتاجند بکامل حقیقی ملک خدا و چون
اول ما خلق الله بضرورت اهل اسلام پیغمبر صلی الله علیه و آله است
و بضرورت اهل ایمان طینت ائمه علیهم السلام از طینت او است صلی الله
علیه و آله معلوم میشود که تمام خلق بعد از ایشان پست تر از ایشانند در جمیع

ایشان علیهم السلام در نزد خداوند عالم رجال شأنند و در جمیع درجه
کمال حقیقی است که باید تکمیل کند بفضل کمال خود جمیع ناقصین را
و محالست که ناقصین خود بوجود خود بتوانند که از درجه نقصان صعود
کنند و بدرجه کمال برسند چنانکه در اینجا این عنوان دانستی پس
حال شد که باش که مقصود بنده آنکه ناقص نتواند خود بخود از خود دفع نقصان
کند و محتاج است بکاملی که دفع نقصان از آن کند پس هر جاهلی محتاج
است بعالمی که دفع جهل از او کند و او را تعلیم نماید و هر طالب کسبی
و کاری محتاج است باستادی تا او را تربیت کند تا استاد شود پس چگونه
خواهد بود حال کفار و آن کسانی که ایشان هم بوجود خود نتوانند که دفع کفر
از خود کنند پس از برای ایشان هم تا شفیعی نباشد که کفار از ایشان گردد
محالست که خود بوجود خود بتوانند که از گناه خود و عمل خود خلاص یابند
پس از برای ایضاح این مطلب و ضمیمه دیگر عنوان میکنیم تا طالبان نجات را
فایده کلی حاصل شود و پناه بشفیعان خود ببرند و ایشان را کفار و گناه
خود دانند از روی بصیرت و فهم نه از روی تقلید ان شاء الله تعالی

الروضة الخامسة فی اثبات لزوم وجود شفیع مکفر

العصاة لرفع عصیانهم ولولا وجوده لبقی العصاة فی عرصة العصیان
ولا خلاص لهم من ثمرة عصیانهم وجرائمهم وقد غفل عن ذلک الأکثرون
ولا یعقلها إلا الأقلون ولا تکن من الأکثرین فإن أکثرهم لا یعقلون
وکن من الأقلین فإن قلیلا ما هم وهم المؤمنون **قال** تبارک وتعالى إخباراً
عن الکفار والمنافقین فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم وقال بل عباد
مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون یعلم ما بین أیدیهم وما
خلفهم ولا یشفعون إلا لمن ارتضى وهم من خشیته مشفقون وقد تواتر
بین الخاصة والعامة عن الرسول صلى الله علیه وآله شفاعتی لأهل الکبائر
من أمتی وقال ما آمن بی من لم یؤمن بشفاعتی وقد تجاوز الأخبار
عن الأئمة الأطهار حد التواتر وصار من أوضح الضروریات
من مذهبهم علیهم السلام أنهم شفعاء دار البقاء فتدبر
فیما أقول وتبصر تنل بالمأمول إن شاء الله تعالى **پس** متذکر باش
وغافل مباش که گناه کاران محتاجند بکسی که دفع گناه ایشان را
کند از ناقصان وکار ایشان مشکل تر است از کار ناقصان پس
حال ناقصان مانند حال ضعیف است که ماده ناخوشی در بدن او نیست

ومحتاج

ومحتاج است بغذای مناسبی که او را تقویت کند **اما** حال گناه
کاران مانند حال مریض است که در بدن او ماده مرض موجود است
پس بمحض تقویت مرض او رفع نخواهد شد پس طبیب حاذق باید
اول ماده مرض را از بدن مریض بیرون کند پس بعد از پرهیز کردن
اخلاط غریبه تقویت کند اخلاط غریزیه را تا مریض صحت یابد و قوی
شود **پس** متذکر باش و غافل مباش که طبیب حاذق لازم است که
جمیع اسباب ضعف ناقصین را بداند و بر جمیع اسباب تقویت مطلع
باشد و باید مطلع باشد بجمیع اسباب مرضه و باید بداند که
دفع آن اسباب مرضه بکدام دواء و بچه تدبیری میشود و بعد از
دانستن باید قادر باشد بر معالجه مریضان و تقویت ضعفا
و بمحض دانستن ضعیفان تقویت نشوند و مریضان صحت نیابند
پس لازم است که طبیب ماهر در علم قادر بر علاج باشد و تصرف
کند در امور ضعیفان و مریضان و بعد از دانستن مرض ادوی
نافع و بعد از قدرت بر استعمال نافع و پرهیز دادن از ضار
باید که سهو و خطائی و نسیانی چه جا عصیانی در معالجات خود

نکند

نکند چرا که بر فرض سهو و خطائی و نسیانی در معالجه ضعیف قوی
نشود و مریض صحیح نگردد و هلاک شود و از اینست که جمیع اهل
ادیان که معترف به پیغمبری هستند همگی باتفاق عقل و نقل خود
معتقدند که پیغمبر خدا باید در وقت هدایت و ادای رسالت معصوم
باشد از نادانی و سهو و خطا و نسیان و عصیان تا خلق گمراه را
هدایت کند بسوی خداوند عالم جل شانه و ایشان را نجات دهد از
هلاکت مطلق یقینی و مسلم گم نباش و غافل مباش که گمان کنی
که طبیبهای ظاهر با اینکه معصوم نیستند طبابت میکنند و کار اهل
روزگار میگذرد چرا که خداوند عالم جل شانه نخواسته که مردم
در این دنیا بمانند و هرگز نمیرند پس اگر طبیب ظاهری از روی نادانی
یا از روی عصیان یا از روی سهو و خطا و نسیان باعث مردن کسی
شده مثل سایر اسباب مردن است بخلاف هلاکت واقعی که خداوند
نخواسته خلق هلاک شوند مگر بسوء اختیار خود و لا یرضی لعباده الکفر
پس از این جهة پیغمبران خود را و حجتهای خود را معصوم از جهل
و سهو و نسیان و خطا و عصیان قرار داده تا حجت خود را بر خلق

تمام

تمام کند و بعد از اتمام حجت اگر کسی بسوء اختیار خود بخواهد خود
را هلاک کند بجان نفس خود بر خود ظلم کرده و ما کان الله لیظلمهم
و لکن کانوا انفسهم یظلمون و بادی ارسال رسل و انزال
کتب و اتفاق عقول از اهل ادیان دلیل است بر اینکه مردم محتاجند
بهادیان حقیقی و طبیبان واقعی از جانب خداوند عالم جل شانه
و خود دفع نقصان از خود نتوانند کرد بلکه محتاج هستند بهدایت
کننده دانا که بدانائی خود منافع و مضار ایشان را بایشان بگوید
و محتاجند بشفیعی که همجنس ایشان باشد و همدرس ایشان شود
و بفضل قوه خود دستگیری از ضعیفان کند و ایشان را به منزل
مقصود خود برساند و محتاجند بعسکری که بجنود و دواهای خود
دفع اثر زهر کشنده معصیت عاصین را از ایشان کند و چنین
هادی مطلق و کامل مطلق و شفیع مطلق و عسکر مطلق در ملک
خداوند جل شانه از برای جمیع خلق بجز اول ما خلق الله معصوم
و مقبول نیست فتبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون
للعالمین نذیرا و هو رحمة للعالمین و الحمد لله رب العالمین و

هو

هو المنقلب في الساجدين الذين جعلهم بعرشه محدقين حتى
منّ علينا بهم كما ورد في زيارتهم عليهم السلام خلقكم الله
انوارا فجعلكم بعرشه محدقين حتى منّ علينا بكم فجعلكم في
بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلواتنا
عليكم وما خصنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا وطهارة لانفسنا
وتزكية لنا وكفارة لذنوبنا فتلك المضامين مطابقة الكتاب
غير محتاجة في تصحيحها الى قواعد علم الرجال فتلك البيوت
هي البيوت المتعلقة بالمشكوة التي فيها المصباح كما قال
تبارك وتعالى الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة
فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري
يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد
زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله
لنوره من يشاء وتلك الامثال نضربها للناس والله بكل
شيء عليم في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه
يسبح له فيها بالغدو والاصال رجال لا تلهيهم تجارة

ولا بيع عن ذكر الله هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم
يتلو عليهم اياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وبتزكية
رسوله صلى الله عليه واله هي تكفيره سبحانه كما قال و
يكفر عنهم سيئاتهم ان هذا سائق لكم فيما مضى جار لكم
فيما بقي وبكم فتح الله ملكه وبكم يختم پس ایشانند هادیان
جمیع خلق وایشانند معلمان جمیع خلق وایشانند که تکمیل می کنند
جمیع ناقصین را وایشانند که تزکیه میکنند جمیع گناهکاران را
وتطهیر میکنند بآب طهور ولایت ایشان جمیع متنجسین بنجاست
گناه را وایشانند که پاکیزه میکنند خلق دوستان خود را
چنانکه فرموده طيبا لخلقنا وطهارة لانفسنا وتزكية
لنا وكفارة لذنوبنا پس هر کس بایمان مضامین ندارد وایشان
معلمین جمیع خلق وهدایت کننده جمیع خلق وتکمیل کننده جمیع
ناقصین وتطهیر کننده جمیع متنجسین وکفاره دهنده جمیع گناه
کاران وشفاعت کننده جمیع محتاجین نمیداند بگمراهی خود باقی
خواهد بود اگرچه در علم وعمل مثل بلعم باعورا باشد و بخبث

لخلقنا الخ

خلقت خود باقی است و شرک شیطان است و از نطفه او بعمل آمده بمقتضای امهال خداوند عالم جل شانه چنانکه فرموده و شارکهم فی الاموال و الاولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا و در مجاست کفر و نفاق خود غوطه ور است و نجاتی برای او نیست فما له من حمیم و لا شفیع یطاع و از شفاعت آن کسی که گفته شفاعتی لاهل الکبائر من امتی صلی الله علیه و آله محروم خواهد بود پس ایشانند علیهم السلام الباب المبتلی به الناس هر کس ایشان را باین صفات عرض نمائی که خداوند عالم جل شانه از برای ایشان قرار داده اقرار کرد از جان و دل نجات خواهد یافت و هر کس انکار کرد در ظاهر یا در باطن هلاک خواهد شد پس چون معلوم گشت که ایشانند علیهم السلام پناه جمیع خلق و ملجا و ماوای هر محتاجی در هر عالمی پس بدانکه در هر عالمی بعملی که مناسب آن عالم بود عمل کرده اند و در هر عالمی معصوم بوده اند و در هر عالمی چنانکه خداوند عالم جل شانه فرموده عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون بامر الهی عمل کرده اند

پس مناسب نیست که سر لزوم عمل را عرض کنم بطور کلی در عنوان مخصوصی تا با بصیرت شوند جمیع طالبان ان شاء الله تعالی

الروضة السادسة

فی سر لزوم العمل و انه یمتنع ان یملک ما لک الا بالعمل و التمنی لما لا یعمل تمنی الامر الممتنع المحال عقلا و نقلا کما قال الله تعالی لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوءا یجز به و قال لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الاوفی و قال فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره فاعرف لبابه و علمه تعلم فالمع لاصول الامال و الامانی من غیر العمل و ان هی کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا پس هشیار باش و غافل مباش و فکر کن در کارها خود و کارها جمیع خلق پس بدانکه اگر تمام عالم را کولات و مشروبات باشد تا تو نخوری دنیا شامی چه اگر از آنها بتو مشبع اگر خیره شود در میان آنها غوطه ور باشی و تو بخود ما لک آنها شده که

خورده و آشامیده و خوردن و آشامیدن کار دنیاست و تو مالک
کار خود هستی و اگر نخوری و نیاشامی مالک چیزی از مأکولات و
مشروبات نیستی اگرچه در میان آنها غوطه‌ور باشی و اگر خیال کنی که
بدون خوردن و آشامیدن مالک آنها هستی مغرور شده و فریب خورده
و فریفته آنها شده و چیزی از آنها بتو نرسیده و مانند همان تشنه هستی
که از دور سرابی دیده و فریفته آن شده و گمان کرده آن سراب آب است
و حال آنکه هیچ نیست و همچنین فکر کن اگر تمام عالم روشن باشد
تا تو چشم نگشائی و نبینی چیزی را هیچ از الوان و اشکال و روشنی
بتو نرسد اگرچه بکنی تو در میان آن روشنی باشد و تو در میان
چیزهای رنگین غوطه‌ور باشی پس چیزی از رنگها و روشنیها بتو
نرسیده مگر همان قدری را که دیده بچشم خود دیدن کار دنیاست
و تو مالک نیستی از رنگها و روشنیها و بتو نرسیده چیزی
از آنها مگر همان قدری که دیده و محال است چیزی از آنها بتو
برسد مگر آنکه ببینی و همچنین اگر در تمام عالم صداها باشد
محال است چیزی از آنها بتو برسد مگر همان صداها را که شنیده و شنیدن کار

نیاست که آن صداها و همچنین اگر در تمام عالم بوها باشد و تو در
میان آنها باشی چیزی از آنها بتو نخواهد رسید مگر همان قدری که
بشامه خود ادراک کرده و همچنین اگر در تمام عالم گرمی
و سردی و نرمی و خشکی و سنگینی باشد تا تو بالامسه خود چیزی
از آنها را احساس نکنی چیزی از آنها بتو نرسیده و محال است
که چیزی از آنها بتو برسد مگر همان قدری را که بالامسه خود احساس
کرده و احساس کار دنیاست پس اگر تو را در صندوقی کنند و
در صندوق را محکم ببندند و صندوق را بباغی برند تو را بباغ
نبرده اند در حقیقت اگرچه جهال غافل بگویند که فلانی را بباغ برده
اند چرا که چشم تو درختهای باغ را ندیده و گوش تو صدای بلبلهای
باغ را نشنیده و ذائقه تو میوه‌های باغ را نچشیده و شامه تو
بوهای گلهای باغ را نفهمیده و لامسه تو احساس هوای باغ را
نکرده پس مغرور داشتنی که گفته تو را بباغ برده اند و همچنین
در مشاعر باطنه خود فکر کن که اگر در عالم مثال چیزها باشد تا تو
خیال و فکری نکنی چیزی از آنها بتو نخواهد رسید و خیال تو و فکر تو

توانست و تو مالک آنها هستی نه مالک چیزی دیگر و اگر در عالم نفس علوی چند باشد تو چیزی از آنها ندری مگر همان قدری را که تحصیل کرده **و اگر** در عالم عقل امور عقلانی باشد چیزی از آنها بتو نخواهد رسید مگر همان قدری را که تعقل کرده و تعقل کار عقل تو است و تو مالک نیستی مگر همان فعل عقل خود را **و همچنین اگر** مقامات توحید الهی و اسماء و صفات او جل شانه با قلب و فواد خود ندانی چیزی از آنها بتو نرسید و معتقد بآنها نیستی مگر همان عقیده که داری **پس** بخوان این آیه شریفه را که فرموده ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت **و بدانکه** هر فاعلی مالک فعل خود است نه چیزی دیگر و هر عاملی مالک عمل خود است نه چیزی دیگر پس بدان معنی آیه شریفه را از روی عقل که فرموده لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الاوفی **و بدانکه** سر ارسال رسل و انزال کتب و تشریع شرایع و تحقیق حقایق همه از برای همین است که خداوند حکیم جل شانه خواسته انعام کند بخلق خود نعمتهای خود را از امر فرموده ایشان را بعمل کردن و در هر عالمی بحسب آن عالم فالعبد یرجو هم

کنهها الربوبیة پس از این بیان بدان و بفهم که شافعین هم باید کاری بکنند و عملی از ایشان صادر شود تا شفاعت فعل ایشان شود تا بدرجه شفاعت نرسند شفاعت نتوانند کرد **چنانچه** اگر کسی بدرجه علم نرسد علم از او صادر نشود تا او را عالم نگویند و امید است که اگر قدری در این مختصر فکر کنی تصدیق کنی که امر چنین است و همین بیان مختصر معلوم شود که مکفرین هم باید عملی از ایشان صادر شود تا بدرجه تکفیر نرسند نمی‌توانند کفاره بدهند و کفار بشوند و سر این است هر کسی نمی‌تواند کفاره بدهد و هر کسی نمی‌تواند که کفار بشود از برای گناهکاران مگر همان کسی که بفعل خود بان درجه رسیده باشد و چون دانستی این مطلب را مهمی است مناسب است که بهتر بیان و واضح این مطلب را در روضه مخصوص بیان کنم تا بر طالبان واضح گردد ان شاء الله تعالی

الروضة السابعة

فی سر التکفیر و معناه و مشروعیته من الرؤف الرحیم سواء کان المکفر یکفر عن نفسه او عن غیره کما **قال** الله تعالی لیکفر الله عنهم اسوء الذی عملوا و قال تعالی و الذین

آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل علی محمد وهو الحق
من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح بالهم پس مذکر باشد
که کفاره در شرع وعرف و کون و شرع امری است واقع که اصل
حقیقت آن اینست که چیزی دفع ضرر چیزی را کند چنانکه اگر
شخصی زهر بخورد دفع ضرر زهر با پازهر شود و اگر کسی قسم یاد کند
که کاری نکند و بعد بخواهد همان کار را بکند طعام عشره مساکین
میکند و کفاره قسم میدهد و همان کار را میکند و اگر کسی
روزه ماه رمضان را از روی معصیت افطار کند باید بعد از آن
کفاره بدهد و اگر کسی در اعمال حج در حال احرام مخالفتی کند
باید هدیه بدهد و گوسفند گاو و شتر بکشد و اگر کسی
قتل نفس بغیر حق کند باید کفاره بدهد و اگر کسی معصیت
کند باید استغفار کند و استغفار دفع جمیع مرض معصیتهای
او را میکند والمستغفر من الذنب کمن لا ذنب له گردد و اگر
کسی کافر باشد و مؤمن شود ایمان او ضرر کفرهای او را دفع
کند والاسلام یجب ما سلف و اگر کسی مظلوم کشته شود

جمیع گناهان او از او دفع شود و بار گردن قاتل ظالم او گردد
چنانکه هابیل بقابیل گفت ما انا بباسط یدی الیک
لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین انی ارید ان تبوء باثمی
واثمک و اگر کسی از جانب کسی قضا نماز و روزه و حج کند بار
مضی است عند الله سبحانه و اگر کسی ادای زکوة و خمس و سایر حقوق
کند از برای کسی ذمه او بری میشود در نزد خداوند عالم جل شانه و اگر
کسی استغفار کند از برای معصیت کاری ضرر معصیت او را
خداوند عالم جل شانه از او دفع کند و او را بیامرزد و ملئکه
استغفار میکنند از برای گناهکاران چنانکه خداوند عالم
جل شانه خبر داده و فرموده یستغفرون للذین آمنوا و
پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور است که استغفار کند از برای
گناهکاران چنانکه فرموده است استغفر لذنبک وللمؤمنین
والمؤمنات و اگر کسی باید ذبح شود بعوض او گوسفند مجزی است چنانکه
فرموده قد صدقت الرؤیا و فرموده وفدیناه بذبح عظیم و
اسمعیل علیه السلام ذبیح بود چرا که ذبح گوسفند بجای ذبح او محسوب شد

چنانکه عبد الله بن عبد المطلب ذبیح بود چرا که عبد المطلب بعوض او صد شتر
نحر کرد و از اینجهة پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انا ابن الذبیحین
و آیات و اخبار دیگر در تکفیر و فدا وارد شده بسیار است و
ذکر جمیع آنها مناسب این مختصر نیست نزد اهل اسلام بلکه در
نزد جمیع اهل ادیان آسمانی از ضروریات است که عوام الناس
از این معنی خبر دارند چه جای علما پس احتیاجی باصرار زیاد نیست
و همین قدری که ذکر شد از برای تذکر غافلین کافی است انشاء الله تعالی

الروضة الثامنة فی آن الکفارة عوض

عن ترک فعل مامور به او فعل شیء منهی عنه او لرفع حکم تعلق
بعهد او وعد او نذر او شرط او یمین و امثال ذلک فلها
موجب و سبب لا محالة سواء کانت واجبة لازمة او مستحبة
فان لم یکن السبب او الموجب لها من نفس الشخص یکون من
غیره لا محالة و کفارة المکفر من غیره اذ لا یفعل کما لا ینفعل المکفر
من غیر سبب موجب له ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
و آمنتم و کان الله شاکرا علیما پس متذکر باش و غافل مباش

که کفاره بسببی و موجبی باید داشته باشد مثل اینکه اگر شخص
روزه ماه رمضان را از روی معصیت افطار کند باید کفاره بدهد یا قسمی
یاد کرده یا ظهاری بعمل آورده و بعد بخواهد برخلاف آن رفتار کند
باید کفاره بدهد و اگر سببی و موجبی نباشد کفاره معنی ندارد پس
اگر موجب آن از خود شخص نباشد از مملوک و غلام و کنیز شخص باشد
پس آن شخص مولی ضامن جریره مملوک خود است و از عوض جریره و جنایت
مملوک خود باید کفاره بدهد و المطلب یعنی اینکه کفاره لا محاله باید
سببی و موجبی داشته باشد یا از خود شخص یا از کسی دیگر در اسلام بلکه
در جمیع ادیان آسمانی بطور ضرورت معلوم است مگر آنکه کسی اعتنا
بدین و مذهب نداشته باشد یا غافل باشد که نداند لکن احتیاجی
که در این باب بتفصیل نوشته شود همین قدر که اشاره شد از برای تذکر
غافلین کافی است انشاء الله تعالی پس مناسب است که مطلب دیگر
در عنوان مخصوص بیان شود از برای تذکر اولو الالباب انشاء الله تعالی

الروضة التاسعة فی آن البلایا و المصائب

التی یبتلی بها المبتلی لا تکون الا لاجل محو الذنب او معصیة من الخلق

عدلاً و تفضلاً فانه سبحانه عدلٌ لا یجور و لا یظلم ان الله لا یظلم الناس شیئاً و لکن
الناس انفسهم یظلمون ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
فان لم یکن الشخص بنفسه مکتسباً للاثم و ابتلی بها فلاجل اکتساب
ممالیکه الذین ضمن جرائرهم فیما کسبت ایدیهم و هو بنفسه ممن نزل
فی حقه قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا و قد کتب الله لنا
هو مولینا و قد کتب ضمان الجریرة علی الموالی عن الممالیک پس متذکر باش
و غافل مباش که اینهمه بلاها و این همه مصیبتها که بر حضرت سید الشهداء علیه
الاف التحیة و الثناء وارد آمد خود او مستحق اینهمه مصیبتها نبود چرا که
بضرورت مذهب شیعه او معصوم بود و هیچ گناه صغیره و کبیره از او صادر
نشده بود و بضرورت اهل اسلام و جمیع فرقه‌ها آن او سید شباب اهل جنت
بود مانند برادر بزرگ خود حضرت امام حسن علیهما السلام و بضرورت مطلعین
بر احوال و از اهل تواریخ و غیرهم از سایر خلق روزگار آنجناب بود از جمله
کسانیکه باید اینهمه مصیبت بر او وارد شود و ضحاک بتبع اعمال او در دنیا
خلق روزگار مشهور است و مع ذلک که خداوند عالم جل شانه او را امهال داد
تا مهلت داد با سلطنت و او را بمصیبتها گرفتار نکرد و اگر شخص غافل

هوشیار فکر کند در معاملات الهی نسبت بهر سلطان جابر و نسبت بهر فرد ظالم
کافر منتهی که بنا بخداوند عالم جل شانه از ابتدای خلق آدم تا بعد برای
نبوده که هرگز مثل اینهمه مصیبتی که بر حضرت سید الشهداء علیه السلام وارد آمد
بر احدی از خلق روزگار وارد آورده پس بر احدی از هوشیاران اهل
روزگار مخفی نخواهد ماند اگر فکر کند که اینهمه مصیبتها یکه بر آنحضرت علیه
السلام وارد آمد مکافات اعمال او نبود و ظلم و ستمی نبود که مخصوص بخود او شده
بود چرا که هیچ ظالم بدکاری را خداوند بمثل چنین مصیبتی گرفتار نکرده بود
چه جای خوبان پس اگر کسی فکر کند خواهد دانست که مظلومترین مظلومان است
اگرچه با امامت و فضائل نباشد اما اگر آن شخص هوشیار از اهل اسلام باشد
که بر او واضح و هویدا است که او مظلومتر از جمیع مظلومان است چرا که
هر مظلومیکه در عالم هست اگرچه از آنراهی که مظلوم واقع شده مظلوم است
ولی از راههای دیگر عملی کرده و ظلمی بر نفس خود کرده که سزاوار مکافات عمل
این شده که مظلوم واقع شود اما حضرت سید الشهداء علیه السلام معصوم
حقیقی بود و هیچ عملی از او صادر نشده بود که مستوجب هیچ مصیبتی باشد
خداوند عالم جل شانه عادل است و کریم و رحیم است از آن کسیکه عملی از او صادر

نشده که مستحق صله باشد او را صله کند ما یفعل الله بعذابکم
ان شکرتم وآمنتم پس نیز معلوم شد که چه داشته خدا را که عذاب کند
کسی را که شاکر و مؤمن باشد و نیز معلوم است که حضرت سید الشهدا علیه السلام
شاکر و مؤمن بود و سید شباب اهل جنت بود در نزد جمیع اهل اسلام اما در
نزد اهل ایمان که معصوم حقیقی بود و داخل عباد مکرمین که خداوند عالم جل
شانه فرموده بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون
یعنی ایشان بندگانی هستند که خداوند اکرام کرده ایشانرا که سبقت
نمیگیرند بر او بقولی و خواهشی و ایشان بامر او عمل میکنند یعنی او اول امر
میکند و ایشان بطوری که او امر کرده عمل میکنند پس هوش خود را
جمع کن و قلب خود را آماده و فکر کن که چرا باید اینهمه مصیبتها بر او وارد شود
گیرم که ظالمین از روی ظلم ظلم کردند آنچه را که کردند و ندانستند که چه کردند
و با که کردند خداوند دانای توانای رئوف رحیم مهربان چرا او را واگذارد
و چرا ظالمین را مهلت داد که اینهمه مصیبتها بر او وارد شود پس بیدار و از
او غافل مباش که امر او از جمیع امرها عظیم تر است و کار او از جمیع کارها
عجیب تر است و حکایت او از جمیع حکایتها عجیب تر و غریب تر است پس فکر کن

کرا آیا بجهة عتابی از اهل کوفه که از طلب کرده بود که مکاتبات او این بود که بر او
ظلم کردند آیا احدی را از خانمان او آزرده کرده بود که او را از خانمانش آواره
کردند آیا کسی را پناه نداده بود که او را پناه ندادند آیا سر راه بکسی گرفته بود
که سر راه بر او گرفتند آیا خدعه با کسی کرده بود که من ترا راه میدهم و بعد
خیانت کرده و او را پناه نداد که کوفیان با او خدعه کردند و نوشتها باو
نوشتند که بیا که چنین پر از نوشته بود که ما دوستان پدر تو هستیم و دوستان
تو هستیم و امامی و بزرگی نداریم و باغهای ما سبز شده و بی وجود تو در آنها
صفائی نیست چرا ما را بی امام و بی بزرگ مگذار و ما را ناامید مگذار
و قدم رنجه فرما و بسوی ما بیا و بر ما منت گذار که ما منتظر قدوم میمنت
لزوم تو هستیم و دلهای ما از برای تو است و شمشیرهای ما از برای یاری تو
مهیا است و جانهای ما در جان نثاری تو آماده است و مالهای ما از
برای مخارج تو است و نعمتهای ما بر ما گوارا نیست بی وجود تو و با اینهمه
اصرار و الحاح او را بخود راه ندادند و سر راه بر او گرفتند و نگذاردند
که از دست دشمنان خود فرار کند و سر به بیابانی بگذارد و در سر کوهها
مسکن کند و بعلف صحرا قناعت نماید آیا بر کسی محاصره کرده بود که

برادر جمع شدند و اطراف او را از هر سمت گرفتند که نتوانند هیچ سمتی بروند آیا آب بر روی کسی تشنه بود که مکافات آن این بود که آب برای تشنه آیا کسی را منع از غذا کرده بود که مکافاتا و این بود که منع کردند او را و اهل بیت او آب و غذا را **آیا طفل** شیرخوارهٔ را کشته بود که مکافات او این بود که علی اصغر او را با لب تشنه و شکم گرسنه کشتند و آیا گناهی دیگر از او صادر شد بود که جزای او این بود که بچنین مصیبتی گرفتار شود و حال آنکه او معصوم بود از جمیع گناهها و آیا گناهی از برای طفل شیرخوار او بود که باید بعوض شیر تیر بگلوی خشک بی تقصیر او فرو رود و از گوش تا گوش او را بدرد آیا جوان رشیدی از کسی کشته بود که جزای او این بود که جوانی مثل **علی اکبر** را در حضور او پاره پاره کنند و اعضای او را در حال الحیوة از یکدیگر جدا جدا نمایند چنانکه در **حدیث** است و قد قطعوه اربا اربا و حال آنکه او شبیه ترین بود از جمیع مردم برسول خدا صلی الله علیه و آله بحسب ظاهر خلقت و باطن طینت چنانکه خود آن حضرت علیه السلام در حق او فرموده در وقتی که او روانه بسوی آن قوم دون شد عرض نمود اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد

اللهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسول الله صلی الله علیه و آله اما خلقت ظاهر پیغمبر صلی الله علیه و آله معتدل ترین خلقتها جمیع خلق بود و خلقت انسان بهترین خلقتها است چنانکه فرموده خلقنا الانسان فی احسن تقویم و پیغمبر صلی الله علیه و آله احسن تقویم و بهتر ترکیب بود از جمیع مردم **اما خلق** و خوی او صلی الله علیه و آله طوری بود که در شان او نازل شد انک لعلی خلق عظیم و نعظیم خلق و خوی او را خدای عظیم کرده اما منطق او صلی الله علیه و آله منطقی بود که قرآن بر زبان او جاری شد که جن و انس و جمیع خلق از آوردن مثل آن عاجز شدند چنانکه **فرموده** انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و ما صاحبکم بمجنون پس کسی که از حسب خلق و خلق و منطق شبیه ترین مردم باشد برسول خدا صلی الله علیه و آله توصیفا و از حد بیان بیرون است پس خبر علی و خبر گناهی در او منظور داشت که سزای آن این باشد که باید باین بلای عظیم گرفتار شود **باری** پس قدری فکر کن که برادر کسی را کشته بود که مکافات او این بود که باید مثل

ماه بنی هاشم حضرت عباس برادری از او کشته شود زیرا آنها
که کشته شد که اول دستهای او را از بدن جدا کردند و بعد
بر فرق مبارکش زدند که مغز سر مبارکش بیرون آمد و خون از فرق
مبارکش جاری شد و چشمهای او را فرو گرفت و دستی نداشت که خونها
پاک کند پس از اسب در غلطید پس گناه او چه بود که باید باین همه بلاهای
عظیم گرفتار شود و یا چه گناهی از او صادر شده بود که مکافات او این
بود که پسر برادری در مثل **حضرت قاسم** علیه السلام در حضور او کشته شود
آیا گناه خود حضرت قاسم چه بود که جزای او این بود که باین بلاهای
عظیم گرفتار شود و یا گناه سایر برادران و خویشان و یاران و
بستگان او چه بود که باید باین مصیبتهای بزرگ و بلاهای عظیم
گرفتار شوند و در حضور او و در نهایت سختی ها کشته شوند و حال آنکه
خداوند عالم جل شانه هیچ فاجر و فاسق و کافر را باین همه بلاها
در دنیا مبتلا نکرده اگر چه آن فجار و کفار مثل خلق بسیاری باشند
پس اگر فکر کنی خواهی یافت که احدی از خلق روزگار به چنین بلاهای
عظیم و مصیبتهای سخت که آن بزرگوار علیه السلام گرفتار شد گرفتار نشد

آیا هیچ یک از خلق روزگار با نظرها بنگر او شهید شد کشته شده چه
از خوبان اهل روزگار و چه از بدان و بدکاران روزگار آیا گمان میتوان
کرد که این همه بلاها که بر او وارد شد مکافات عمل خود او باشد **و والله**
اگر کسی بامامت و عصمت او علیه السلام اعتقاد نداشته باشد نمیتواند بگوید که این همه
بلاهای وارده بر او مکافات اعمال خود او بود چرا که بنای خداوند عالم
جل شانه از زمان آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله تا بعد این بود که در
دنیا هیچ کس را باین همه بلاها گرفتار کند اگر چه آن کس مثل ضحاک ما
روش باشد که در خبث نفس و بدکاری و ستم در میان خلق روزگار
ضرب المثل شده باشد آیا اطفال او و اطفال بستگان او چه کرده بودند
که باید با لب تشنه و شکم گرسنه شهید شوند و بعضی از تشنگی و گرسنگی
بمیرند **هیچکس** نمیتواند بگوید که این همه بلاهای وارده بر اطفال که
جزای اعمال آن اطفال بود گیرم که ظالمین ستمکار ستم کردند باکی
از ستمکاری نداشتند و روا داشتند بر آن اطفال بیگناه این همه
ستمها را خدای ارحم الراحمین و اقدر القادرین چرا مهلت داد
آن ظالمین را که این همه ظلم کردند **پس** قدری فکر کن که آیا بجز صبر [illegible]

کن که شهادت آن بزرگوار و سرانجام همه بلاهای وارده بر بیگناهان را
بفهمی و اگر از روی بصیرت در مصیبت ایشان محزون شوی نه از روی طبیعت چراکه از
روی طبیعت خود آن ستمکاران گاهی محزون می شدند بلکه گاهی بی اختیار
بر حال این مظلومان میگریستند حتی آنکه لعین آسمان و زمین یزید
پلید گاهی بی اختیار از شدت مصیبت ایشان گریه میکرد که نباید
با آن ذلت خواری اسیر شوند و آنها را بر قتبهای شترهای بد
رفتار سوار کنند و شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند و در برابر اهل
روزگار از خواص و عوام و کفار و فجار و یهود و نصاری و مجوس
بیاورند آنها را بی چادر و معجر بازدارند **آیا هم** این مصیبتها
مکافات اعمال این زنهای بیگناه بود و حال آنکه اهل و عیال
و زن و اطفال هیچ سلطان جابری را خداوند عالم جل شانه
بچنین مصیبتها گرفتار نکرده اگرچه آن سلطان و اهل بیت
او کافر و فاسق باشند و مستحق عذاب باشند و بنای خداوند
عالم جل شانه از زمان آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله تا بعد
این نبوده که اهل و عیال و اطفال هیچ کافری را در این دنیا

چنین مکافات کند پس از روی بصیرت فکر کن تا سر این مطلب
را بطوری که می نویسیم ان شاء الله بیابی **وشباش** مانند بعضی
از سفها که خود را در جرگه علماء و عرفا و حکماء داخل کرده اند
و گفته اند که مصیبتهائیکه بر حضرت سید الشهداء و اهل بیت او علیهم
السلام وارد آمد از باب مکافات دهر بود چراکه حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام و صلوات المصلین بسیاری از کفار را بدار
البوار بضرب ذو الفقار آتشبار فرستاده بود و اهل و عیال
کفار را اسیر کرده بودند **پس جواب** این مطلب از این خرافات
ناصواب این سفهاء این است که اولا لا تزر وازرة وزر اخرى
و ثانیا مکافات اعمال کسی را از کسی دیگر کردن بدترین ظلمها
و قبیح ترین کارها است بدلیل عقل و نقل و هرگز ظلم و
قبح از خداوند عالم جل شانه صادر نشود بدلیل عقل و نقل
و ثالثا کارهای حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین
کارهای بد و وزر و معصیت نبود که مکافات و جزای او این
باشد که بلاها و مصیبتها بر دودمان او وارد آید بلکه

کاینها او هم با امر الهی و امر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و مستحق
ثواب و نعمتهای الهی بودند بلاها و مصیبتهای شدید که مثل
آنها بر احدی از اهل روزگار در این دنیا وارد نیامد و اگر بعضی
انکار دارد که حضرت امیر علیه السلام جهاد فی سبیل الله و کشتن
در راه خدا بود این بهترین کارها است در نزد خداوند عالم جل
شانه چنانکه خود او خبر داده و فرموده فضل الله المجاهدین
علی القاعدین اجراً عظیما پس اجر عظیم و ثواب جسیم را که خداوند
عالم جل شانه مخصوص مجاهدین فی سبیل الله قرار داده و آن اجر عظیم را
باحدی از سایر مؤمنین نداده و بآن اجر عظیم تفضیل داده مجاهدین
فی سبیل الله را بر قاعدین پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مستحق آن اجر عظیم است و مستحق نعمتهای بی نهایت است که هیچ
عبادتی بآن نعمتها نمیتوان رسید مگر جهادیکه او کرده در راه خدا
پس بجهت جهاد او دفع بلاها باید بشود از او نه اینکه بلاها بدودمانش
او وارد آید و عجب بیفاهمی غریبی است که گفته اند جزای افضل اعمال اشد
بلاها است بمکافات عمل او این شد بلاها بر دودمان او واقع

شد و ثالثاً اگر بلاهای شدید مکافات بد عمل است و باید
برسد چه شخص عامل لله و فی الله کار کرده باشد چه هوای نفس چرا
چنین بلاهای شدیده را بر دودمان هیچ یک از خوبان و بدان
نرسید و مکافات اعمال ایشان در دودمان ایشان نبوده و این مکافات
در دودمان حضرت امیر علیه السلام اتفاق افتاد پس در دودمان خوبان
و بدان روزگار فکر کن تا بدانی که این بلاهای عظیمه حضرت سید الشهدا
علیه السلام سزای بکردار و مکافات عمل او و عمل پدر او علیهما السلام
نیست چرا که از نیکان روزگار موسی بن عمران علیه السلام است و در این
کشت و کشتار دنیا کرده و مخالفین خود را کشته خانمان ایشان را سوخت
و آتش زده و اگر بیشتر از حضرت امیر علیه السلام کشت و کشتار نکرده کمتر
نکرده چرا در دودمان او مکافات کشت و کشتار اتفاق نیفتاد و حضرت
داود و سلیمان علی نبینا و آله و علیهما السلام از نیکان اهل روزگار
بودند و کشت و کشتار دنیا کردند چرا مکافات اعمال ایشان در دودمان
اتفاق نیفتاد و هوشنگ را بعضی پیغمبر میدانند و تعدادی از مردم را
کشته که از حد و حصر بیرون است چرا مکافات عمل او در دودمان او

اتفاق نیفتاد و چنگیز آنقدر کشت که نمیتوان بشماره آورد چرا در
دودمان او مکافات عمل او اتفاق نیفتاد ابابکر و عمر و عثمان و معاویه
و یزید با اعدا اگر خود کشت و کشتار بسیار کردند و بسیاری از مردم را آواره
کردند و خانه‌ها را خراب کردند و غارتها کردند چرا در دودمان هیچیک
مکافات عمل هیچیک اتفاق نیفتاد **بادی** باتفاق اهل تواریخ
و مطلعین بر اوضاع عالم و احوال گذشتگان چنین هنگامه و چنین
بلاها و مصیبتها که بر حضرت سید الشهدا علیه السلام و اهل بیت اطهار او
علیهم السلام وارد آمد بر اولاد و دودمان احدی از اهل دنیا از نیکان
و بدان و ابرار و اشرار وارد نیامده **پس** اینهمه که اینهمه بر حضرت
سید الشهدا علیه السلام وارد آمده مکافات عمل خود او بوده و یا
مکافات عمل حضرت پیغمبر و حضرت امیر صلوات الله علیهما و آلهما
بوده سخیف است و نعوذ بالله سبحانه و معاذ الله جاری شده و بنای او جل
شانه چنین بوده و نیست که در این دنیا مکافات عمل کسی را از دودمان
و اولاد بکشد بدون تقصیری از خود اولاد مگر آنکه تقصیری از خود اولاد
سر زند **چنانکه** بعد از این در موضع مناسب ذکر خواهد شد

انشاء الله تعالی **بادی** اگر بنای خداوند عالم جل شانه چنین بود
که معصیت کسی را در دیگری قرار بدهد و از دیگری انتقام کشد و مکافات
کند نمیفرمود و لا تزر وازرة وزر اخری خصوص در کارهای خوب مثل
جهاد فی سبیل الله و امر بمعروف و نهی از منکر پس بنابراین سخن شما باید
هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری و هیچ مؤمن متقی امر بمعروف و نهی از منکر
نکند از ترس آنکه بلائی در دودمان او خواهد شد **بادی** علاوه بر آنکه
چنین کاری ظلم و قبیح است عقلا و نقلا و قبیح از خداوند عالم جل شانه
سر نزند عقلا و نقلا در خارج و واقع مشاهده میکنیم که در دودمان و
اولاد احدی از خلق عالم از زمان آدم گرفته تا بحال مکافات اعمال نیکان
و بدان اتفاق نیفتاده بدون تقصیری از خود آن دودمان **پس** بنابراین از
روی بصیرت و از روی دلیل عقل و نقل و از روی دلیل مشاهده و عیان که
بلاها و مصیبتهای وارده بر حضرت سید الشهدا علیه السلام مکافات عمل
خود او و مکافات اعمال آباء و اجداد او علیهم السلام نبوده و سری عظیم
و مطلبی بزرگ در میان او و میان خداوند کریم است چه مناسب است که
از برای ابراز آن سر و اظهار آن مطلب عنوانی مخصوص قرار دهیم تا مطلب دوم

و محشور نباشد و عنوان مخصوص داشته باشد تا موجب زیادتی بصیرت
طالبین حق گردد و بدانند که خلق روزگار محتاج بچنین امری بوده‌اند که اگر
چنین امری اتفاق نمی‌افتاد هیچ خلق از عهده ما یحتاج نمی‌توانستند
برآیند و باصطلاح گلیم خود را نمی‌توانستند از آب بکشند و بدانند که
حضرت سید الشهدا علیه السلام باین عمل خود از عهده ما یحتاج خلق برآمده و
گلیم ایشان را باصطلاح از آب کشیده و تکمیل همه را صحیح کرده و باعث نجات
نجات یافتگان شده و هدایت گمراهان کرده و کفاره گناه کاران گشته
پس در این حجره عنوان آید ذکر میکنیم فکر کن تا از نجات یافتگان محشور
و با ایشان محشور شوی ان شاء الله تعالی

الروضة العاشرة

فی ذکر الآیات والاخبار المتفرقة بان شهادته
روحی فداه وعلیه الاف التحیة والثناء لاجل نجاة الناجین واجابة
الداعین وشفاء مرضی المسلمین وشفاعة الشافعین وکفارة لذنوب
المذنبین من الاولین والاخرین واسوة للائمة التسعة الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین **قال الله** تعالی ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله

فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوراة والانجیل والقرآن
ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک
هو الفوز العظیم التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون
الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر و
الحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین **حاصل** معنی و ترجمه آیه
که میفرماید این است که خدای تعالی خریده است پیش از این در عالم ذر
و بعد الست از مؤمنین جانهای ایشان را و مالهای ایشان را و عوض
و ثمن آن جان و مال را بهشت خود قرار داده و وعده کرده که با ایشان
عطا کند و علامت آن کسانیکه جان و مال خود را در روز الست
فروخته‌اند بخداوند عالم جل شانه این است که بعد از این جنگ می
کنند در راه خدا پس میکشند جمعی را در راه خدا و کشته میشوند
در راه خدا و وعده کرده وعده ثابت حقی بر خود در توریة و انجیل
و قرآن و کیست وفا کننده تر بعهد خود و وعده خود از خداوند
عالم جل شانه یعنی وا نیست وفا کننده تر بعهد و وعده خود از هر
وفا کننده چرا که هر وفا کننده میتواند وفا کند بوعده و عهد خود

اگر خدا بخواهد و اگر او نخواهد کسی نتواند بوعده و عهد خود وفا
کند اما وفا کردن خداوند عالم جل شانه بوعده و عهد خود
موقوف بخواهش هیچ مخلوقی نیست پس چون چنین است خطاب
کرده بآن مؤمنین که این معامله را با او جل شانه کرده‌اند و میفرماید
پس بشارت باد شما را و سرور باد شما را بواسطه این فروشی که کرده‌اید
و بهشت را از او گرفته‌اید اینست همان رستگاری بزرگی که خدا از برای
شما خواسته و بنا بر قرائت اهل بیت علیهم السلام که فرموده‌اند التائبین
العابدین بخوانند جمیع فقرات را تا آخر آیه شریفه صفات و علامات
آن مؤمنین است که این معامله را با خدا کرده‌اند اگر چه التائبون
العابدون هم بطور مدح باصطلاح از برای آن مؤمنین میتواند
باشد چنانکه مفسران گفته‌اند و حاصل مطلب اینست که آن مؤمنین
توبه کنندگانند و ایشان عبادت کنندگانند و ایشان حمد کنندگانند و ایشان
و سالکان در راه خدا و روزه گیران از برای خدایند و ایشان رکوع کنندگان
و سجود کنندگان و خضوع کنندگان و خشوع کنندگان از برای
خدایند و ایشان امر کنندگان بمعروفند و ایشان نهی کنندگان

از منکرند و ایشان حفظ کنندگان حدود الهیند و ایشان پس که خطاب فرموده
به پیغمبر صلی الله علیه و آله که بشارت ده آن مؤمنین را که باین صفات
متصفند و باتفاق جمیع مفسرین شیعه مصداق این آیات غیر معصوم
نیستند و باتفاق اهل سیر و تواریخ مصداق مضامین این آیات
هیچ یک از انبیا و اولیا علیهم السلام نبوده‌اند بغیر از حضرت سید
الشهدا علیه السلام که جنگ کرد در راه خدا و بدار البوار فرستاد
جمعی از اشرار را و بعد خود آن بزرگوار شهید شد و اموال او بغارت
رفت پس اگر او نبود مصداق این آیات عبث و نمیشود که آیات قرآن
مصداق نداشته باشد و بی معنی باشد نعوذ بالله و از فرمایش
پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم میشود چنانکه در ضمن احادیث
که مذکور میشود خواهد آمد که مصداق این آیات حضرت سید
الشهدا علیه السلام است که آنحضرت صلی الله علیه و آله پیش از وقوع
واقعه کربلا خبر از غیب داده‌اند و این یکی از معجزات آن بزرگوار
صلی الله علیه و آله است که بوقوع آن خبر داده چنانکه در کتاب
بحار الانوار روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت

فاطمه علیها السلام فرمودند یا بُنَیّاه اِنَّ اَفضَلَ اَهلِ الجِنانِ هُم
الشُّهَداءُ فِی الدُّنیا بَذَلُوا اَنفُسَهُم وَاَموالَهُم بِاَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ یُقاتِلُونَ
فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقتُلُونَ وَیُقتَلُونَ وَعداً عَلَیهِ حَقّاً و تمام ترجمه
حدیث در روضه‌ها گذشته گذشت پس **بفرمایش** پیغمبر صلی الله
علیه و آله معلوم شد که مصداق این آیات حضرت سید الشهدا علیه السلام
است در ضمن حدیث است که پیغمبر فرمود یا بُنَیّاه وَما قُتِلَ قَتلَهُ اَحَدٌ
کانَ قَبلَهُ یعنی بطوری حضرت سید الشهدا کشته خواهد شد که احدی
پیش از او بآن طور کشته نشده **پس** متذکر باش که بتصریح پیغمبر صلی الله
علیه و آله احدی از انبیا و احدی از اولیا بمثل شهادت او شهید نشده
اند **یادآری** پس بسبب این شهادت باین سختی و اینهمه مصیبتهای گوناگون
مکافات عمل خود او علیه السلام و مکافات اعمال آباء طیبین طاهرین
او علیهم السلام نیست بلکه مکافات اعمال گناهکاران اولین و آخرین
است که آن بزرگوار بجان خود خریده اند و راضی شد رضا و رغبت تمام
چنانکه از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت شده که فرمودند چون
خداوند عالم جل شانه خلق کرد انسان و ملائکه و جن را بصورت در

پس بندد در ایشان چیزی از گناهان را پس فرمود بعزت و جلال خودم قسم
یاد میکنم که هر کس مخالفت کند امر مرا پس لابد و ناچار است که عذاب
مرا بچشد حتی پیغمبران مرسلین و ملائکه مقربین پس کیست که گناه
گناهکاران را بگردن گیرد در میان شما **پس ساکت** شدند جمیع
اهل عالم در پس هیچکس بر نخواست مگر جناب من اصحاب کساء حسین
مظلوم سید الشهدا علیه السلام پس برخواست در آن عالم که گناه گنا
کاران را بگردن گرفت پس خداوند عالم گفت یا حسین امر تو بزرگ
است و بار گران و امر سنگینی را متحمل شدی پس چیست در نزد تو از
عمل و مقابل که بتوانی متحمل این امر بزرگ شوی و گناه جمیع گناهکاران
را بگردن گیری و کفاره گناه جمیع گناهکاران شوی **پس** حضرت
سید الشهدا علیه السلام عرض کرد الهی سرم را در عوض آن گناهان
میدهم پس خداوند عالم جل شانه فرمود کفایت نکرد این کار از
برای تو مسئلت تو بزرگ است از این کار و باید هر کاری که عوض
کاری است مقابل باشد و گناه گناهکاران بسیار است و بسیار
گران است پس حضرت سید الشهدا علیه السلام عرض کرد الهی سرهای اصحاب

خالص خود را در عوض آن گناهان میدهم خداوند عالم جل شانه
فرمود که کفایت نمیکند ترا این کار هم گناه گناهکاران شیعیان
ترا است از این پس حضرت سید الشهداء علیه السلام عرض کرد الهی سرهای
خویشان خود را هم در عوض آن گناهان میدهم خداوند عالم جل
جلاله فرمود که کفایت نمیکند ترا این کار هم گناه جمله گناهکاران
شیعیان ترا است **پس** حضرت سید الشهدا علیه السلام عرض کرد الهی
سرهای اولاد خود را از بزرگ و کوچک حتی طفل شیرخوار خود را و سرهای
برادران خود را از بزرگ و کوچک و سرهای برادرزادگان خود را از
بزرگ و کوچک و سرهای بنی اعمام خود را در عوض آن گناهان شیعیان
میدهم **پس** خداوند عالم جلت عظمته فرمود کفایت نمیکند ترا این کار
هم گناه گناهکاران شیعیان ترا از این است پس حضرت سید الشهداء
علیه السلام عرض کرد الهی در عوض آن گناهان شیعیان بعد از آن کارها
میدهم اسیر شدن اطفال و حرم خود را و اسیر شدن زنهای خود را
و اسیر دختران خود را و اسیر خواهران خود را و اسیری نساء بود
متعلق بخود را و غارت کردن اموال خود را و سوختن خیمهای

خود را پس خطاب آمد از جانب خداوند عالم جل جلاله سه مرتبه که بکفیک
بکفیک بکفیک یا حسین و مضمون این **حدیث** شریف مطابق
است با آیه شریفه که میفرماید إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ تا آخر آیه و با آیه شریفه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ
عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا
و با آیه شریفه وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا
وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا تا آخر آیه شریفه و
اینها آیات شریفه با تفاسیری که از ائمه طاهرین علیهم السلام در اینها وارد شده
مضمون آنها با مضمون حدیث مذکور مطابق است **پس ای برادر** دینی
متذکر باش و غافل مباش که یکی از اسباب شهادت آن بزرگوار
صلوات الله علیه گناه گناهکاران مؤمنین بوده که او جان و
مال خود را بجهت کفاره گناه گناهکاران بخدا فروخته و بعوض آن
جان و مال بهشت را خریده از برای نجات گناهکاران و شفاعت
ایشان و از اینست که در **احادیث** وارد شده که در روز
قیامت امتهائی که قابل شفاعت هستند ایمان بشفاعت دارند

گناهکاران هر از صف ها بایستند که طول هر صفی باندازه طول میان
مشرق و مغرب است و حضرت سید الشهدا علیه السلام هفتصد و نود
و نه صف را بتنهائی شفاعت میکند و یکصف دیگر باقی میماند که گناه
آنها بسیار اعظم است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر
صلوات الله علیه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و سایر
ائمه از نسل او علیهم السلام آن یکصف دیگر را شفاعت میکنند پس ای برادر
متذکر باش و غافل مباش که شفاعت ما بر ائمه علیهم السلام بجهة
شهادت او است علیه السلام چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در تسلی حضرت فاطمه علیها السلام میفرمایند که آیا راضی نمیشوی
که پدر تو شفیع گناهکاران شود آیا راضی نمیشوی که امر تو در روز
قیامت در میان جمیع خلایق مجری و ممضی باشد و در روز خداوند عالم
جل شانه آیا راضی نمیشوی که شوهر تو حاکم روز جزا باشد و آتش
حکم کند که بگیر این را و واگذار آنرا و جهنم فرمان بردار او باشد پس
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تسلی داد حضرت فاطمه علیها السلام
را باین بشارت ها آنحضرت راضی شد بشهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام

پس در حقیقت او است شفیع جمیع گناهکاران چرا که شهادت و نیز
تضرع پیغمبر صلی الله علیه و آله سبب شفاعت پیغمبر شد و چگونه
چنین نباشد و حال آنکه یکی از عوضهای شهادت او علیه السلام که خداوند
عالم جل شانه باو عطا کرده است این است که ائمه نه گانه علیهم السلام
از نسل او شده اند که اگر ایشان نبودند مردم در گمراهی و ضلالت
و هلاکت بودند و بجهت شهادت او علیه السلام خداوند عالم جل شانه
قرار داد ائمه نه گانه علیهم السلام را از نسل او علیه السلام چنانکه در کتاب
بحار الانوار روایت میکند بسند خود از محمد بن مسلم که گفت شنیدم
از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام که بدرستی
که خدای تعالی عوض داد حسین علیه السلام از قتل او اینکه قرار
داد امامت را در ذریه او و شفا را در تربت او و اجابت دعا را نزد
قبر او و اینکه شمرده نشود روزهای زیارت کننده او در رفتن و
برگشتن از عمر او چنانکه در همان کتاب بسند خود از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند چون حضرت فاطمه علیها السلام
زائید حسین علیه السلام را پدر بزرگوارش باو خبر داد که امت او را کشند

بعد از او پس حضرت فاطمه علیها السلام عرض کردند پس حاجتی نیست مرا
در این فرزند و نمی خواهم او را پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
بدرستیکه خداوند عز و جل خبر داده مرا که قرار دهد ائمه علیهم السلام را
از نسل او پس حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد راضی شدم
یا رسول الله و در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کند
که چون حضرت فاطمه علیها السلام حامله شد بامام حسین علیه السلام حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با او فرمودند که بدرستیکه خدای عز و جل
عطا کرده بتو پسری را که اسم او حسین است میکشند او را امت من
عرض کرد مرا حاجتی نیست در او پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که بدرستیکه خدای عز و جل بمن وعده کرده در آن فرزند
عرض کرد که چه وعده فرموده فرمودند وعده بمن فرموده که قرار دهد
امامت را بعد از او در اولاد او پس عرض کرد که راضی شدم و باری
احادیث در این باب بسیار است که تصریح فرموده اند که عوض شهادت
او را خدا عز و جل این قرار داده که ائمه بعد از او از نسل او باشند
علیهم السلام و معلوم است از برای هر صاحب شعوری که اگر

ائمه بعد از او علیهم السلام بواسطه شهادت آنحضرت از مقام خود
نزول نفرموده بودند و در میان مردم ظاهر نشده بودند و با زبان
مردم تکلم نکرده بودند و مردم را براه حق هدایت نفرموده بودند
و حجت الهی را بر خلق تمام نفرموده بودند جمیع خلق در گمراهی
و ضلالت و جهالت خود باقی بودند تا روز قیامت چراکه در میان
اهل حق معلوم است که چون غصب خلافت از حضرت امیر المؤمنین
علیه صلوات المصلین شد و باتفاق جمیع فرق اسلام خلافت
ابی بکر از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله نبود و تعیین
او از برای خلافت از مردم بود نه از جانب خدا و رسول او صلی الله
علیه و آله و بادعای اجماع مردم بر خلافت او او را خلیفه میدانستند
و همچنین باتفاق شیعه و سنی و جمیع فرقه های اسلام
خلافت عمر هم از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله نبود
بلکه ابو بکر ملعون او را از برای خلافت تعیین کرده مانند آنکه
سلاطین از برای خود ولیعهد تعیین میکنند و همچنین باتفاق
فرقه های اسلام تعیین عثمان از برای خلافت از جانب خدا

و رسول او صلی الله علیه و آله بود پادشاهی سوای مردم بود
حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات الله علیهم که چون اغلب مردم را
الا قلیلی طالب حق نیافت و منافق و طالب دنیای دیگر داشت
مماشات با خلفای مذکور داشت چرا که با چهار نفر حفظ بیضه
اسلام نمیشد بلکه حفظ همان چهار نفر هم نمیشد و همه آنها را
میکشتند اسلام را مانند سایر دول مخصوص خود میکردند و
بنای اسلام را بر این میگذاردند که هر که را مردم اجماع بر
خلافت و سلطنت او کنند او رئیس اهل اسلام باشد یا آنکه چون
سلطان اول ولیعهدی از برای خود تعیین کند او رئیس اهل
اسلام باشد یا چون چند نفر اهل حل و عقد شوری کنند
و تعیین کنند کسی را از برای سلطنت اهل اسلام سلطان باشد
پس از اینجهة و امثال این جهة حضرت امیر المؤمنین علیه
صلوات المصلین قناعت کرد در هدایت همان معدود قلیلی
که طالب حق بودند و با خلفا و تابعین آنها چون اسم اسلام
بر سرشان بود مماشاة کرد از برای حفظ خود و حفظ همان معدود

قلیلی که در حفظ ایشان حفظ دین پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله بود و اگر مماشاتی با جمع بسیار نبود همان جمع با بسیار
طوایف از مجوس و یهود و نصاری قطع و قمع و قتل این معدود
قلیل را میکردند و دینی که آخر ادیان از پیغمبر آخر الزمان بود
باقی نمیماند پس امر بر این منوال گذشت **تا آنکه** بعد از عثمان
علیه اللعنة و العذاب مردم با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بیعت کردند و بیعت با او را منافی خلافت خلفای سابق ندانستند
و از اینجهة او را خلیفه چهارم دانستند و چون آنحضرت حفظ خود
و حفظ آن معدود قلیل را که حفظ دین پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله بوجود مسعود ایشان در این بیعت دانست قبول بیعت مردم
را فرمود **و چون** ناکثین و قاسطین و مارقین با او بیعت نکردند
بواسطه آن جمع که با او بیعت کردند جنگید و بسیاری از ایشان را
کشت چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود و شیعه و
سنی اتفاق دارند همه از پیغمبر صلی الله علیه و آله **روایت**
میکنند که فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلم قاتل و کشنده

ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد بود و این خبر یکی از
معجزات آن بزرگوار صلی الله علیه و آله است که اخبار بغیب
و آینده ها بعد از خود کرده باری و خلاف باعتقاد عامه ختم
شد بوجود مسعود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه پنجم از
برای پیغمبر صلی الله علیه و آله قائل نیستند و معاویه را که
از ناکثین و قاسطین و مارقین را خلیفه پنجم میدانند و حدیث
پیغمبر صلی الله علیه و آله را که فرموده اند خلافت بعد از من ثلثین
سال خواهد بود و بر خلافت چهار خلیفه جاری میکنند و باین
حدیث استدلالی بر حقیت خلافت از برای هر چهار میکنند
و ختم آنرا بوجود مسعود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
دانند و خلیفه غیر از چهار خلیفه قائل نیستند و اگر بعضی ازینها
معتذرین از جانب معویه و امثال او خواستند در جنگ
با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتذار اینست که معاویه
مجتهد بود و در اجتهاد خود چنین یافته بود و رأیش بر این
قرار گرفته بود که جنگ با حضرت امیرالمؤمنین علیه صلوات الله المصلین

جایز است اگرچه در اجتهاد خود خطا کرده مجتهد مخطی مثاب است
و حدیث بروایت عمرو عاص روایت میکنند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که المجتهد اذا اصاب فله اجران و ان اخطأ
فله اجر واحد معاویه اگرچه خطا کرده باشد باز چون یک
ثواب را خواهد داشت باری درین مختصر که بنای آن
از برای اسرار شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام است تا
جرح و قدح بنای اقوال عامه نیست و مقصود اینست که
مذکر کنم طالبان حق را با آنکه حضرت امیر صلوات الله
علیه آنقدر مماشات کرده بود با خلفای سابق که عامه مردم
خلافت او را منافی خلافت خلفای سابق نمیدانستند و اغلب
لشکری که داشت و با معاویه علیه الهاویه میجنگیدند همه
ایشان الا قلیل خلفای سابق بر او را خلفای برحق میدانستند
چنانکه هنوز عامه خلافت او را منافی خلافت خلفای
ثلث نمیدانند و او را خلیفه چهارم میدانند و اطاعت او را از
بر اولاد میدانند و دشمنی با او را روا نمیدانند و مخالفت با او را

حرام میدانند و لعن و سب او را جایز نمیدانند و دشمنی معاویه را
با او و مخالفت و لعن و سب او را با حضرت امیر علیه السلام حمل بر اجتهاد
معاویه میکنند و معذورش از جانب او میخواهند اما او را خلیفه
پنجم نمیدانند و بخلیفه پنجم قائل نیستند و خلفای بنی امیه و بنی
عباس را مانند چهار خلیفه معروف نمیدانند که باجماع امت
خلیفه شده باشند یا خلیفه سابق آنها را تعیین از برای خلافت
کرده باشد یا شورائی در خلافت آنها شده باشد از معاویه گرفته
تا بعد و لکن خلافت آنها خلافتی است که بر غلبه و زور متحقق
شده از معویه گرفته بعد مانند سلطنت سایر سلاطین اهل
اسلام و غیر اسلام بدون تفاوت و شاهد صدق این مقال
آنکه عامه مردم غیر از خلفای چهارگانه خلیفه دیگر را نه باجماع
امت و نه بتعیین خلیفه سابق و نه بشوری از برای خود ثابت
نمیکنند و گویا صاحب شعوری انکار از این مطلب نداشته
باشد و باری چون امر بر این منوال گذشت تا زمان معویه
و علی علیه السلام با او مماشاتی نکرد و او هم بنای مخالفت را

گذارد و امر بخصومت و لشکرکشی و محاربه و مقاتله از طرفین
انجامید و شد آنچه شد و بیشتر مردم بلاد در تحت تصرف معویه
در آمدند نه باجماع امت و نه با دعای اجماع تعیین خلیفه
اجماعی و نه با دعای شوری تا آنکه حضرت امیر صلوات الله
علیه شهید شدند و حضرت امام حسن علیه السلام با او و معین با
مانند و بهیچ وجه نتوانستند در مقابل معاویه بایستند تا آنکه
امر مملکت را واگذاردند بمعاویه و با او صلح کردند با شرایط و تفصیلی
که ذکر آنها مقصود نیست و آن شرایط و تفاصیل در کتب عربی
و فارسی از علمای سابق و اهل سیر و تواریخ مذکور است و در
میان خاصه و عامه خلق منتشر است و چه مقصود در این مختصر
این است که متذکر شوند طالبان حق که اگر حضرت سید الشهدا
علیه السلام بنای مماشات و صلح را با یزید لعین اهل آسمان و زمین
میگذارد همان بنای بدعتهای اهل بدعت خصوص بدعتهای
معاویه که در مدت بیست سال ایام سلطنت خود در میان
اهل اسلام منتشر کرده بود تا حال منتشر بود و بیشتر آن

بد عنادی و تبری و لعن و سب حضرت امیر صلوات الله علیه
بود که خطیبها بر سر منبرها در مساجد و محافل و مجالس اهل
اسلام میگفتند و هر خطیبی که بیشتر در مذمت و قدح آنحضرت
علیه السلام میکوشید مقرب‌تر و وظایفش بیشتر و عزت و دولت
و ریاستش بیشتر بود **وهو** حاکم شرعی که اظهار عداوت با
آنحضرت علیه السلام بیشتر میکرد حکم او مجری‌تر و ممضی‌تر بود در نزد
حکام عرف آنزمان **و** هر شیخ الاسلامی که از اسلام بی بهره‌تر بود
مسلم‌تر و هر امام جمعه و جماعتی که در میان آن جماعت عداوتش بیشتر
بود با آنحضرت علیه السلام جمعیت و دولت و ثروت و عزت و
ریاستش بیشتر بود در میان اهل اسلام **حتی** آنکه هر مکتب
داری که بیشتر منقصت حضرت امیر علیه السلام را باطفال درس
میداد جمعیت اطفال و مواجب ماهیانه و سالیانه او بیشتر
بود از سایر مکتب داران **پس** اگر حضرت سید الشهداء
علیه السلام با یزید علیه العذاب الشدید مماشات میفرمود
و بطوریکه دفنا دفرمودند عمر فرموده مسلم میشد در میان

اهل اسلام که دولت اسلام هم مانند دولت سایر سلاطین
روی زمین امری است که هر کس بزور و زر و قهر و غلبه و ظلم
و ستم سلطان شد باید سایر اهل اسلام مطیع و منقاد او
شوند مانند سایر سلاطین روی زمین که جمیع رعایای ایشان مطیع
و منقاد ایشانند و سایر طوایف ملل که چنین امری را در میان
اهل اسلام مسلم میدیدند چنان گمان میکردند که امر پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله که مبنای اسلام بر وجود او است
اسمی بوده مانند اسامی سایر سلاطین و اسم آن امر را اسلام گذارده
و اسم سلطنت را برداشته و بجای آن اسم پیغمبری گذاشته و در
تغییر دادن اسمی بجای اسمی که معنی آن دو اسم یک مطلب باشد
آن مطلب یکیست همچنین پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
نعوذ بالله سلطانی بوده مانند سایر سلاطین که اسم خود را
پیغمبر گذاشته و سلطان نگذاشته و بقهر و غلبه بر مردم مسلط
شد مانند سایر سلاطین **و دلیل** بر این آنکه هر یک از
کسانیکه بعد از او ادعای خلافت او را کردند بقهر و غلبه سلطنت

کردند مثل خلفای بنی امیه و خلفای بنی عباس و این کارها تقویت
میکند عنوان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله را چرا که همه آنها بقهر
و غلبه بود و بعد از قرار دادن خراج و قبول کردن جزیه از اهل
کتاب طور و طرز رفتار خلفای بنی امیه و بنی عباس این کارها را
مستحکم میکند از برای ایشان و تو میدانی اگر میدانی که پیغمبر
صلی الله علیه و آله مبعوث بر جمیع خلق بود و باید رسالت خود را
بجمیع خلق برساند و بمحض ادعای رسالت بدون اثبات آن
ابلاغ نخواهد بود چرا که ادعای بی دلیل و برهان را همه
روسای ضلالت دارند و اگر دلیل زور و زر و قهر و غلبه باشد
جمیع سلاطین روی زمین قهر و غلبه و زور و زر داشته اند
پس نعوذ بالله باید همه سلاطین پیغمبر باشند پس متذکر
باش و غافل مباش که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
آخری پیغمبران بود و مبعوث بر جمیع خلق بود چنانکه
خداوند عالم جل شانه فرموده تبارک الذی نزل الفرقان علی
عبده لیکون للعالمین نذیرا و بر او ست که اثبات کند

پیغمبری خود را از برای جمیع امتها و جمیع اهل عالم و اگر در
اثبات ادعای خود عاجز نیست و اثبات آن باید بمعجزات باشد
نه قهر و غلبه پس متذکر باش و غافل مباش که قهر و غلبه که از
آنحضرت ظاهر شد بعد از اثبات ادعای خود بود بمعجزات بسیار
بطوری که عذری از برای احدی از کفار و منافقین باقی نبود
در انکار او و بعد از اثبات ادعای خود بمعجزات و انکار کفار
آنگاه بنای جنگ و جدال گذارد و این طریق اغلب پیغمبران بود
مثل موسی و هرون و داود و سلیمان علیهم السلام و از برای اصل
اثبات ادعای پیغمبری و ادعای حقیت باید دلیل و برهان و
اظهار معجزات باشد نه بقهر و غلبه و اقامه دلیل و برهان و
اظهار معجزات با مدعی پیغمبری است نه جبر مردم و رسانیدن
و تبلیغ رسالت و حجت با ایشانست نه بر مردم پس از این
جهة حضرت سید الشهداء علیه السلم با اینکه میدانست که بطور
ظاهر مغلوب خواهد شد و خود و یاورانش مقتول خواهند
شد با یزید لعین علیه لعنة اهل آسمانها و زمینها صلح نکرد و مماشات و

مدارا با او نکرد و بطوریکه خداوند عالم جل شانه خبر داده که
إِنَّ اللهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ
در مقابل ایستاد و تمکین بیعت او را نکرد و طوری با او جنگید که تمام
اهل ادیان از آن خبر شدند پس از برای اشتهار امر که اشتهار امر
الهی بود در جمیع بلاد و عباد از مدینه بیرون آمد بمکه تشریف برد و در
هر منزلی و موقفی مردم را بیاری خود می طلبید تا بدانند که او تمکین
از آن لعین آسمان و زمین ندارد و همچنین در مکه معظمه توقف
فرمود تا موسم حج رسید تا از اطراف و اکناف بلاد اسلام مسلمین
بحج رفتند و همه او را میشناختند و حسب و نسب او بر احدی مخفی نبود
و خبر شدند از فرار او از مدینه بسوی مکه از برای مخالفت یزید پلید
و اگر در مدینه مانده بود مقتول شده بود بنا آنکه اهل بلدها از بلاد
سبب مقتول شدن او را نفهمیدند پس از اینجهت آمد بمکه و توقف
فرمود تا موسم حج که از هر بلدی از بلاد و قریه از قرای اهل اسلام
چند نفری در آنجا بودند و همه او را بحسب و نسب شناختند و همه
فهمیدند که بجهت امتناع و تخلف از امر یزید پلید بمکه آمد و از روی

تدبیر کاری کرد که همه کس تعجب کردند از کار او که روز هشتم ذیحجه از مکه
بیرون تشریف بردند و حال آنکه روز هشتم روز ترویه بود و جمیع مردم
از هر جانب که بمکه رسیده اند در آن روز احرام بحج می بندند و جامه
احرام می پوشند و در عصر آن روز بمنی و عرفات میروند از برای بجا آوردن
حج پس آنحضرت علیه السلام در آن روز حج را بدل کردند بعمره مفرده و حج را
ترک کردند و بیرون رفتند از مکه و بسوی کوفه و این کار دنیا را باعث
تعجب مردم شده بر سر همه زبانها افتاد که حضرت سید الشهداء علیه السلام
متوقف مدینه و مکه بود تا روز ترویه که همه مردم جامه احرام میپوشند
و احرام بحج می بندند او ترک این کار کرد و رو بسوی عراق گذارد و بعد
کردند این کار را همه بدانستند و بفهمند که از برای حج بمکه نیامده بود
بلکه از برای مخالفت یزید پلید آمده بود پس چون دانست که جاسوسان
یزید پلید لعین اهل آسمان و زمین در میان مردم هستند و توطئه و
تمهید میکنند که او را در یکی از مواقف شهید کنند حج را بدل فرمودند
بعمره مفرده و از چنگ ایشان فرار کردند که مبادا طوری آنحضرت را
شهید کنند که همه مردم سبب آن را ندانسته و امر بر احدی از مکلفین مشتبه

بماند و آن از این جهت بود که چون بعضی از مردم او را ممانعت از بیرون رفتن
بسوی عراق کردند در چنین موسمی و چنین روزی فرمودند که میترسم
در این مکان مرا بکشند و خون مرا بریزند و حرمت حرم محترم خدا را
نگاه ندارند و حرمت آن بسبب ریختن خون من ضایع شود پس
چون مقصود او این بود که دین خدا را در شهادت خود ظاهر کند از برای
جمیع مکلفین روی زمین که مأمور بودند باقرار کردن برسالت خاتم
المرسلین صلی الله علیه و آله و از ارکان دین خدا یکی تعظیم شعائر الله
و حرمت حرم محترم خدا بود چنانکه خداوند جل شانه فرموده لا رفث
ولا فسوق ولا جدال فی الحج نخواست که در مکه معظمه جدال کند و
نخواست که فسوق آن کفار در آن دیار ظاهر شود و حرمت آن حرم محترم
ضایع گردد و عظم تعظیم آن مکان شریف از نظرها برود پس حفظ
کرد تعظیم او را به بیرون رفتن چرا که میدانست آل ابوسفیان و آل
حرب حزب شیطان حرمت آن مکان را رعایت نخواهند کرد و باکی از
فسوق و جدال در آن را نخواهند داشت چنانکه باک نداشتند در ریختن
خون او و غارت اموال او و اسیر کردن اطفال او و زنهای او پس

چون شهادت را در روز میثاق دعا فرمود از برای اعلای کلمه حق و نشر
دین و آئین سید المرسلین قبول کرده بود بلکه از برای اثبات دعای
نبوت او صلی الله علیه و آله از برای عامه مکلفین روی زمین قبول کرده
بود که خداوند عالم جل شانه هم از برای همین راضی بشهادت او شده بود
و اگر نه چنین بود قادر بود که نگذارد او شهید شود و میتوانست او را
حفظ کند از شر اشرار و کید فجار و ظلم ستم ستمکاران پس تدبر کن
باش و غافل مباش که مراد حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیة
والثناء اگر همین بود که کشته شود و مظلوم و مقهور واقع شود
در همان مدینه طیبه هم او را میکشتند و مظلوم و مقهور بود
لکن مراد او بمطابق مراد الهی این بود که از شهادت او معلوم
شود دین خدا و ثابت شود از برای جمیع مکلفین روی زمین
حقیت دین سید المرسلین صلی الله علیه و آله و نه مرادش
همین بود که کشته شود و نه این بود که خدا عاجز بود از
حفظ کردن او و نه اینکه خود او عاجز بود از حفظ خود و معین
و یاوری نداشت که بناچار تن بشهادت در داد پس تدبر کن

باش و غافل مباش که خداوند عالم جل شانه عاجز از حفظ
او نبود و خود او هم عاجز از حفظ خود نبود چنانکه احادیث
بسیار در بحار الانوار و سایر کتب علمای ابرار وارد
شده که چون حضرت سید الشهدا علیه السلام از مدینه طیبه بیرون
تشریف بردند جماعتی از جنیان خدمت آنحضرت مشرف
شدند و سبب خروج ایشان را از ایشان پرسیدند فرمودند بجهت
کثرت و هجوم اعداء و قلت ناصر و معین جنیان عرض کردند
ما معین و ناصریم اگر اذن دهید و مرخص فرمائی ما جمیع دشمنان
تو را هلاک کنیم و آنها را در رختخواب خود بکشیم و بقتل رسانیم
تو برگرد بمنزل خود در مدینه طیبه و آسوده باش از شر اشرار
در جواب جنیان فرمود که من اگر بخواهم دشمنان خود را هلاک
کنم از شما قادرترم و محتاج بشما نیستم ولکن عهدی است در
میانه من و خدای من که باید بان عهد وفا کنم و باید کشته شوم
وعده گاه من و شما در کربلا در روز عاشوراء است که بیائید
و مشغول عزاداری من شوید جنیان عرض کردند که اگر نه این بود

که اطاعت و فرمانبرداری تو بر ما فرض بود ما بدون اذن تو
دشمنان تو را هلاک میکردیم و لکن از اطاعت تو نمیتوانیم
تخلف کنیم پس ای بنده که باشی و غافل مباش که شهادت آن بزرگوار
بجهت نصرت دین خدا و رسانیدن امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را
بعامه مکلفین روی زمین بود نه بجهت عجز آن بزرگوار و اگر بابت ضعیفی
در قدرت آن بزرگوار شک داشته باشی بعقیده بدانکه آن بزرگوار
علیه السلام مستجاب الدعوة بود و هر دعائی میکرد بخداوند عالم
جل شانه دعای او را باجابت مقرون میداشت پس اگر میخواست دشمنان
خود را هلاک کند بیک نفرین تمام آنها را خداوند عالم هلاک
میکرد و اگر کسی در این مطلب هم شک داشته باشد پس اگر از اهل اسلام
است که نمیتواند در حق آن بزرگوار شک کند و اگر از اهل اسلام
نیست که سخنی با او نیست پس عرض میکنم که باتفاق جمیع اهل اسلام
آن بزرگوار و برادر والا مقدارش علیهما السلام دو سید جوانان
اهل بهشتند و آیه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی در شان ایشان نازل شده و خداوند عالم جل شانه مودت

ومحبت دوستی ایشان از مزد رسالت پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داده
و دوستی ایشان را بر جمیع اهل اسلام واجب فرموده و اگر خود ایشان را
دوست نداشت و سبی ایشان را مزد رسالت پیغمبر صلی الله علیه
وآله قرار نمیداد و بر جمیع اهل اسلام واجب نمیکرد پس درآنکه آن
بزرگوار ولی خدا است و خدا ولی او است محل اتفاق اهل اسلام است
پس فرضی که این ناقص العقل در قدرت آن بزرگوار علیه السلام بر دفع اعدای
خود شکی داشته باشد یا شکی در استجابت دعای او داشته باشد
نمیتواند شک کند در اینکه آن بزرگوار محبوب خدا و خدا محبوب او بود
مگر آنکه از اسلام خارج شود پس در قدرت الهی نمیتواند که شک کند
پس فکر کند که خداوند عالم جل شانه چرا دفع شر اشرار را از او
نکرد **وحال** آنکه او محبوب او بود و دشمنان او دشمنان او بودند
پس چرا دشمنان او را مانند قوم نوح غرق نکرد و چرا مانند قوم
عاد آنها را با دمانند او بریح صرصر عاتیه و چرا مانند قوم ثمود
آنها را بصیحه هلاک نکرد و چرا مانند فرعون و جنود او آنها را
غرق نکرد و چرا مانند قارون و اوضاع آنها را بزمین فرو نبرد

چنانکه حکایات ایشان در قرآنست **و در** کتب تواریخ ضبط شده
فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا ومنهم من اخذته
الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما کان الله
لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و چرا آنها را بصورت خنازیر
و میمون و سایر مسوخات مسخ نکرد **وحال** آنکه بنای خداوند عالم
جل شانه این بود که نصرت کند پیغمبران خود را و دشمنان ایشان
را بانواع بلاها و عذابها هلاک کند پیش از آنکه آنها غالب شوند
بر پیغمبران و چرا مانند روز حنین ملائکه خود را نفرستاد که کفار
را بکشند وحال آنکه همان ملایک نازل شدند بر حضرت سید
الشهدا علیه السلام در وقتی که از مدینه طیبه بیرون رفته بودند و عرض
کردند که خداوند ما را از برای نصرت انبیا و اولیاء خود قرار داده
و ما بودیم که در جنگ حنین و مواطن کثیره نصرت کردیم جد تو را
صلی الله علیه وآله و دشمنان او را کشتیم و هلاک کردیم اگر اذن
دهی دشمنان تو را هم مانند آنها هلاک کنیم در جواب ایشان
فرمود که اگر دشمنان مرا هلاک کنید پس در موضع که من باید کشته

شفیع و حضا شهادت قوم خود چه کس دفن شود چنانکه در کتاب
بحار الانوار و سایر کتب اخبار روایت شده بازمیمند که باش و غافل
مباش و بدانکه حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثنا عاجز
نبود از دفع دشمنان خود و بدانکه او محبوبتر بود نزد خداوند عالم جل
شانه از جمیع پیغمبران گذشته و بدتر بودند از قوم نوح و عاد و ثمود
و سایر کفار گذشته پس او اولی بود در نزد خدا بنصرت و یاری
و دشمنان او اولی بودند بعذاب و هلاک و خواری پس متذکر باش
و غافل مباش تا بدانی که چرا او باید با همه ظلم و ستم شهید شود و اگر
شکی داری در اینکه او محبوبتر بود در نزد خداوند عالم جل شانه
از جمیع پیغمبران گذشته قدری فکر کن در زیارتی که از برای ایشان
منصوص است از ائمه اسلام تا کنون تا بدانی که میفرمایند فبلغ
الله بکم اشرف محل المکرمین و اعلی منازل المقربین و ارفع
درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه
سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع حاصل ترجمه آنکه رسانید خدا شما را
بشریف ترین جایگاه مکرمین از عباد و بلندترین منزلهای مقربان

درگاه خود و رفیع ترین درجات پیغمبران مرسل خود و آن جا شریف اعلی
ارفع جائی بود که غیر ایشان هیچ لاحقی که بخواهد برسد و هیچ بالا رونده
نتواند که از ایشان تفوق جوید و هیچ پیشی رونده نتواند از ایشان سبقت جوید
و هیچ طمع کننده طمع رسیدن بآن مقام را نتواند بکند پس متذکر
باش و غافل مباش که ایشان اول ما خلق الله هستند چنانکه باید
شهادت دهی به لا اله الا الله و محمد رسول الله باید شهادت دهی
که محمد و آل او صلی الله علیه و آله اول ما خلق الله و اشرف و اقرب و
اکرم و احب خلق اند نزد خداوند عالم جل شانه پس چون ایشان محبوب
ترین خلق اند نزد خداوند عالم جل شانه دشمن ایشان مبغوض ترین
خلق اند نزد او پس متذکر باش و غافل مباش که چه حکمت اقتضا کرده
که خداوند عالم جل شانه قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و شعیب و موسی
و سایر پیغمبران علیهم السلام را هلاک کرد بانواع بلاها پیش از آنکه آن
قوم غالب شوند بر پیغمبران با اینکه آن پیغمبران علیهم السلام اول ما
خلق الله نبودند و محبوب ترین خلق نبودند نزد خدا پس متذکر باش
و غافل مباش که خداوند عالم جل شانه منت گذارد بر مؤمنین که دنیا

از جنس ایشان از برای ایشان فرستاده تا تعلیم کند با ایشان کتاب
وحکمت را و ایشانرا پاک و پاکیزه کند از هر عیبی و نقصی و نجات دهد
ایشانرا از هلاک شدن و گمراه شدن چنانکه خود خبر داده و
فرموده لقد منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم
یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا
من قبل لفی ضلال مبین حاصل ترجمه اینست که بتحقیق که منت گذارده
خدای تعالی بر مؤمنین هنگامیکه مبعوث کرده در میان ایشان
رسولی را از جنس ایشان که بخواند بر ایشان آیات خدا را و پاکیزه
کند ایشانرا از هر عیبی و تعلیم کند با ایشان کتاب و حکمت الهی را بدرستی
که بودند آن مؤمنین پیش از آمدن رسول در میان ایشان در ضلالت
و گمراهی آشکار و هر پیغمبری در میان هر قومی از برای همین کار می
آید چنانکه خداوند عالم جل شانه امر کرده برسول خود صلی
الله علیه و آله و فرموده قل ما کنت بدعاً من الرسل یعنی بگو که نیستم
من که تازگی داشته باشم از سایر رسولان خدا یعنی سایر رسولان
از برای هر کاری آمده اند من هم از برای همان کار آمده ام و من از برای

هر امری آمده ام سایر رسولان خدا هم از برای همان امر آمده اند و باری
ارسال رسل و انزال کتب از جانب خداوند عالم جل شانه منتی است او را
برجان مؤمنان و از برای ایشان رسولان خود را برحمت میاندازند
و از جان و مال خود از برای ایشان دریغ ندارند و از برای کفار و
منافقین چنانکه خداوند عالم جل شانه خبر داده و فرموده فما تغنی
الآیات والنذر عن قوم لا یؤمنون یعنی بی نیاز نمیکند آیات
خدا و حجتهای او از قومی که ایمان نیاورند با ایشان و فرموده
وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین
الا خسارا یعنی نازل میکنیم از قرآن چیزیرا که آن شفا و رحمت است
از برای مؤمنین و آنچیز زیاد نمیکند از برای ستمکاران مگر خسران
را پس متنبه باش و غافل مباش که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه
و آله آخری پیغمبران بود و پیغمبری بعد از او نخواهد بود و از برای
تعلیم کتاب و حکمت الهی آمده بود و وجود مسعود او منتی بود از
خداوند عالم جل شانه بر مؤمنین تا روز قیامت و از برای
کفار و منافقین مگر از برای خسران ایشان بر تمام امت او

از برای نجات مؤمنین بود چنانکه تمام مراد الهی از ارسال
او نجات مؤمنین بود و منت گذارده بر جان ایشان بارسال او صلی الله
علیه و آله **پس از** اینهمه حریص بود در هدایت و نجات مؤمنین و رئوف
و رحیم بود برایشان چنانکه خداوند عالم جل شانه خبر داده از
حال و صفت او و فرموده و لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم یعنی
بتحقیق که آمد رسولی بسوی شما از جنس شما که گرانست بر او مخالفت
شما حریص است بر هدایت و نجات شما و دفع ضرر و هلاکت شما
و بمؤمنین رئوف و رحیم است و تمام این صفات را از برای مؤمنین
بکار میبرد نه از برای منافقین و کفار و از برای کفار جهنم را مهیا
داشت و از برای منافقین درک اسفل را معین فرموده **چنانکه**
خداوند عالم جل شانه خبر داده و فرموده ان المنافقین فی
الدرک الاسفل من النار پس هشیار باش و غافل مباش که خداوند
عالم جل شانه در صفات نیکان بندگان خود فرموده اشداء
علی الکفار رحماء بینهم یعنی آن بندگان نیک سخت و شدیدند

بر کفار و رحیمند در میان خودشان از مؤمنان و این صفت صفت
الهی است که در ایشان بروز کرده چنانکه بضرورت مؤمنین مؤمنان
میدانند که خداوند عالم جل شانه اهل بهشت را بدون انقطاع
همیشه روح و ریحان و جنت و نعیم میدهد و ترحم بایشان میکند
و اهل جهنم را بدون انقطاع عذاب الیم میکند و ترحم بانها نمیکند
و از اینست که امام زمان علیه و علی آبائه صلوات الله الملک
المنان عجل الله فرجه در دعای افتتاح میفرماید ایقنت انک انت
ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع
النکال و النقمة حاصل ترجمه اینست که میفرماید یقین کردم باینکه
تو رحم کننده تری از جمیع رحم کنندگان در موضع عفو و رحمت و
یقین کردم باینکه تو شدید تری از جمیع عقاب کنندگان در موضع
نکال و نقمت و غضب **و از این** است که خداوند عالم جل شانه خبر
داده از حال مؤمنین و فرموده لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم
الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم
او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم

بروحٍ منه ويدخلهم جنّاتٍ تجري من تحتها الانهار خالدين فيها
ابداً رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا انّ حزب
الله هم المفلحون **حاصل** ترجمه اینکه میسر نباید نخواهی یافت
قومی را که ایمان بیاورند بخدا و رسول خدا و روز جزا که دوست بدارند
کسانی را که دشمنی کرده اند با خدا و رسول اگرچه آن کسانی که
دشمنی کرده اند با خدا و رسول پدران آن مؤمنان باشند یا پسران
ایشان باشند یا برادران ایشان باشند یا سایر خویشان ایشان
باشند ایشانند که نوشته است خدا در دلهای ایشان ایمان را و
تائید کرده است ایشان را بروحی از جانب خود و داخل میکند
ایشان را در بهشت که جاریست در آن نهرها در حالتی که ایشان همیشه
در آن بهشت باشند خدا راضی است از ایشان و ایشان راضیند
از خدا ایشانند حزب خدا و لشکر او نه غیر ایشان آگاه باشید که
بدرستیکه حزب خدا رستگارانند نه غیر ایشان **پس** کسیکه کافر
یا منافق است که دشمن خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و خدا و
رسول را دشمن دارد و کسیکه با ایشان دوستی داشته باشد او هم

مؤمن نخواهد بود بحکم آیه وافی هدایه و بحکم آیه شریفه من یتولّهم
منکم فانّه منهم یعنی کسیکه دوست دارد کفار و منافقین را از
شما مؤمنان پس بدرستیکه او هم از کفار و منافقین است نه از
مؤمنان **پس** متذکر باش و غافل مباش که چون حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله مبعوث شد و اظهار معجزات فرمود و امر او
روز بروز بتاییدات الهی قوت گرفت و کار او بجائی رسید که با سلاطین
روی زمین جنگید و بتاییدات الهی غالب شد تا آنکه سلاطین از
غلبه او ترسیدند بطوریکه بسیاری از ایشان با او جزیه و باج
خراج میدادند و جان بسلامت بدر میبردند و تن بجزیه دادن را
بر هلاکت خویش ترجیح میدادند و سلامتی خود را غنیمت میشمردند
و خلق روزگار بواسطه اینکه عزت و دولت بازار در متابعت
او دیدند گردن تسلیم را بجهت طمع دولت و عزت و ثروت دنیا پیش
آوردند و بظاهر اسلام مسلمان شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله
هم امضای مسلمانی آنها را داشت اگرچه میدانست که ایمان ندارند
چنانکه خداوند عالم جل شانه باو خبر داده بود و فرموده بود

که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل
الایمان فی قلوبکم **حاصل** معنی آیه شریفه اینست که گفتند
اعراب که ما ایمان آورده‌ایم بگو بایشان که ایمان نیاورده‌اید و ایمان
نداشته‌اید ولکن بگوئید که اسلام داریم و تسلیم امر تو کرده‌ایم و هنوز
داخل نشده ایمان در دلهای شما **پس** متذکر باش و غافل مباش که
مسلمان شدن و تسلیم امر پیغمبر صلی الله علیه و آله کردن بجهة عزت
و دولت و ثروت و ترس هلاکت ایمان نیست بلکه نفاق است و
ایمان آنست که واقعا شخص از روی دلیل و برهان و اظهار معجزات
در دل خود بفهمد که باید قبول کند امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
اگرچه عزت و دولت دنیا از برای او حاصل نشود اینست که پیغمبر
صلی الله علیه و آله مامور شد از جانب خدا که بگوید باعراب که
مغرور نشوند باسلام خود و بدانند که تسلیم از برای پیغمبر صلی الله
علیه و آله از ترس شمشیر او یا از طمع دولت و عزت و سلطنت دنیا
ایمان نیست و نفاق است و پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند سایر
پیغمبران خدا علیهم السلام از برای نفاق خلق مبعوث نشده و از برای

ایمان خلق و نجات ایشان مبعوث بود و از این جهة اتمام حجت کرده
و مامور شد که برساند بخلق که ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار یعنی بدرستی که منافقان در درک اسفل جهنم منزل داده
کردند بر درک منزل کفار است **پس** متذکر باش و غافل مباش که
پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث بود از برای نجات خلق از جهنم نه از
برای اینکه در درک اسفل ایشان را جای دهد **و اگر** باکی نداشت که
خلق در درک اسفل بروند مامور نمیشد از جانب خدا که اتمام حجت
کند و برساند خلق را از نفاق و بترساند از درک اسفل ولکن لا تغنی
الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون و با اینکه بایشان رساند که
تسلیم ظاهری که از ترس شمشیر یا از طمع مال و جاه و عزت و دولت
و سلطنت دنیا است ایمان نیست بلکه نفاق است و نفاق از کفر بدتر
است چاینکه کفار جهنم است و جایگاه منافقین درک اسفل و طبقه
زیر طبقات و درکات کفار است خلق بسیاری ترجیح دادند دنیا را
بر آخرت فما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون و ما علی
الرسول الا البلاغ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانید بخلق آنچه

برادبود اگرچه رسانیدن او زیانی را از برای ظالمین و منافقین
مگر خسران را و درک اسفل جهنم را **واشاره** باین مطلب است
آنچه حضرت سجاد علیه السلام در دعا ابو حمزه میفرماید ولا تجعل
ثوابی ثواب من عبد سواک فان قوما آمنوا بالسنتهم لیحقنوا به
دماءهم فادرکوا ما املوا وانا آمنا بالسنتنا وقلوبنا لتعفو عنا
فادرکنا ما املنا حاصل معنی آنکه خدایا قرار مده جزای مرا
جزای کسانیکه عبادت کردند غیر ترا پس بدرستیکه قومی ایمان
آوردند بزبان خود نه از روی دل خود از برای آنکه حفظ کنند خون
خود را پس رسیدند بمقصود خود و خون ایشان حفظ شد و بدرستی
که ما ایمان آوردیم بزبان و دل خود از برای اینکه تو عفو کنی
از ما پس برسان ما را بمقصود مان مثل آنکه رسانیدی کسانی را که
بزبان ایمان آورده بودند نه از روی ایشان **پس** متذکر باش
و غافل مباش که قومیکه بزبان ایمان آورده بودند نه از روی دل
عبادت غیر خدا را کرده اند اگرچه بظاهر در مساجد نمازها
کرده باشند و روزه ها گرفته باشند و در جمیع اعمال بسبب

پیغمبر صلی الله علیه و آله جاری شده باشند چرا که آنها را بعمل آورند
اند که حفظ کنند خون خود را **چنانکه** حضرت سجاد علیه السلام
فرمود لا تجعل ثوابی ثواب من عبد سواک فان قوما آمنوا بالسنتهم
لیحقنوا به دماءهم پس متذکر باش و غافل مباش که منافقین ایمان آوردند
از برای حفظ خون خود نفاق است و بس بلکه ایمان آوردن بجهة طمع
مال و جاه و طلب عزت و ثروت دنیا هم نفاق است و ایمان حقیقی
نیست چنانکه خداوند عالم جل شانه خبر داده و **فرموده** یوم
یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل
او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا منتظرون حاصل ترجمه
اینکه روزیکه بیاید یعنی ظاهر شود در آنروز بعضی آیات و علامات
پروردگار تو نفع نخواهد بخشید کسی را ایمان او در آنروز که پیش از
آمدن آنروز ایمان نیاورده باشد یا آنکه کسب خیری در ایمان خود
کرده باشد یعنی بجهة مالی و نفعی و عزتی و دولتی و سلطنتی ایمان آورده
باشد پیش از آنروز **بگوای** پیغمبر باینها که ایمان نیاورده اند
پیش از آنروز یا بجهة مالی و عزتی و سلطنتی ایمان آورده اند پیش از

از آن روز که منتظر باشند آن روز را پس بدرستیکه ما منتظر آن روز
هستیم **و مراد** از آن روز آینده زمان ظهور امام زمان عجل الله
تعالی فرجه و زمان رجعت و روز قیامت است پس متذکر باش و غافل
مباش که ارسال رسل و انزال کتب بجهة ایمان آوردن خلق است بطور
حقیقت نه از روی نفاق چنانکه خداوند عالم جل شانه خبر داده و فرموده
الا لله الدین الخالص یعنی آگاه باشید که از برای خدا است دین خالص
پس دینی که بجهة غرض نفسانی باشد دین خدا نخواهد بود و نه از
روی اکراه و ترس و طمع دنیا چنانکه فرموده لا اکراه فی الدین یعنی
اکراهی در دین نیست پس دینی که از روی اکراه و ترس است دین الهی نیست
پس متذکر باش و غافل مباش که اگر پیغمبران خدا مثل داود و موسی
و سلیمان و بعضی دیگر از پیغمبران علیهم السلام و پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله جنگها کردند و باکراه مردم را داخل دین میکردند یا آنها را
میکشتند یا جزیه بگردن آنها میگذاشتند و آنها را مهلت میدادند
نه این بود که اصل دین الهی بر اکراه بوده و اگر باکراه قناعت کرده بودند
دیگر عینا قبض ید نمیکردند و جائیکه اکراه در دل است اصل یعنی غیر مومنند

پس متذکر باش و غافل مباش که اگر آن پیغمبران صلوات
الله علیهم بعد از اظهار معجزات بسیار و بعد از اثبات
حقیقت و حقیقت دعای ایشان و بعد از اثبات مدعای خود
بمعجزات بسیار البته احکام قهریه و اکراهات را بر مردم جاری
میکردند **پس اگر** کسی کسیرا میکشت او را باکراه میکشتند
و قصاص میکردند و اگر کسی کسیرا مجروح میکرد البته باکراه از
او قصاص میکردند و حد و حدود و تعزیرات الهیه در جمیع ادیان
آسمانی بوده و خواهد بود **و** خداوند عالم جل شانه اهل جهنم
را بجهنم خواهد برد باکراه هر چند تماشا میکنند ملائکه غلاظ و شداد
ولکن همه اینها بعد از اتمام حجت و اظهار امر و شناسیدن دینها
است نه قبل از آن **باری** و اگر چند صباحی نفاق و منافقین را
برای بندگی خود نیاورند و اغماض کنند و ندیده و نفهمیده
انگارند حکمتها نیست که بعضیها و لا تقولوا لمن القی الیکم
السلام لست مومنا و بعضیها اذا مروا باللغو مروا کراما
شاید در عرض مدت نفاق بگیرندی متذکر شوند و از روی

حقیقت ایمان آورند یا چون بطور ظاهر در دائرهٔ اسلام واقعند
در سوم و قواعد اسلام در میان ایشان متداول است و اولاد
آنها در میان آنها بوجود میآیند و در میان قواعد اسلام و رسوم نشو
و نما میکنند و مانوس باسلام میشوند شاید در میان آنها معدودی
بهم رسند و متذکر شوند و از پی دلیل و برهان برآیند و از روی
خلوص ایمان آورند و کسانی که در علم خداوند جل شأنه
گذشته که از اولاد کفار و منافقین در زمانهای بعد ایمان
حقیقی خواهند آورد و مصداق آیهٔ شریفهٔ سبقت لهم من الله
الحسنی هستند بواسطهٔ امهال آباء ایشان بوجود خواهند
آمد و از روی حقیقت ایمان خواهند آورد و همین مطلب
بعینه در کسانی که قبول جزیه از ایشان میکنند و ایشان را
نمی کشند و مهلت میدهند جاری است که بسا کسی که در میان
ایشان از جملهٔ سبقت لهم من الله الحسنی باشد و لکن اغراض
چندی اغراضی چند از عصبیتهای جاهلانه و حمیتهای احمقانه
و هواها و هوسها و شهوتها و غضبها از من کبر او است و مانع

از ایمان آوردن او است پس بمرور دهور و حدوث تغییرات
زمان آن عصبیتها و حمیتها زایل شود از او و پس بفکر کار خود
افتد و از پی دلیل و برهان برآید و از روی حقیقت ایمان آورد
یا در اولاد حاضرین باید بعد از این کسی بوجود آید از پی دلیل
و برهان برآید و از روی حقیقت ایمان آورد و هر مکلفی چون
از پی دلیل و برهان برآید البته خواهد یافت چرا که حجت الهی
کامل است و معقول و مقبول هیچیک از اهل ادیان آسمانی
نیست که حجت الهی ناقص باشد پس تا در میان کفار و منافقین
و اولاد ایشان اگر چه تا پشت هزارم باشد مؤمن حقیقی در عالم
یافت شود ایشان را مستاصل نکنند و مهلت دهند چه خداوند
عالم جل شأنه و چه پیغمبران برحق و اوصیاء ایشان علیهم السلام
و از همین جهة بود که بجهة موجود شدن عکرمه ابوجهل بعد
مهلت دادند و عذاب هلاک را چند صباحی بر او وارد نیاوردند
و اگر چنین حکمتها در کار نبود معنی نداشت که پیغمبر برحقی
منافقین و کفار را مهلت دهد و جزیه قبول کند و بجهة مال

و متاع دنیا از شر کفار در گذرند و حال آنکه خود آمده که
بمردم تعلیم کند که دین را بدنیا نفروشند **و از همین** جهت
بود که در زمان نوح علی نبینا و آله و علیه السلام چون خداوند عالم
جل شانه بعلم خود دانست که در اصلاب کفار مؤمنین نخواهند
بود وحی کرد بنوح لن یلدوا الا فاجرا کفارا پس نوح چون
بوحی الهی دانست بمطالب انفرین کرد و جمیع کفار را غرق
کرد و هلاک و مستأصل شدند **و باری** بر مهلت دادن
پیغمبر صلی الله علیه و آله مر کفار را بجز نیر کرفتن و منافقین را
از همین علتها بوده نه بجهة متاع دنیا و بامر الهی بوده که فرموده
و مهل الکافرین امهلهم رویدا پس که از مردم ایمان حقیقی
داشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانست که اغلب منافقند
و ایمان حقیقی ندارند **و از این** جهت بود که از آن جمع کثیر
میترسید در نصب امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت و میدانست
که تمکین نخواهند کرد تا آنکه خداوند عالم جل شانه بر او سخت
گرفت و نازل کرد بر او که ان لم تفعل انما بلغت رسالته

والله یعصمک من الناس یعنی اگر نصب نکنی امیر المؤمنین علیه السلام
را بخلافت **پس نرسانیدی** رسالت خدا را بخلق و مترس
از مردم و خدا ترا از شر مردم نگاه میدارد و سبب معلوم است
که کسانی که از برای مال و منال دنیا و عزت و دولت و سلطنت
ظاهرا ایمان کردند بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله
حفظ دین او را نمیکردند مگر چیزی که منفعت دنیوی از برای
مقصود شان داشت پس بهمان دلیل که پیغمبر معصوم لازم است
در حکمت که در میان خلق حاکم الهی باشد که حکم الهی را جاری
کند بعد از رحلت او حاکم معصوم لازم است که در میان خلق
باشد و حکم او را جاری کند و غیر معصوم البته بمقتضای مرض
و صلاح کار خود خواهد کرد **پس باین جهة** ختم شد پیغمبر
صلی الله و آله خلیفه الهی را بوحی الهی تعیین کند و انحضرت کرد
و خدا او را از شر اشرار نگاه میدارد کرد پس چون میدانست که
که منافقین تسلیم امر او را بعد از او نخواهند کرد وصیت کرد
بوصی خود که بعد از او با منافقین مدارا کند و آنچه را که آنها با او کنند

از آنها منع نکند و شمشیر بروی آنها نکشد چرا که پیغمبر صلی الله
علیه و آله پیغمبر آخر زمان بود و مبعوث بود بر کافهٔ خلق تا روز قیامت
و باید امر الهی و دین خالص الهی را از روی حقیقت برساند بجمیع مکلفین
تا روز قیامت پس اگر غضب او و خدا را عمل کرد با منافقین و همه آنها را
هلاک میکرد بشمشیر یا بسایر بلاها مثل زلزله و صیحه و وبا و طاعون
و غیره چنانکه در امتهای سابقه واقع شد مؤمنانی که از
اصلاب آنها باید بوجود آیند و ایمان حقیقی آورند بوجود نمی‌آمدند
و حال آنکه تمام اعتنای خداوند تعالی جل شانه بوجود مسعود
ایشان بود و این زمین و آسمانرا از برای خلقت ایشان آفریده
بود چنانکه میفرماید ربنا ما خلقت هذا باطلا پس زمین و
آسمان و آنچه در ما بین آنها است از برای حق و اهل حق آفریده
شده نه از برای باطل و اهل باطل بلکه امهال اهل باطل و جولان
آنها بجهة حصول حق و اهل حق است نه از برای خودشان بلکه
خلقت آنها بالتبع است نه بالذات چنانکه خلقت ارذال
از برای مرزوقین است نه بالذات که اگر فرضا مرزوقین نبودند

خلقت ارذال لغو و بیحاصل بود که گاهی و اشجار و ثمار دنیا
بوجود آید و بعد در زمستان خشک شوند و بمانند و بپوسند مانند
آنکه فاخوری کوزه‌ها بسازد و بعد از ساختن آنها را بشکند پس
لغو کاری چنین کوزه گری بر هیچ صاحب شعوری مخفی نیست و تو
میدانی که اگر فرضا کوزه‌ها بعد از آنکه بوجود آمدند دشمنی
کنند با کوزه گر کار کوزه گر قبیح هم خواهد بود چه جای لغو و
بیحاصلی و صاحبان شعور کوزه گر را تنفیر خواهند کرد که این چه
کاری است که دشمن از برای خود میسازی و تو میدانی اگر صاحب
شعوری که کفار و منافقین دشمن خدا و رسولند و خدا و رسول
دشمن آنهایند از اینجهة کفار را مخلد در عذاب جهنم میکند و
منافقین را در اسفل درکات مخلد در عقاب میکند باری
همان اسبابی که مقتضی بود در مهلت دادن کفار و منافقین
در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله همان اسباب بعینها مقتضی
شد که وصی او هم با آنها مدارا کند و منافقین را مهلت دهد و با
ایشان مدارا کند و ایشانرا هلاک نکند و اگر بنا بود که همه آنها

هلاک کند علاوه بر آنکه مؤمنان حقیقی که از نسل آنها بودند
بوجود نمی‌آمدند باصطلاح علی علیه السلام میانه دو حوضش و با چهار
نفر مؤمن حقیقی در دنیا عنوان دو بست کرده و سایر کفار آنچهار را
هلاک میکردند چنانکه اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله با چهار نفر
مؤمن حقیقی اکتفا میکرد و با منافقین مدارا نمیکرد همان
منافقین و سایر کفار آنچهار را هلاک میکردند و اسمی و رسمی
از دین و آئین الهی در روی زمین باقی نمیماند علاوه چهار مؤمن
حقیقی زراعت کنند یا تجارت کنند یا عمارت یا سایر کسبها و حال
آنکه محتاجند بجمیع آنها یا بروند در مغاره کوهی منزل کنند
و بگیاه بیابان قناعت کنند یا جبرئیل قرص نانی از برای ایشان
بیاورد و بر فرض که چنین کند اسمی و رسمی از دین و آئین الهی
در میان سایر مردم باقی خواهد ماند یا مانند سایر حیوانات
بغفلت خواهند خورد و خواهند خوابید و نکاح کرده و تولید
نسل نمودند تا آنکه در عاقبت بغفلت خواهند مرد آنجا اسم و رسمی
از دین و آئین الهی بگوش کسانی که خدا میدانند در روی خلوص من

میشوند خواهند خورد **پس بنابراین** هر پیغمبری و وصی پیغمبری
باید با کفار و منافقین که در اصلاب آنها مؤمنان حقیقی باید
بوجود آیند مدارا کند پس از اینجهة پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله محمد مدارا فرمود و وصیت فرمود بوصی خود که مدارا کند
پس چون وصی او صلی الله علیه و آله با مردم مدارا کرد و اموری که
متعلق بعزت و دولت و سلطنت دنیا بود بغیر وا گذارد چرا که
هم او مصروف همان چهار نفری بود که ایمان حقیقی داشتند
و بجهة عزت و دولت و سلطنت دنیا ایمان نیاورده بودند و
بامر پیغمبر صلی الله علیه و آله و تعیین او و تسلیم امارت و امامت
و خلافت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین را داشتند و
باقی کسانیکه بامر و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت نکردند
و اغراض نفسانی ایشان سر ریز کرده از باطن ایشان بظاهر ایشان
و در صدد ابراز ما فی الضمیر خود برآمدند و امور متعلقه بدنیا
را جلو گرفتند با درو خود رسیدند و امیر المؤمنین علیه
صلوات المصلین که دنیا و ما فیها را مانند جیفه خنزیر و جیفه

کنند بد میدانست و طالبان آنرا کلاب میدانست آن جیفه را
بآن کلاب واگذارد و خود مشغول ترویج دین الهی که پیغمبر صلی الله
علیه و آله از برای همان مبعوث بود در میان همان شرذمه قلیله
که واقعاً طالب دین الهی بودند شد **واگر** کسی گمان کند که پیغمبران
و اوصیا ایشان طالب جیفه دنیا نید هنوز معنی پیغمبری و وصایت
و خلافت آنرا نفهمیده و ایشانرا مانند سلاطین طالب سلطنت
دانسته و حال آنکه پیغمبران و خلفا و اوصیای ایشان آمده اند در
میان مردم که مردم را از هواهای نفسانیه باز دارند و از هوسهای
باطله منع کنند و دنیا و ما فیها را بنظر ایشان خوار کنند و بزهد
و بی میلی بدنیای فانی زایل دعوت کنند و راغب بآخرت باقی دائم
کنند و ایشانرا برخلاف میول نفسانیه و شهوات حیوانیه بدارند
و اگر خود نعوذ بالله طالب دنیای دنیه زایله باشند نتوانستند مردم را
از دنیا باز کنند و لکن کلاب عاویه باور ندارند که پیغمبران
و اوصیا ایشان طالب دنیا نیستند مانند کلاب که بقدر جیفه
جمع شوند و یکدیگر را بجهت خوردن جیفه بدرند و اگر احیاناً آنها

ببینی خود را از کند جیفه کرفته و از آن سمتها بگذرد کلاب در دل
خود احتمال ندهند که طالب جیفه نیست و بیزار است از دیدن
آن و او را قیاس بنفس خود کرده همگی عوعو کنان دوباره دوان
خواهند شد و اسباب قیاس هم در میان موجود است که اگر
انسانرا غرضی در این جیفه در کار نیست چرا از این سمتها گذر می
کند **باری** کسانی از سفها مانند حیوانات باور نمیکنند که
پیغمبران و اوصیا ایشان علیهم السلام طالب دنیای دنیه زایله نیستند
و قصدشان و همتشان بر این است که مردم را برخلاف میولات
نفوس اماره امر کنند پس اگر بایشان بگویند که نخورید میگویند
اگر نباید خورد پس چرا خودشان میخورند پس معلوم است که میخواهند
ما نخوریم که خودشان بیشتر بخورند و مال ما را بخورند و اگر
بایشان بگویند منزوی باشید و طالب شهرت نباشید میگویند
اگر چنین باید بود پس چرا خودشان گوشه گیر نیستند و طالب
شهرت امر خود هستند پس معلوم است که ما را میخواهند گوشه
نشین کنند تا خود پیش شوند و سربلند باشند و لکن ادعا فلان

یافت میشوند که متذکر باشند و بدانند که اگر پیغمبران و اوصیای
ایشان علیهم السلام قوتی لایموتی میخوردند از برای اینست که زنده
باشند تا امر الهی را بمردم برسانند و قوت عبادت کردن خدای خود را
داشته باشند و اگر گوشه نشستند از برای اینست که میخواهند
مردم را هدایت کنند و اگر طالب شهرت هستند طالبند که امر
الهی را منتشر کنند و بهمه مکلفین برسانند **باری** اسباب قیاس
نفس کردن در میان اهل قیاس بسیار است و شخص غافل هوای دنیا
میداند که پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلم بلکه مومنان
حقیقی با ایشان طالب دنیای فانی و جیفه گندیده نیستند پس
متذکر باش و غافل مباش که چون غصب خلافت ظاهری امیر المومنین
علیه صلوات الله حضرت خدا را فرمودند تا متقی متعبد و امر
اسلامیان در ظاهر بر گردد خلافت اجماع مردم و شوری دایر بود
حتی آنکه چون نوبت ظاهری بوجود آن بزرگوار علیه السلم رسید
بر منوال امر خلفای سابق رسید و دلیل خلافت او را اسلامیان
بیعت کردن مردم دانستند و اگر اسلامیان متابعت او را بر تعیین

پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانستند که تعیین در اول ارتحال او
در میان بود و بیعت با او را در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله در
حضور آن در غدیر خم جمیع مسلمین که در حجة الوداع حاضر بودند بامر
پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده بودند و بعد از فراغ از نماز ظهر و خطبه
امر فرمودند خیمه برپا کردند و حضرت امیر علیه السلم را در خیمه نشانیدند
و خود تعیین کردند دسته دسته مسلمین را که فلان دسته اول داخل
خیمه شدند و سلام کنند بامیر المومنین علیه السلام بامارت مومنین
و بیعت کنند با او و بعد دسته دیگر تعیین کردند و همچنین متوالیاً دسته
بعد از دسته تعیین شدند تا آنکه آفتاب غروب کرد و شب شد
تا فارغ شدند جمیع فرقها حاضر و **کسی** که بیشتر از سایرین اظهار
تسلیم میکرد اول و ثانی او بودند که این لفظ از آنروز تا بحال
باتفاق بین عامه و خاصه متواتر است از ثانی بخ بخ لک یا امیر المومنین
صرت مولای و مولی کل مومن و مومنة یعنی به به از برای تو
ای امیر المومنین شدی آقا و مولای من و آقا و مولای هر مرد
مومن و زن مومنه **باری** پس در صورتیکه عامه مردم و اغلب

خلق الا چنانچه نفری اعتنائی بتعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله
نکنند را هم امور دین که تعیین خلیفه و قائم مقام باشد در
سایر امور چرا اعتنائی بکنند **و نیز** معلوم است که وجود
خلیفه و قائم مقام در میان مردم مثل وجود مخلف عنه و منوب
عنه است و چنانکه اصل دین و فرع آنرا باید پیغمبر از جانب خداوند
عالم جل شانه وضع کند و حفظ کند آنرا و بدون وجود پیغمبر
معقول و منقول نیست که دینی وضع شود و محفوظ بماند حتی
آنکه اگر فرض کنی کتابی مکتوب از خداوند عالم جل شانه از آسمان
فرو فرستد مانند الواح **موسی** باز موسائی در میان خلق
باید باشد که آن لوح را از برای مردم بخواند و حفظ کند و مرادات
الهیه را از برای مردم بیان کند و اگر موسائی در میان مردم نباشد
مردم روزگار یا مطلقا اعتنائی بآن لوح نکنند یا آنکه هر یک آن
لوح را بخواهش خود تاویل کنند و بر حسب میل خود جاری شوند و اصل
مرادات الهیه در پرده غیب بماند **پس از** اینجهة ظاهر گردید که باتفاق
معقول و منقول جمیع اهل ادیان آسمانی بر آنست پیغمبر باید

در میان مردم باشد که آن پیغمبر وضع کند اصل دین الهی و فرع آنرا
همچنین بعد از ارتحال پیغمبر از دار دنیا باید نائب و خلیفه
و قائم مقامی از جانب خدا و از جانب آن پیغمبر در میان خلق باشد
تا بیان کند دین و آئین او را و اگر در میان نباشد مردم روزگار
یا مطلقا اعتنائی بکتاب خدا نخواهند کرد یا آنکه کتاب را بر حسب صرفه و
صلاح میولات نفسانیه خود تاویل خواهند کرد و مرادات الهی
از میان خواهد رفت و از همین است که جمیع فرقه‌های اسلام بطور
تواتر روایت میکنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله با الفاظ اندک
اختلاف و معنی متحد که فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتم
بهما لن تضلوا بعدی و سر این مطلب نیست که کتاب بدون مبین
معین از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله بمیولات نفسانیه
و آراء فاسده تاویل خواهد شد **و اگر** مبین غیر معین باشد از جانب
خدا و رسول او صلی الله علیه و آله پس هر یکی بهوای خود و میل خود
این هوس را خواهند کرد و تاویل خواهند نمود و مرادات الهیه

از میان نخواهد رفت و فساد و فتنه برپا خواهد شد پس
چنانکه بر خداوند عالم است جل شانه تعیین پیغمبر خود و تعیین
کتاب خود همچنین بر او است تعیین مبین کتاب خود بعد از پیغمبر خود
پس پیغمبر معین و کتاب معین و مبین معین حتما باید از جانب خداوند
عالم جل شانه در میان خلق باشد تا حجت او بر خلق تمام شود و باتفاق
عقل و نقل اهل ادیان آسمانی حجت الهی ناقص نیست و تمام و کامل
است بطوری که از آن تمامتر فرض هم نتوان کرد و از آن کاملتر هم
بخاطری خطور نتوان کرد چه جای وقوع آن پس با این حال که حجت الهی
تمام و کامل بود مردم دو دسته شدند بعد از ارتحال پیغمبر صلی الله علیه و آله
اهل دنیا غصب کردند خلافت خلیفه معین از جانب خدا و رسول صلی
الله علیه و آله را و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هم مدارا
فرمودند بطوری که بسیاری از غافلین گمان کردند که بنای اسلام
و اسلامیان بنای امری که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
از برای آن مبعوث شد از جانب خداوند منان و شوهران همین امر
مند اول در بنای اسلامیان ظاهر بود بعینه مانند امر مند اول در

میان سلاطین میمون و مصالحه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
با معاویه تثبیت و تاکید گمان غافلین را تقویت داشت و حال آنکه امر
پیغمبر صلی الله علیه و آله و امر همچنان از خلفای حقیقی او علیهم السلام
امر سلطنتی نبود و امر همگی ایشان علیهم السلام امر الهی بود و حاصل
آن امر الهی و فائده آن نجات دادن خلق بود از عذاب آخرت و سد
جهنم ابدی دائمی پس متذکر باش و غافل مباش که تمام همت تمام
انبیاء مرسلین و اوصیاء مکرمین علیهم السلام هدایت خلق بود براه
نجات اخروی نه منافع دنیوی بدون نجات اخروی پس مقصودی
بغیر از هدایت و راه نمائی خلق براه راست و راه نجات خلق نداشتند
پس اگر در هدایت و راه نمائی خلق پای جان و مال و اهل و عیال
ایشان در میان باشد دریغ نخواهند داشت و حال ایشان را
قیاس بحال طالبین دنیای دنی نباید کرد که از برای دنیا میمیرند
و آخرت یک ذره بدنیای فانی میفروشند فما ربحت تجارتهم و ما
کانوا مهتدین پس متذکر باش و غافل مباش که اگر حضرت
سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء مانند حضرت امیر و حضرت

امام حسن علیه السلام بنای مدارا میگذاشت و با یزید پلید لعین اهل
آسمان و زمین صلح میکردند و خود و خویشان و اهل و عیال او جان
بسلامت بدر میبردند در میان اسلامیان و سایر اهل ادیان مسلم شد
که امر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله امری بوده مانند امر سلاطین
دولتی و هر کس بزور و زر و قهر و غلبه دست پیش شد و باید مطاع خلق
باشد **پس** لازم شد در حکمت الهی که کسی احیای دین پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله را بکند نه بطور زور و زر و قهر و غلبه بلکه بطور
مظلومیت و مقهوریت تا مکلفین بدین و آئین الهی بدانند که اصل
امر **نبوت** پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله امر الهی بوده نه
امر سلطنت ظاهری و آن امر الهی را باید بجمیع مکلفین بدین و آئین
الهی برسانند اگرچه بپای جان و مال و اهل و عیال در میان باشد
و همه تلف شوند و هلاک گردند **پس متذکر** باش و غافل مباش
که حضرت سید الشهداء علیه السلام مأمور باین امر شد که احیای دین
و آئین پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکند نه بطور قهر و غلبه بلکه بطور
مقهوریت و مظلومیت چرا که قهر و غلبه در میان اسلامیان موجب

اخفای امر پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و امر او در نظر مردم امر دولتی
و امر سلطنتی گمان کردند و این مطلب اخفای امر نبوت او را میکند که
اظهار آن بخلاف امری که سید الشهداء علیه السلام مأمور شد بطوری که
خداوند عالم جل شأنه از او خبر داده که ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم که هر کس در امر او فکر کند میفهمد که امر او اعراض
از دنیا و ما فیها است نه طلب دنیا و متاع دنیا و باین عمل خود تعلیم
کرد بجمیع مکلفین و هدایت کرد ایشان را براه راست که آخرت را بدنیا
نباید فروخت در دین و آئین پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله زمن
بود که دنیای فانی را باخرت باقی بفروشند نه بعکس و کارهای دنیا
اسلامیان بعکس میبودند **و در** صورتیکه خود اسلامیان این امر را
در میان خود رواج دادند بطوری که در دنیا نه خودشان هم گمان
میکردند که امر ایشان امر دولتی و سلطنتی است مانند امر سلاطین
دنیوی البته اهل دنیا و اولیا نیز هم این گمان را میبردند و حال آنکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله مبعوث بر جمیع اهل ادیان بود و پیغمبر آخر
الزمان بود و آخری پیغمبران بود صلی الله علیه و آله و واجب بود که

که امر نبوت خود را بجمیع مکلفین روی زمین برساند و پادشاهان
بفهمانند که امر او امر دولتی و سلطنتی نیست امر الهی است **پس**
حضرت سید الشهداء علیه السلام را مقصد این امر کرد تا بعمل خود نادر تو
امر دو شکا اسلامیان را از هم گسیخت و امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
را اظهار فرمود که امر دولتی و سلطنتی نبود **چنانکه** فقرات
زیارت در بعضی ظاهر میکند باین مطلب و این مناسب است که آن فقرات
را ذکر کنیم تا بدانیکه آنچه عرض کردم از استحسانات نبود حقیقة حضرت
سید الشهداء علیه السلام دین و آئین الهی را بعمل خود ظاهر کرد و بمکلفین
روی زمین رسانید **و اگر** مدارا میکرد و جان بسلامت بدر میبرد
امر الهی و دین و آئین پیغمبر بخلق نمیرسید و آن فقرات اینست که
میفرماید بعد جعلته حجة علی خلقک من الاوصیاء فاعذر فی الدعاء
و منح النصح و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة
و حیرة الضلالة **حاصل** معنی این فقرات اینست که خداوندا
اقرار دارد که حضرت سید الشهداء علیه السلام را حجت خود بر خلق خود که
از جمله اوصیاء پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پس قطع عذر جمیع عذر

خواهانرا

خواهانرا کرد در دعوت خود یعنی عذر خواهان نتوانستند بگویند که
ما ندانستیم که حق با کیست و نشناختیم اهل حق را از اهل باطل از
این جهت تابع حق و اهل حق نشدیم و از باطل و اهل باطل احتراز
نکردیم پس قطع عذر آنها را کرد بطوری که شناختند حق را و اهل
حق را و شناختند باطل و اهل باطل را و بعد از شناختن و اتمام
حجت الهی بر آنها اختیار کرد حق و اهل حق را هر کسیکه اختیار کرد از روی
بصیرت و اعراض کرد هر کسیکه اعراض کرد از روی دانائی لیهلک من
هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و عطا کرد نصح را بجمیع مکلفین
و آنچه باید بایشان برسانند دین و آئین پیغمبر صلی الله علیه و آله
بخلق رسانید و تبلیغ دین و آئین الهی را بخلق در اصطلاح خدا و
رسول نصح و نصیحت میگویند **چنانکه** خداوند عالم جل شأنه
از نوح و سایر پیغمبران علیهم السلام حکایت میکند و میفرماید لا ینفعکم
نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم
پس نصیحت کردن پیغمبران و اوصیاء ایشان رسانیدن امر الهی است
بخلق از امر توحید الهی که فرستاده است خدا از اصول و فروع و کلی

و جزئی امور الهیه پس پیغمبران و اوصیا ایشان کارشان همین است
در میان خلق و کاری دیگر ندارند در میان خلق و دست از کار خود
نمی‌کشند اگر چه بهای جان و مال و عرض و ناموس و اهل و عیال خود
میان باشد **از اینجهت** حضرت سید الشهدا علیه السلام دست از
کار خود نکشید تا آنکه داد خون خود و جان خود را در راه خدا از برای
اینکه بیرون آورد خلق را از جهالت و نادانی حق را از باطل و بیرون
آورد خلق را از تحیر گمراهی خود بواسطه ریختن خون او و هلاک کرد
جان او **پس** متذکر باش و غافل مباش که حضرت سید الشهدا علیه
السلام بواسطه بذل خون و جان و مال و اهل و عیال در راه خدا
خلق را از جهالت و گمراهی بیرون آورند و همین بیرون آوردن خلق از
جهالت و گمراهی راه خدا است و امر خدا است که جمیع اهل حق همیشه
اینست که مقصودشان واضح کردن امر الهی است و مقصودی دیگر
ندارند در میان خلق **اینست که** خداوند عالم جل شانه از
زبان پیغمبران حکایت میکند که هر یک بقوم خود میفرمودند که لا
اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله یعنی سؤال نمیکنم من از شما

پیغمبری خود از شما اجر و مزدی و مالی را نیست اجر من و مزد من مگر
بر خدا اینکه مرا فرستاده بسوی شما **پس متذکر** باش و غافل
مباش که حضرت سید الشهدا علیه السلام بجهة ملک دنیا جنگ نکرد و بجهة
سلطنت ظاهری نبود امتناع او از امر یزید پلید لعین اهل آسمان و زمین
و اگر از برای سلطنت ظاهری بود از برای تحصیل و اثبات ممکن بود که غالب
شود بر یزید پلید اگر گمان کنی که معین و یاوری نداشت دفع کن از خود
این گمان را باینکه جنیان و پنجهزار ملائکه بیاری او آمدند و او از یاری ایشان
نداد دفع کن این گمان را باینکه او علیه السلام مستجاب الدعوة بود و میتوانست
نفرین کند و خداوند جمیع دشمنان او را هلاک کند **مثل** قوم
عاد و ثمود و امثال آنها که خداوند عالم جل شانه آنها را هلاک کرد
پس متذکر باش و غافل مباش که چون هدایت خلق و نجات ایشان و
رسانیدن امر الهی با ایشان و دفع جهالت و گمراهی ایشان به شهادت
و مظلومیت منصوص بود و بتوسط سلام الله علیه این عمل را داد عالم ندید بجان خود
خریده و جان خود را در چه بهای خوب گذشته است **شاعر** و ذات المروا فواخاص
و عام مشهور شد که ازهر امثان تبه روزگار بود و در نه حسین را

شهادت چه کار بود واگر گمان کنی که خلفاء غاصب جلیل الشأن

قادر بود که امر خود را بر زبان دوستان جاری کند بدون شهادت

و میتوانست بطور قهر و غلبه امر خود را از دوستان جاری کند نه بطور

مظلومیت و مقهوریت پس دفع کن این گمان را از خود ببیانی که در

دو قصه پیش گذشت که در اصلاب کفار و منافقین نیکان و مؤمنان

باید بوجود آیند پس هشیار باش و غافل مباش که در حکمت الهی

لازم بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام بمظلومیت و مقهوریت دین

الهی و آیین حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله را اظهار کند و

بجمیع مکلفین روی زمین برساند تا اینکه هیچ عاقلی گمان نکند که امر

پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله امر دولتی و امر سلطنتی بوده و

علاوه بر این مطلب بعوض شهادت و مظلومیت و مقهوریت او این

بود که اوصیاء نه گانه و مهدی آخر الزمان علیه و علی آبائه الکرام

صلوات الملک الدیان از اولاد او باشند و نیز معلوم و ظاهر

گردد اگر ایشان در این دنیا بظهور نیامدند دین الهی و آیین حضرت رسالت

پناهی صلی الله علیه و آله را خلفای بنی امیه و بنی عباس و دوستان ضلالت

بر باد میدادند و امر او را بر عاقبت مردم مشتبه میداشتند که امر دولتی

و سلطنتی بوده نه امر پیغمبری پس بر عاقل هوشیار مخفی نیست که

هرگاه اسم اسلامی و فی الجمله رسم مسلمانی که در میان دوستان ضلالت

و تابعین ایشان باقی بود بجهة وجود مسعود ائمه طاهرین صلوات الله

علیهم اجمعین بود که همیشه پای ایشان در میان بود و بقدر امکان

و مصلحت زمان بیانی از اصول و فروع دین الهی میفرمودند و از اینجهة

اسم و رسمی از اسلام در میان دوستان ضلالت بود و بجز دولت و سلطنت

ظاهری طالب چیز دیگر نبودند پس اگر اسم و رسمی از اسلام ببرکت

وجود مسعود ائمه طاهرین علیهم السلام در میان بود اسم و رسمی بود که صرف

نگه داشتند تمنای دنیا و سلطنت آنها نبود و بطوری ظاهر

سلطنت ظاهری بودند که هر امری از امور الهیه در زمان سلطنت خود

گمان میکردند دانسته و فهمیده اعتنائی بان نمیکردند و تغییر می

دادند و بطوری که مقتضی سلطنت ظاهری خودشان بود رفتار

میکردند و از همین جهة بود که امر خلافت حضرت امیر المؤمنین

علیه و آله الصلوات المصلین که تمام دین الهی بان بسته بود مانند آنکه

تمام امور دین الهی بوجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بغصب
کردند دانستند و فهمیدند و هیچ خفائی در آن نبود و امر آنها بر همین
منوال بود تا آنکه معاویه ملعون مردود در مقابل حضرت امیر علیه السلام
کرد آنچه کرد حتی آنکه سب و لعن او را در منابر و مساجد و مجالس
محافل امر کرد وحال آنکه باتفاق جمیع اهل اسلام این امر جایز نبود
و عامه مسلمین هم او را خلیفه چهارم پیغمبر صلی الله علیه و آله و
امام برحق میدانستند و امر بر همین منوال کشید تا آنکه یزید پلید
لعین آسمان و زمین که عامه و خاصه مسلمین او را لعین میدانند و لعنت
میکنند دانستند و فهمیدند مرتکب امر شهادت آن بزرگوار شد و یزید که
از پدر ملعونش خود را در میان اسلامیان رسوا کرد چرا که پدرش
اگر چه ادعا نکرد که او باجماع مسلمانان خلیفه رسول خدا شده است
و اگر چه ادعا نکرد که او بتعیین خلیفه اول خلیفه شده است مثل
عمر که ادعا کرد بتعیین ابی بکر خلیفه شده و اگر چه ادعا نکرد که او
بشوری خلیفه شده مثل عثمان که ادعا کرد بشوری خلیفه است و لکن
باز باصطلاح کلی بروی آفتاب مالید و گفت امام حسن با او صلح

کرد

کرده و لکن یزید پلید لعین اهل آسمانها و زمین هیچ بهانه نمانند بیان نقاب
در دست نداشت و خواست بطور قهر و غلبه سلطنت کند و چون
اسم این دولت که از سابقین باو رسیده دولت اسلام بود اسم اسلام
را بر سر او گذاشت تا بتواند سلطنت آنرا بکند وحال آنکه در واقع
اعدا عدو اسلام و اهل اسلام بود و دشمن بود با پیغمبر و اولاد او صلی الله
علیه و آله چنانکه خود در حال حسنی سلطنت اظهار کفر و عداوت
و بد کشتگی و کینه های دیرینه خود را با پیغمبر و اولاد او صلی الله علیه
و آله میکرد چنانکه در مجلسی که اهل بیت و سر انور آن بزرگوار
علیه السلام را حاضر کردند در حضور ایشان بنا بر حاضران گفت
لیت اشیاخی ببدر شهدوا   جزع الخزرج من وقع الاسل فاهلوا
و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل   لست من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل   لعبت هاشم بالملک فلا   خبر جاء و لا وحی نزل
و همچنین واضح است که آن لعین اعتقاد برسالت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نداشت چنانچه میدانست که بنی هاشم با ملک بازی
کردند و خبری از خدا و وحی از او بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل نشد

بود و از اینجمله چه قدر بنا بر آن لعین اهل اسمان و زمین گران بوده

بسیار دلتنگ بود که اشیاخ و بزرگان او را در جنگ بدر پیغمبر صلی الله

علیه و آله کشته بود و بجهنم فرستاده بود **از اینجمله** آنها را یاد کرد

و تمنی میکرد که کاش بودند و میدیدند که یزید پلید انتقام کشید

از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و شاد میشدند و شادی میکردند

و آواز شادیانه بر میکشیدند و شعرها بیزید پلید میدادند

که خوب تلافی کردی و انتقام ما را از بنی احمد کشیدی و از همین قبیل

کینه‌ها در دل شامیان بر آن لعین بود که کار را بانجاها رسانیدند

باری پس حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء ظاهر شد

بمظلومیت و مقهوریت تا در ظاهر رسانید بجمیع مکلفین دوره زمین

که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله امر دولتی و امر سلطنت ظاهری نبوده

و این کار را علی رؤس الاشهاد کرد و اهل بیت خود را از بزرگ و

کوچک و مرد و زن همراه خود برد تا بعضی را مانند خودش شهید

کنند و بعضی را اسیر کنند و شهر بشهر و دیار بدیار دیگر ببرند تا خبر

او و خبر اسیری اهل بیت او در دوره زمین منتشر گردد تا اگر طالب حقی

در موضعی غافل باشد این خبر بگوشش رسد و از پی طلب حق بر آید

و بفهمد که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله امر دولتی و سلطنتی و سلطنت

ظاهری نبوده پس متذکر باش و غافل مباش که آنچه عرض شد از جمله

تکالیف بعد الوقوع نبود و نص خود ایشان علیهم السلام بود چنانکه در

بحار الانوار و سایر کتب اخبار روایت شده که محمد بن حنفیه در

مکه معظمه طرف سحری واقع شد بان بزرگوار علیه السلام که آیا میکنند

سمت فرار کنند در اول شب صحبت میداشتند و ختم مجلس باین شد

که فرمودند در این باب فکری میکنم و محمد بر خواست و رفت و منتظر

بود که آیا چه خواهد کرد چونکه پاسی از شب گذشت امر فرمودند

محملها را بستند و بار کردند و در محملها نشستند **پس چون** این خبر

بمحمد رسید مضطربانه آمد و جلو شتر را گرفت و عرض کرد که تو گفتی

فکری میکنم پس چه شد که بی خبر پا در رکاب و در محمل نشستی فرمودند

که چون تو رفتی و من خوابیدم در خواب دیدم **جدم** رسول خدا صلی

الله علیه و آله را که بمن فرمودند شتاب کن و برو بموضعی که باید شهید

شوی که خدا دوست میدارد که تو را کشته ببیند محمد عرض کرد که اگر

از برای کشته شدن مرد و پیر و زنها و اطفال را یکجا جمع کرده فرمودند
که خدا میخواهد آنها را اسیر و دستگیر ببیند **باری** در
ظاهر بجهة انتشار حقیقت دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و رسانیدن
امر حقیقی او را بجمیع مکلفین روی زمین الی یوم الدین بمظلومیت و
مقهوریت مامور شد که اگر نمیکرد آنچه را که کرد دین پیغمبر صلی الله
علیه و آله معلوم نمیشد **چنانکه** مکرر عرض کردیم که از راه دور قیاس
دو صنف اهل اسلام و تابعان ایشان چنان معلوم میشد که یزید
پلید لعنه اهل آسمان و زمین گمان کرده بود که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله
امر دولتی و امر سلطنت ظاهر است چنانکه گفت لعبت هاشم
بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل پس هشیار باش و غافل مباش
و در بیانات گذشته فکر کن تا بیابی که حضرت سید الشهداء علیه السلام
احیای دین و آیین پیغمبر صلی الله علیه و آله را بشهادت و مظلومیت
و مقهوریت خود کرد بطور ظاهر و از این است که در اغلب زیارات
سایر ائمه علیهم السلام این عبارات ذکر شده که اشهد انک قد اقمت
الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر حتی اتیک

الیقین یعنی شهادت میدهم بدرستیکه تو بر پا داشتی نماز را و تو
دادی زکوة را و تو امر کردی بهمه محبوبهای خدا و معروفها و نهی کردی
از مبغوضهای خدا و منکرها پس این امور را و بطون ظاهر را بانجام
رسانید بشهادت ظاهر خود و در باطن عوض داد خداوند عالم
جل شانه باو اولاد نه گانه او را صلوات الله علیهم اجمعین که هر یک
حافظ دین و شارح کتاب مبین بودند و ایشان و کتاب خدا هم ابدا هستند
و از مخالفت همدیگر نبوند تا روز قیامت **چنانکه** در
احادیث خاصه و عامه متواتر رسیده انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتم
بهما لن تضلوا ابدا و همچنین در باطن در عوض شهادت دعای او علیه السلام
استجابت عامه مومنین با او است در تحت قبه مبارکه که اگر از ضعف
بعضی از عقول ناقصه و نفوس ضعیفه نمیترسیدم میگفتم که قبول تمام
عبادات عابدین در درگاه رب العالمین اجابت او است جل شانه
و در عوض شهادت بمومنین او انعام شده از خلق اولین و آخرین که
چون در شهادت او محزون و مغموم و مهموم شده اند بر او گریستند عبادات

ایشان مقبول درگاه الهی گردید و تو میدانی که ما یری و ما لا یری
در مصیبت او گریستند مگر بعضی که از مؤمنین نبودند وهمچنین
در باطن عوض باو داد خداوند عالم جل شانه شفا را در تربت مطهر
او که عقول ما قاصر از استکناه او استبعادی نبود میکنیم که جنس شفا را
خداوند عالم جل شانه در تربت مطهر او قرار داده و در عوض شهادت
او بمؤمنین باو عطا فرموده پس هر دوائی و هر غذائی که شفائی هست
همه از برکت تربت مطهره او است که بواسطه بادها و گرد غباری که از
آن زمین کربلا برخواسته و در اطراف زمین بر گیاهها نشسته شفائی در آنها
بهم رسیده و از فقرات دعاهائی که از برای استعمال آن وارد شده
چیزهائی دیگر هم غیر از شفا از آثار آن تربت مطهره است چنانکه
میفرماید اللهم انی اسئلک بحق هذه التربة المبارکة و بحق
صاحبها و بحق جده صلی الله علیه و آله و بحق ابیه و امه و اخیه و بحق
اولاده الطاهرین ان تجعلها شفاء من کل داء و امانا من کل
خوف و حفظا من کل سوء و در بعضی از دعاها است که غنی
من کل فقر تا آخر و همچنین در باطن حضرت سید الشهدا علیه السلام

بجهة قبول شهادت کفاره گناه گناهکاران شد و شهادت او باعث شفاعت
شفاعت کنندگان شد خواه خود او شفاعت کند خواه جد بزرگوار
او صلی الله علیه و آله خواه پدر و مادر و برادر و اولاد طیبین او
صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه بعضی از احادیث دال
بر این مطلب را از کتاب بحار الانوار نقل کردم که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در تسلیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و عوض به او
فرمودند و مناسبست که عنوان مخصوص از برای ثواب حزن و اندوه
و گریه و زاری بر مصیبت آن بزرگوار علیه السلام ذکر شود تا موجب زیادتی
بصیرت گردد ان شاء الله

الروضة الحادیة عشرة

فی ذکر الآیات و الاخبار الدالة علی ان معاصی المقتول علی قاتله
اذا قتله بغیر حق مظلوما و لم یعذب المقتول بمعاصیه و انما
یعذب بها قاتله قال تعالی لئن بسطت الی یدک لتقتلنی
ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین
انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار و ذلک
جزاء الظالمین یعنی اگر تو دراز کنی دست خود را بسوی من که

بکشی مرا نیستم من دراز کننده دست خود را بسوی تو که تو را بکشم
بدرستیکه من میترسم از خدا رب العالمین بدرستیکه من میخواهم
تو بازگردی در روز قیامت با گناه من و گناه خودت پس شوی از اهل
آتش و اینست جزای ستمکاران و ظلم کنندگان **پس** متذکر باش
و غافل مباش که خداوند عالم جل شانه چنانکه خود خبر داده
قرار داده در حکم عدل و دادخواهی که گناه مقتول مظلوم بگردن
قاتل ظالم او باشد و از اینست که جمیع مقتولین در راه خدا گناه ایشان
از نامه عمل ایشان محو میشود و در نامه اعمال قاتلان ایشان ثبت
میشود و چون از این دار دنیا رحلت کردند با فراغ بال در نعمت
پروردگار خود هستند و مرتبه با سایر مردگان دارند چرا که مردگان
گرفتار عذاب معصیتهای خود هستند و از برای شهیدان در راه خدا
هیچ گرفتاری نیست چرا که کشندگان ایشان گرفتار گناه ایشانند
پس گویا که ایشان نمرده اند بلکه از زحمات دنیا براحت افتاده اند
و زنده اند نزد کان رحمت چنانکه خداوند عالم جل شانه از حال
حضرت حال ایشان خبر داده و فرموده لا تحسبن الذین قتلوا

فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم
الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم
الا خوف علیهم و لا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله
و فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین یعنی البته گمان مکن
کسانی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه ایشان زندگانند
در نزد پروردگار خود روزی میخورند در حالتی که خوشحال و فرحناکند
بآنچه داده است خدا بایشان از فضل و کرم خود و فرحناکند بکسانی
که ملحق نشده اند بایشان از عقب ایشان باینکه ترسی بر ایشان نیست
و ایشان محزون نمیشوند خوشحال و فرحناکند بنعمتی از جانب خدا
و فضلی از جانب او و فرحناکند باینکه خدا ضایع نمیکند اجر و ثواب
مؤمنین را **و در تفسیر** صافی از عیاشی از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده که فرمودند آمد مردی در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و عرض کرد که بدرستی که من راغبم و صاحب نشاطم
در جهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند پس جهاد کن در راه
خدا پس بدرستی که تو اگر کشته شوی زنده خواهی بود نزد خدا و مرزوقی و اگر

نرسید بجهاد و مرد پس بتحقیق که اجر تو بر خدا است و اگر کشته
نشدی و نمردی و برگشتی بیرون رفتی از گناهان خود بسوی خدا و این
است تفسیر قول خدا و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
و از کافی روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمودند این
جماعت والله شیعیان ما هستند وقتی که ارواح شیعیان به بهشت
روند و استقبال کنند کرامتی را از جانب خداوند عز و جل دانسته
اند و یقین کرده اند که ایشان بر حق بوده اند و بر دین خدا بوده اند
پس خوشحال و فرحناک کند یکسانی که ملحق نشده اند با ایشان از برادران
خود و باری از این آیات و اخبار و امثال آنها که ذکر نشد معلوم می شود
که شهیدان در راه خدا در رکاب معصوم علیه السلام گناهی از برای ایشان
باقی نیست بعد از شهادت و ترسی و حزنی و اندوهی از برای ایشان نیست
و اگر گناهی از برای ایشان باقی مانده بود بعد از شهادت ترسی از عذاب
و حزنی و اندوهی داشتند و حال آنکه خداوند عالم جل شانه خبر
از حالت ایشان داده و فرموده البته گمان مکنید که ایشان بعد از شهادت
مرده گانند بلکه زنده گانند نزد پروردگار خود مرزوقند و خوش

و ترسی

و ترسی از عذاب و اندوهی و حزنی از برای ایشان نیست و گمان ندارم
که در میان علمای اثنی عشری احدی یافت شود که انکاری از این مطلب
داشته باشد که شهید در رکاب معصوم علیه السلام را بعد از شهادت
گناهی باقی باشد و از نامه اعمال و جمیع گناهان او محو نشود و اگر چه
در جمیع مدت عمر خود در گناه باشد و عمل نیک او منحصر باشد بهمین
ایمان آوردن بمعصوم و شهید شدن در رکاب او پس جمیع معصیتهای
او و جمیع کفر و نفاق او بعد از شهادت او در رکاب معصوم علیه السلام
از نامه اعمال او محو شده و در نامه اعمال کشندگان او ثبت شود و البته
نباید گمان کرد که او مرده است بلکه باید یقین داشت که زنده و مرزوق
است نزد خداوند عالم جل شانه و هیچ خوف و ترسی از عذاب بلکه
اندوهی از احتمال عذاب از برای او نیست و گمان نمیکنم و از احدی
از علمای اثنی عشری بلکه هیچ کتابی انکاری از این مطلب نقل شده پس
وهب بن عبد الله که در جمیع عمر خود نصرانی بود و در بین راه بشرف
اسلام مشرف شد و در رکاب حضرت سید الشهدا علیه السلام شهید شد
هیچ گناهی بعد از شهادت از برای او باقی نماند و همچنین حر بن یزید

که سرا ه برآنحضرت علیه السلام گرفت و در بین جنگ ملحق شد بآنحضرت
و بجز شهادت در رکاب و تهلیه از برای او نبود که عبادتی دیگر بجا
آورد و عبادتی دیگر از برای او نبود و بعد از شهادت جمیع گناهان
او از نامه عمل او محو شد و آیه شریفه لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا تا آخر در حق او صادق بود و این مطلب در صریح آیات
قرآنی است مثل آیه شریفه فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ
حُسْنُ الثَّوَابِ و هر کس در این مطلب شکی داشته باشد از بی خبری و بی بصیرتی
است در دین و مذهب و مسلم است در میان اهل اسلام که اسلام
میپوشاند جمیع گناهانی که کافر در حین کفر بعمل آورده پس بمحض اسلام
آوردن جمیع گناهان او از نامه عمل او محو میشود پس اگر چنین شخصی
بعد از اسلام شهید هم شده در رکاب معصوم علیه السلام البته گناهی از برای
او باقی نخواهد ماند بلکه اگر کسی به بصیرتی از حال سایر پیغمبران داشته
باشد میداند که معامله ایشان با مردم برهمین نسق بوده که چون کسی

اقرار بر نبوت ایشان میکرد او را از امت خود محسوب میداشتند و هیچ حدی
را در گناهان سابق او براو وارد نمیآوردند سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا پس چون مذکور این مطلب
شد و دانستی که باتفاق علمای شیعه شهیدان در رکاب معصوم
پاک از گناهان و گناه ایشان از نامه عمل ایشان محو شده و در نامه
اعمال قاتل ایشان ثبت شده پس متذکر باش و غافل مباش که محو گناه
مخصوص همان شهیدان حاضر در حضور معصوم علیه السلام نیست بلکه
هر کس در زمان او باشد و حالتش چنین باشد که اگر در حضور معصوم
علیه السلام بود در بنای جهاد میشد جهاد میکرد و میکشت و کشته می
شد گناه او هم از نامه عمل او محو شده در نامه اعمال اهل باطل ثبت
میشود و چون این مطلب خفائی دارد و بسیاری از آن غافلند
مناسب است که عنوانی جداگانه ذکر شود تا غافلان متذکر شوند ان شاء الله

الروضة الثانیة عشر

فی ذکر الآیات و الاخبار الدالة علی ان اجر من اراد المهاجرة
الی المعصوم علیه السلام و ثواب بر ورود حضرت و منعه مانع کاجر المهاجر

وثوابهم ودرجاتهم من غير فرق **قال** تعالى ومن يخرج من بيته
مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله
وقال ان يعلم الله في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا مما اخذ منكم وقال
الرضا عليه السلام لريان بن شبيب في حديث طويل يا ابن شبيب ان
سرك ان يكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين عليه
السلام فقل متى ما ذكرته يا ليتني كنت معهم فافوز فوزا عظيما
از این آیات واخبار مستفاد میشود که هر کس حالت او این باشد که اگر
در رکاب آن بزرگوار علیه السلام حاضر بود خود را فدا میکرد ومثل شهدا
کربلا در رکاب آن بزرگوار علیه السلام شهید میشد چنین کسی مثل شهدای
کربلا شهید محشور خواهد شد وثواب او مثل ثواب شهدای کربلا است
پس متذکر باش وغافل مباش که شهدای کربلا جمیع گناهان ایشان
آمرزیده بود وهمان شهادت ایشان کفاره گناهان ایشان بود وبعد
از شهادت هیچ گناهی از برای ایشان باقی نخواهد بود خواه گناه صغیره و
خواه گناه کبیره خواه گناهان کم خواه گناهان زیاد **پس** بدان ومتذکر
باش وغافل مباش که هر کس که حالت او این باشد که اگر در رکاب او

بود شهید میشد آمرزیده است خواه صغیره باشد یا کبیره خواه اندک
باشد یا بسیار چرا که شهادت در رکاب آن بزرگوار علیه السلام کفاره جمیع
گناهان است **واگر** از برای کسی مانعی هم رسید که بطور ظاهر نتوانست در
خدمت آن بزرگوار علیه السلام باشد تقصیری از برای او نیست چرا که
مانع او را منع کرده ومنع مانع فعل مانع است نه فعل آن شخص که اگر
مانع منع او را نکرده بود شهید میشد واز این باب است که در روایات
بسیار وارد شده که گریه کردن بر آن بزرگوار علیه السلام جمیع گناهان
صغیره وکبیره واندک وبسیار را اگر چه به بسیاری کف دریاها باشد
چنانکه در کتاب **بحار الانوار** وسایر کتب علمای ابرار روایات
بی شمار که معنی آنها از حد تواتر تجاوز کرده وارد شده چنانکه
فرموده اند من بكى على الحسين او ابكى او تباكى وجبت له الجنة یعنی
هر کس گریه کند در مصیبت آن بزرگوار یا کسی را بگریاند یا خود را
شبیه بگریه کنندگان بدارد واجب میشود از برای او بهشت ومعنی
اینکه واجب میشود از برای او بهشت اینست که بعد از گریه خداوند
عالم جل شانه نخواهد گذاشت که در داخل کردن او به بهشت مانعی شود

نخواهد شد که او را منع کند از دخول بهشت یعنی وجوب بهشت این
است که مانع و بدلی در آن بوجود نیاید **و در بحار الانوار**
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس در نزد او مذکور شود
حسین علیه السلام پس بیرون آید از چشم او بقدر بال مگسی اشک ثواب او
بر خدا است عز و جل و راضی نخواهد شد از برای او بچیزی مگر بهشت و از
همان حضرت **روایت** کرده که فرمودند کسی که مذکور شویم در نزد او
و جاری شود از چشمهای او اشک اگر چه بقدر بال مگس باشد میآمرزد خدای
عز و جل گناهان او را اگر چه مثل کف دریاها باشد و در نسبای و از همان
بزرگوار علیه السلام روایت کرده که فرمودند از برای هر عبادتی ثوابی معین
است که آن ثواب معین و اندازه دارد مگر اشکی که در مصیبت ما جاری
شود که ثواب آن اندازه ندارد و بی نهایت است **پس** متذکر باش که
هر عملی چون ثواب معینی دارد درجه معینی را بلند میکند یا کفاره گناه
معینی میشود مثل آنکه طعام دادن بده مسکین کفاره مخالفت قسم می
شود و طعام دادن بشصت مسکین کفاره قتل خطا و افطار روزه میشود
و کفاره جمیع گناهان نمیشود اما عملی که ثواب آن بی اندازه و بی نهایت

از عملی بی نهایت درجات را بلند میکند و کفاره جمیع گناهان واقع می
شود و تعجب مکن از اینکه یک عمل چگونه کفاره جمیع گناهان میشود و متذکر
باش و غافل مباش که یک گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله جمیع کفرهای چندین ساله
و اعمال ناشایسته زمانهای گذشته محو میشود و این کلمه طیبه کفاره
جمیع کفرهای چندین ساله است و ضرورت دین اسلام بلکه ضرورت
ادیان جمیع پیغمبران علیهم السلام بر این مطلب قائم است **و همچنین**
بسبب استغفار که محو میشود جمیع گناهان چنانکه فرموده اند لا کبیرة مع
الاستغفار و این مطلب هم از ضروریات مذهب که شمرده ضرورت اسلام
و سایر ادیان پیغمبران علیهم السلام بر آن قائم است و همچنین شهادت
در رکاب معصوم علیه السلام یک عمل است و کفاره جمیع گناهان است پس
متذکر باش و غافل مباش که هر کس حالش این باشد که اگر در رکاب
ظفر انتساب معصوم علیه السلام واقع شود نصرت نماید آن حضرت را و روگردان
نشود از جهاد کردن در رکاب آنچنان کسی ناصر و معین و مجاهد فی سبیل
الله و شهید محشور و محسوب است اگر چه موانع چند از برای او باشد

و بعضی شهادت ظاهر نرسد مثل آنکه معصوم چنان نکند یا معصوم
مثل این زمانها غایب باشد عجل الله فرجه **پس** مبادا که باشی و غافل
مباش که خداوند عالم جل شانه بمقتضای رحمتی که آنرا مخصوص مؤمنین
قرار داده اینست که بر نیت صادق خالص ثواب بدهد و بواسطه
نیت بد عذاب نمیکند اگرچه از برای نیت کسی موانع چند پیدا شود
که نتواند بمقتضای نیت خود عمل کند چنانکه **در اخبار** ائمه اطهار
سلام الله علیهم وارد شده که چون مؤمنی ناخوش و بیمار شود و در حال
ناخوشی نتواند عبادتی چند که در حال صحت میکرد بجا آورد خداوند
عالم جل شانه ثواب آن اعمال و عبادات را در نامه اعمال او بنویسد
بطوری که گویا صحیح بوده و آن عبادات را بجا آورده **و وارد شده**
که چون کافری ناخوش شود و در حال ناخوشی نتواند عمل بمقتضای
کفر خود کند چنانکه در حال صحت بمقتضای کفر خود میکرد خداوند
عالم جل شانه در نامه اعمال او بنویسد بطوری که در حال صحت از برای
او مینوشت بجهة اعمالی که بمقتضای کفر خود میکرد و همچنین در اخبار ائمه
آل اطهار سلام الله علیهم وارد شده که شخصی از معصوم علیه السلام

پرسید که کفار در این دار دنیا در زمانی معین معصیت میکنند
خدا را و مقتضای عدل خداوندی اینست که زمان عذاب ایشان هم
باندازه زمان معصیت ایشان باشد نه زیاده بر آن پس چرا باید
عذاب ایشان عذاب دائمی باشد و پایانی نداشته باشد **و همچنین**
مؤمنین در دار دنیا در زمان معینی عبادت میکنند و زمان ثواب
ایشان باید بقدر زمان عبادت ایشان باشد پس بچه چیز مستحق
شدند که در آخرت نعمت و ثواب ایشان دائم باشد و انقطاعی از برای
نعیم ایشان نباشد **در جواب** فرمودند بنیاتهم خلدوا که حاصل معنی
اینست که بسبب نیتهای خود مخلد شدند یعنی چون کفار نیتشان اینست که
همیشه بمقتضای کفر خود عمل کنند مستوجب این شدند که همیشه در عذاب
باشند اگرچه در دار دنیا مدتی معین زنده بوده اند و چون مؤمنین
نیتشان اینست که همیشه بمقتضای ایمان خود عمل کنند مستحق این شدند که در آخرت همیشه متنعم باشند اگرچه در دار دنیا
مدت معینی زنده بوده اند **پس** مبادا که باشی غافل مباش که خداوند
عالم جل شانه فضل نیتها ایشان را اصل همه عبادات قرار داده چنانکه
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول و رسیده که فرموده انما الاعمال

بالنیات و بعضی این حدیث متواتر شریف را داخل ضروریات دین
اسلام است بلکه داخل ضروریات دین سایر پیغمبران علیهم السلام
است که هیچ عبادتی بدون نیت صحیح نیست اگرچه صورت و دستها را
بطور وضو بشوید و نیت وضو نداشته باشد وضو نساخته اگرچه صورت
و دستها را بطور وضو بشوید و اگر کسی در آب فرو رود و نیت غسل نداشته
باشد غسل نکرده اگرچه مثل غسل کننده در آب فرو رود و اگر کسی تمام
نماز گذاران بایستد و تکبیر بگوید و حمد و سوره بخواند و رکوع کند و ذکر
رکوع بخواند و سر از رکوع بردارد و ذکر کند و بسجود رود و ذکر سجود کند
و سر بردارد و تکبیر گوید و باز بسجود رود و ذکر سجود کند و همچنین تمام
نماز گذار نماز را باتمام برساند و تشهد بخواند و سلام بگوید و نیت
امتثال امر الهی و تقرب باو را نداشته باشد نماز نکرده اگرچه صورت نماز
را اظهار کرده و جمیع علمای اسلام میگویند که نماز نکرده یا نماز او
صحیح نیست و همچنین است امر در تمام عبادات قربة الی الله و امتثال
امر الهی اصل آنها است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله مگر مانی که حکم الهی آنرا
در نیتها و قصدهای مردم در این دار دنیا جاری کند مثل آنکه در آخر

جاری میکند اگر جزای اعمال در این دنیا بعمل نیامده باشد چنانکه در اخبار
وارد شده که حضرت قائم آل محمد علیهم السلام ظهور کند و بخونخواهی
حضرت سید الشهدا علیه السلام برمیخیزد پس راوی از معصوم علیه السلام
میپرسد که چگونه بخونخواهی برمیخیزد و حال آنکه قاتلان سید
الشهدا علیه السلام در دنیا نیستند که از آنها خونخواهی کند و آنها را در
عوض قصاص کند و آنها را بکشد در جواب میفرمایند که از اولاد آنها
که در دنیا هستند قصاص میکند و آنها را میکشد راوی عرض میکند
که برای اولاد آنها چه گناهی است و لا تزر وازرة وزر اخری و آن اولاد
که قاتل حضرت سید الشهدا علیه السلام نیستند در جواب میفرمایند که اگر
کسی را در مشرق بکشند و شخصی در مغرب راضی بکشته شدن او باشد
آن شخص شریک است در خون آن شخص کشته شده اگرچه خود او مباشر قتل
نشده باشد و لکن چون راضی است بقتل او در حقیقت کشنده و قاتل
او است چرا که چون راضی است بقتل او اگر خودش هم دستی برا او داشت
و میتوانست او را میکشت و حال که نکشته مانعی برای او بوده که نکشته
و منع مانع فعل مانع است در دخول نمودن آن شخصی که راضی بفعل شخصی است

پس این راضی در حقیقت کشنده او است مانند آنکه افعی زهر در کام مردم
و کشنده است اگرچه مانعی داشته باشد دیگری و مانند آنکه دزدی را
در غل و زنجیر کنند که در حال گرفتاری نتواند دزدی کند این است که
او دزد نیست و لکن در حال مغلول بودن نتوانسته دزدی کند و در حقیقت
بالفعل دزد است و بنا بود دزدی کند **همچنین** است حال کسی که
در مشرق راضی است بقتل شخصی که در مغرب مقتول گشته که در حقیقت
قاتل او است بالفعل برضای خود اگرچه بعد ما بین مشرق و مغرب مانع بود
که خود او مباشر قتل شود و اگر حکم این مطلب در این زمانها جاری نیست و
قصاص از جانب نمیکنند و راضی بقتل کسی را نمیکشند این است که در دوره تقیه
و دار خوف و در زمان ظهور امام علیه السلام جاری نکنند **پس** متذکر باش
و غافل مباش امام زمان عجل الله تعالی فرجه این حکم را جاری میکند و
هر کس که راضی است بقتل سید الشهدا علیه السلام میکشد و بخونخواهی
آن بزرگوار علیه السلام بر میخیزند و اولاد قاتلان سید الشهدا علیه السلام را
و هر کس بقتل او راضی است میکشند پس متذکر باش و غافل مباش که
گمان نکنی این مطلب دیگر چیزی است که صحت و سقم آن معلوم نیست بلکه

متذکر باش که این مطلب در زیارت عاشورا که زیارتی است که از صدر
اسلام تا بحال در میان اهل ایمان متداول بوده و هست و علمای
ابرار و حکمای اخیار و سایر دوستان و شیعیان آن بزرگوار از خواص
و عوام در هر سال بلکه بنای علی الدوام مداومت بخواندن این
زیارت کرده و میکنند و فقره که دال بر این مطلب است بطور صراحت
این است که میفرماید لَقَدْ عَظُمَ مُصابی بِکَ فَاَسْئَلُ اللهَ الَّذی اَکْرَمَ
مَقامَکَ وَ اَکْرَمَنی بِکَ اَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ اِمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ
اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ **و فقره** دیگر این است که اَنْ
یُبَلِّغَنِی الْمَقامَ الْمَحْمُودَ الَّذی لَکُمْ عِنْدَ اللهِ وَ اَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثاری
مَعَ اِمامٍ مَهْدِیٍّ ظاهِرٍ ناطِقٍ مِنْکُمْ یعنی همانا بتحقیق که گران
و بزرگ گشته مصیبت من بواسطه شهادت تو ای مولای من پس مسئلت
میکنم از خدائی که اکرام کرده مرا بواسطه تو اینکه روزی و نصیب
کند مرا طلب کردن خون تو را که خونخواهی کنم همراه امام منصور
از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و مسئلت میکنم از او اینکه
برساند مرا بمقام محمود یکه از برای شما است در نزد خدا و اینکه

روزی و نصیب کند خونخواهی خود را همراه امام مهدی ظاهر ناطق
از شما پس فقره **اول** که صریح است که امام منصور از اهل بیت محمد
صلی الله علیه و آله بخونخواهی حضرت سید الشهدا علیه السلام بر میخیزد
و شیعیان او در رکاب ظفر انتساب او بخونخواهی حضرت سید الشهدا
علیه الاف التحیة و الثناء بر میخیزند **و از** فقره دوم معلوم میشود که بغیر از
خونخواهی حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثناء خونخواهی
خود شیعیان هم در میان است و برای هر یک از شیعیان که در رکاب
ظفر انتساب او عجل الله فرجه هستند کسی از آباء و اجداد و اقرباء
او را که اهل باطل ناحق بکشتن او هستند از آنها تقاص کند مثل آنکه
اولاد شهید اول و شهید ثانی از اولاد کشندگان ایشان که راضی
بقتل ایشان هستند آنها را خواهند کشت ان شاء الله **و دیگر** آنکه
صد نفر یا هزار نفر یا بیشتر راضی بقتل مؤمن مظلومی باشند جمیع آنها
بتیغ بیدریغ و شمشیرهای آتشبار بجودت ذو الفقار بدار البوار قرار
گیرند و هیچ اسرافی در قتل آنها نشده چرا که همه اصحاب امام عجل الله
فرجه منصورند از جانب خداوند عالم جل شانه چنانکه خود آن

بزرگوار عجل الله منصور است و آیه شریفه من قتل مظلوما فقد
جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا در شان
آن بزرگوار است علیه السلام و ظاهر آن نهی اسراف است در این و باطن آن
نفی اسراف است از برای امام زمان عجل الله فرجه **پس** از این بیان محکم
بنیان متذکر شو و غافل مباش مثل غافلان که بواسطه شهادت
سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثناء جمیع مؤمنین از اولین و آخرین
شهید شده اند در راه خدا چرا که حالت جمیع ایشان اینست که اگر
در رکاب ظفر انتساب آن بزرگوار بودند در رکاب و جهاد میکردند
و جان خود را نثار آن جان جهان مینمودند پس بشهادت او شهید
محسوب خواهند شد و هر کس اینحالت را داشته باشد که جان خود را
اگر بتواند نثار آن جان جهان کند چنین کسی مؤمن خواهد بود و لکن
حالت جمیع مؤمنین از اولین و آخرین اینست اگر مانعی از خارج
برای ایشان نباشد جان خود را نثار آن بزرگوار علیه السلام کنند تا
اگر مانعی از برای ایشان باشد تقصیری بر ایشان نیست مثل آنکه
زمان مؤمنین اولین از آدم گرفته تا خاتم صلی الله علیه و آله و سلم

پیش از شهادت آن بزرگوار صلوات الله علیه بود مثل آنکه زمان
مومنین آخرین بعد از شهادت آن بزرگوار علیه السلام است و مع ذلک
جمیع ایشان در روز بازدید آن بزرگوار میخوانند که یا لیتنا کنا معک فنفوز
فوزا عظیما پس همه تمنی کرده اند و تمنا میکنند که کاش با او بودند
و بفوز عظیم فائز میشدند و جانهای خود را نثار آن بزرگوار علیه السلام
میکردند پس متذکر باش و غافل مباش که با بیعت خدا وند عالم جل
شانه از جمیع مومنین از اولین و آخرین خریده است جانها ایشان را
و مالهای ایشان را در عوض بهشت خود را بهمه ایشان کرامت فرموده
چنانکه فرموده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم
بان لهم الجنة پس متذکر باش و غافل مباش که خدا وند عالم جل شانه
قرار داده است بهشت خود را در عوض جانها و مالهای مردم و تا کسی
جان و مال خود را در راه خدا ندهد و در راه او نکشد و کشته نشود
بهشت از برای او نخواهد بود از عذاب آخرت و اگر همه مومنین بطور
ظاهر کشته میشدند در همان طبقه اول در زمان آدم منقرض میشدند
و لکن از تدبیر محکم الهی ابطو منعقد شد که حضرت سید الشهدا علیه

السلام فی التحیة و الثناء بعوض جمیع مومنین از اولین و آخرین این کار را
بانجام برساند و جان و مال خود را بفروشد بخدا در عوض جان و مال
جمیع مومنین و خلق کند عوض ایشان و جمعی را بکشد عوض ایشان و
کشته شود در عوض ایشان و از ایشان همین را خواست که از روی صدق
تمنا کنند که کاش با او بودند و کشته میشدند و بهمین تمنا شهید محسوب
شوند در خون خود غلطیده مانند شهدای دشت کربلا پس متذکر
باش و غافل مباش که چون مومنین از اولین و آخرین از برای آن بزرگوار
علیه السلام گریه و زاری و نوحه و فریاد نمایند و آرزو و تمنا کنند که کاش
با او بودند و بفوز شهادت فائز میشدند در حقیقت در عالم محشر
محسوب شوند بجای شهادت و فدای ایشان و عوض ایشان آن جان
جهان واقع شد و از اینست تفسیر آیه شریفه و فدیناه بذبح
عظیم در باطن حقیقت امر واقع در شان آن بزرگوار علیه السلام
و بره را بعوض اسمعیل بکشد ذبح عظیم نیست اما ذبح عظیم
حضرت سید الشهدا علیه السلام است که بعوض اسمعیل و بعوض جمیع
پیغمبران و جمیع مومنین واقع شده بشهادت آن بزرگوار علیه السلام همه

پیغمبران و همه مومنان شهید شده اند و از اینست که **در احادیث**
وارد شده که مومنین اگرچه در رختخواب و بستر خود بمیرند شهید در
راه خدا مرده اند که در روز قیامت بخون خود آغشته محشور خواهند شد
مثل شهدای دشت کربلا **وازین مطلب** در مکاشفات یوحنا
که یکی از پیروان عیسی و حواریان است و آیه‌ها بعد از برای او
کشف شده موجود است که میگوید دیدم در عالم مکاشفات که بره
مذبوح را آوردند و بر تخت پروردگار گذاشتند و احکام خلایق
با بره مذبوح بود و بر اطراف تخت جماعتی ایستاده بودند و در پایین
تخت جماعتی بیشمار بودند که جامه‌ها و لباسهای ایشان بخون بره سرخ
شده بود و ایشان اهل نجات بودند که بواسطه خون بره نجات یافته بودند
و بعضی از نصاری چنین گمان کرده اند که مراد از بره مذبوح حضرت
عیسی علیه السلام است که او بجهة خلاص خلق جان خود را فدای ایشان
کرده و کفاره گناه جمیع گناهکاران واقع شده و این گمان بعقیده خود
نصاری صحیح نیست چرا که بعقیده خود ایشان عیسی را بدار کشیدند
و بعد از صدمه‌ها خردل را با سرکه آمیخته و بلند کردند تا آنکه نزدیک

بدهن حضرت عیسی رسید پس استشمام بوی سرکه و خردل را نمود جان
از بدنش بیرون شد و بعقیده خود ایشان عیسی علیه السلام را سر نبریدند
و او را ذبح نکردند نهایت بعقیده ایشان از صدمه‌ها و اذیت مرد و
مذبوح نگشت **و قطع نظر** از آیه شریفه ما صلبوه و ما قتلوه
و لکن شبه لهم در مذبوح نبودن او شکی نیست و محل اتفاق
نصاری و مسلمین است که او مذبوح نبود **اما مذبوح** که مانند
گوسفند سر او را بریدند و از قفا بریدند و از بدن جدا کردند حضرت
سید الشهدا علیه الاف التحیه و الثنا بود که در عالم مکاشفات
یوحنا مشاهده کرده و او است بره سر بریده مذبوح از قفا و او است
کفاره گناه جمیع گناهکاران و نقصان ناقصان که جمیع پیغمبران
و اوصیا پیغمبران علیهم السلام و جمیع مومنان و تابعان ایشان و
جمیع گناهکاران بواسطه تمنای آنکه کاش با او بودند و بفوز شهادت
فائز بودند همگی شهید محشور میشوند و لباسهای ایشان بخون بره
مذبوح آغشته و سرخ شده و مراد از تخت پروردگار عرش الهی
که گوشواره و زینت آن حضرت سید الشهدا و برادر با جان برابرش

حضرت امام حسن علیه السلام است والرحمن علی العرش استوی و علی
الملک استولی و ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی
المؤمن وقلب المؤمن عرش الرحمن و کسی که در راه او کشته شود خود او
گفته که من دیه او هستم پس خداوند عالم جل شانه مستولی است بر
قلب آن بنده مذبوح در راه او و حکمهای الهی درباره خلق از زبان
آن بنده مذبوح جاری میشود و خون او میشوید از جمیع نقصان گناه
ایشانرا و پس از آنکه آغشته بخون او شدند بتمنای آنکه کاش با او
بودند لباسهای ایشان سفید خواهد شد چنانکه یوحنا گفته
که بعد از آنکه لباسهای ایشان سرخ شد بخون بره سفید شده و نجات
از برای همگی حاصل شد پس یا بن [illegible] عیسی هم شهید شده و مطلب نصاری
هم بعمل آمد ولکن اختصاص باو ندارد و موسی هم بشهادت
آن بزرگوار علیه السلام شهید شده و از آدم گرفته تا خاتم صلی الله علیه
واله تا روز قیامت تمام نیکان و مؤمنان بتمنای آنکه کاش با او بودند
شهید شده بودند و خون بهای آن بزرگوار علیه السلام اینست که همگی را
بفوز شهادت فائز کرده و تعجب مکن که خون یکنفر چگونه شستشو

میکند جمیع نقصانها را و جمیع اعراض و ادناس گناهانرا از جمیع مؤمنین
اولین و آخرین چرا که اگر فکر کنی و غافل نباشی میدانی که خون حضرت
سید الشهداء علیه السلام از اکسیر کمتر نیست و حال آنکه چون
اکسیر را طرح کنند بر فلزی آن فلز را از درجه نقصان بحد کمال
رساند و آنرا طلای خالص کند و اگر اوساخ و اعراض او سایر جسمها
را دارد ازاله آن اوساخ و اعراض نماید و اگر کسی اکسیر را ندیده
و عمل آنرا نفهمیده پنیرمایه را دیده و تأثیر آنرا فهمیده که چگونه بیک
مثقال از آن صد من شیر را پنیر میکند و ظاهر و باطن شیر را تغییر
میدهد و خاصیت آنرا غیر از خاصیت شیر میکند و همچنین همین
شیر خونی است سرخ رنگ و طبع و خاصیت آن غیر از شیر است پس
چون بپستان آمد مانند خمیرمایه است رنگ سرخ آن مبدل
بسفید شود و طبع و خاصیت آن برگردد و بطبع و خاصیت شیر در آید
و احکام خون در تمام شرایع باطل است چنانکه در شرع اسلام
نجاست و حرمت است و چون شیر شد حلال و طیب و طاهر است اینها
همه از تأثیر اکسیر و خمیرمایه و پنیرمایه است که ناقص را کامل میکند

و نجس را طیب طاهر میکند و حرام را حلال میکند پس متذکر باش
و غافل مباش که از همین باب است که کلمهٔ شهادت کافر نجس خبیث
مستوجب جهنم را مؤمن طیب طاهر میکند و مستحق بهشت جاوید
میگرداند پس متذکر باش و غافل مباش که کفر از معصیت بدتر است
و کلمهٔ شهادت چگونه کفر را زایل میکند و جهنم را مبدل ببهشت
میگرداند پس چگونه دوستی اهل بیت رسالت علیهم السلام و متأثر و
بودن برای ایشان و محزون بودن بحزن ایشان و گریان شدن در
مصیبت ایشان علیهم السلام گناهان که سنگینی آن از کفر بیشتر نیست و قبیح‌تر
از آن نیست زایل نمیکند پس متذکر باش و غافل مباش که اشکی
که در مصیبت ایشان علیهم السلام ریخته شود اگرچه در کمی بقدر بال پشه
باشد گناهان بزرگ را زایل میکند اگرچه در بزرگی بقدر کف دریاها
باشد که والله اگر قطره از آن اشک در جهنم بریزند تمام آتش
جهنم را خاموش کند چنانکه در اخبار بسیار از ائمه اطهار
علیهم السلام رسیده از برای روشنی چشم دوستان احبای ایشان
والله کسی که در این مطلب یقین ندارد یقین به بزرگی ایشان علیهم السلام

در نزد خداوند عالم جل شانه ندارد و اما کسی که میداند ایشان
اول خلقند نزد خداوند عالم جل شانه و میداند که خلق همه از
ایشان را خداوند عالم جل شانه خلق نکرده و خلق نخواهد کرد و میداند
که خداوند عالم جل شانه ایشان را شفیع گناهکاران قرار داده و محبت
ایشان را اکسیر اعظم حقیقی با تأثیر قرار داده تعجب نکند که حزن
و اندوه در مصیبت ایشان علیهم السلام کفاره گناهان بزرگ است و
عبادت خالص بی ریا و سمعه است که خداوند عالم جل شانه عبادت ترا
باین خالصی بیامرزد و الا لله الدین الخالص همین محبت این بزرگواران
علیهم السلام است که دل دوستان ایشان بدون ریا و سمعه و بدون
چیزی غیر از وجود مبارک ایشان در شادی ایشان شاد و در اندوه
ایشان غمناک است چنانکه فرموده اند نفس المهموم لظلمنا
تسبیح و همه لنا عبادة یعنی نفس کشیدن کسی که اندوهناک است
بجهت ظلمی که بر ما واقع شده تسبیح خداوند عالم جل شانه است
و حزن و اندوه او از برای ما عبادت حضرت احدیت خداوند جل شانه جل جلاله است
خصوص اگر خالص و بی ریا باشد که اگر دل از معرکه دافع تو جان فدا

میکرد و از روی حقیقت بزبان و دل بگوید یا لیتنی کنت معهم فافوز
فوزا عظیما که شهید است و شهید را گناهی نیست اگرچه بنفس حزن و
اندوه و گریه و زاری در مصیبت ایشان نفع میکند بلا ایشان بود لذا
و برکتها از برای شخص حاصل میشود ولکن نجات اخروی و ایمنی از
عذاب اخروی در این است که از روی صدق و از روی قلب حالت مومن
این باشد که اگر در آن معرکه واقع میشد خود را [illegible] میکرد و آرزو
و تمنا کند که کاش در آنجا بود و بشهادت فائز میشد باری
در اینکه حالت مومنین واقع چنین است شکی نیست و همه انبیا و
رسل و انزال کتب و سعی پیغمبران و مصیبتهای ائمه طاهرین سلام الله
علیهم اجمعین از برای مومنین حقیقی است و ایشان به برکت سید
الشهدا علیه آلاف التحیة و الثنا نجات یافته اند و نقصان ایشان
ببرکت او رفع شده و معصیت ایشان آمرزیده شد اما کسانی که
حالت ایشان این نیست که اگر با آن بزرگوار علیه السلام بودند جان نثار
کنند بمقتضای آیه کریمه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر باعمال ناشایست
خود گرفتار خواهند بود فرقه که در جنت هستند بواسطه سید الشهدا علیه السلام

داخل شده اند و فرقه که در سعیر هستند از کسانی هستند که اگر
در دشت کربلا هم بودند یاری او را نمیکردند مثل همان کسانی که
بودند و نصرت نکردند چنانکه روایت شده که آن بزرگوار
علیه السلام در شب عاشورا فرمودند که این جماعت با من جنگ
دارند و فردا مرا خواهند کشت و هر کس با من باشد او را هم خواهند
کشت پس هر کس میخواهد فردا کشته نشود تا ظلمت شب عالم را فرا گیرد
برود بعد از انصراف ایشان جمع بسیاری دسته دسته فرار کردند و از
دور آن بزرگوار پاشیدند و او را با همان نفر قلیله واگذاردند و
چون اطفال و زنان و ضعیفان شنیدند که آن بی وفاها میروند تمام
چون مرغ [illegible] بودند و مانند درخت بید که از باد صرصر خود داری ندارد
ما الله خود نبودند پس حال لشکری چنین باشد حکم او حکم همان جماعت
خواهد بود و لعن الله امة قتلتك و لعن الله امة ظلمتك و لعن
الله امة خذلتك و لعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به
و این فقرات در زیارات آن بزرگوار علیه السلام بسیار وارد شده پس
معلوم گردید که لعنت بر غیر کفار و منافقین جایز نیست و ان الله لعن

الکافرین و هر کس در بیان احادیث لعن او شده داخل کفار است

وان الله جامع الکافرین والمنافقین فی جهنم جمیعا **باری** پس

مطلبی دیگر را هم ذکر شده و مناسبت دارد اینجا ذکر کنیم پس متذکر

باش و غافل مباش که ثواب و اجر الهی در ماتم و حزن و اندوه در مصیبت

ایشان علیهم السلم بی‌نهایت بیشتر است از ثواب و اجر الهی در فرح و سرور

و انبساط در شنیدن ذکر فضایل ایشان علیهم السلم با اینکه در اخبار

دنیا که معنی آنها از حد تواتر گذشته **وارد** شده که هر گوشی که

فضایل حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین را بشنود آتش جهنم

بر او حرام میشود و بهشت از برای او واجب می شود و هر چشمی که فضایل

او را ببیند آتش جهنم بر او حرام میشود و بهشت از برای او واجب میشود

و هر دستی که فضایل او را بنویسد آتش جهنم بر او حرام میشود

و بهشت از برای او واجب میگردد **پس** متذکر باش و غافل مباش که

در ذکر فضایل ایشان علیهم السلم نعم و سرور و انبساط حاصل میشود

از برای دوستان ایشان و در ذکر مصائب ایشان علیهم السلم ماتم و

حزن و اندوه حاصل میشود و با آنکه از شنیدن آنها دوستان

مریض و ناخوش شوند و با آنکه طاقت شنیدن بعضی از مصائب

عظیمه را نیاورند و غش کنند و بمیرند **پس متذکر** باش که خداوند

در نزد قلب منکسر است چنانکه وارد شده که پیغمبری پرسید از خدا

عالم جل شانه که تو را در کجا بیابم وحی آمد که مرا در نزد قلب منکسر

و دل شکسته بیاب و چنانکه **شخصی** از حضرت صادق علیه السلم پرسید

که اصحاب شما افضل و بهترند یا اصحاب حضرت قائم عجل الله فرجه

فرمودند شما افضلید از اصحاب قائم عجل الله فرجه چرا که شما در محنت

و اندوه و ترس از دشمن و غلبه ایشان و تقیه از ایشان حفظ می کنید

دین خدا را و اصحاب قائم عجل الله فرجه در سرور و انبساط و غلبه بر

دشمن و تسلط بر ایشان دین خدا را حفظ میکنند **پس راوی** عرض کرد که

اگر امر باین طوری است که میفرمائید پس چرا بنا داشته باشیم ما که ادراک

و تمنای ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه بکنیم و حال آنکه خودمان

بهتریم از اصحاب او فرمودند با اینکه افضلید باید تمنای ظهور او را

بکنید آیا دوست نمیدارید که اهل حق مستولی باشند و مسلط باشند

و اهل باطل خوار و ذلیل و مغلوب باشند **باری** پس متذکر باش

وغافل مباش که گمان کنند که مصائب ایشان علیهم السلام از خود گذشتن
است و تمنای فنا و جان باختن است در راه خدای عزوجل و در ذکر
فضایل تصریح تقوی وخودداری است و فضل الله المجاهدین علی
القاعدین اجراً عظیماً وکلاً وعد الله الحسنی و در حقیقت مصیبت
ایشان علیهما السلام اعظم فضایل و اکبر آنها است چرا اگر شخص با قدرت بر
غلبه بر اعادی خود صبر کند تا اعادی غالب شوند و او را بکشند و مال او را
غارت کنند و عیال و اطفال او را اسیر و دستگیر کنند و او هیچ نفس نکشد
وحال آنکه بمحض اراده بتواند همه را نیست و نابود کند چنین امری
از اعظم فضایل خواهد بود و اگر کسی شک در قدرت او داشته باشد
اگر مسلم است نمیتواند شک کند در استجابت دعای او مگر آنکه در باطن
مسلمان نباشد اگرچه در میان مسلمانان تولد کرده باشد چرا اگر سید
شباب اهل جنت اگر مستجاب الدعوه نیست چگونه سید و آقای اهل
بهشت شده و اهل بهشت همه خادم و نوکر و فرمان بردار او شده بغیر از
جد بزرگوار و پدر عالی مقدار و برادر دیگر برابر او صلوات الله علیهم
اجمعین و باقی اهل بهشت جمیعاً مطیع و منقاد او شده و مطاع و آقا

و سید و فرمانفرمای آنها است و گمان مکن که او سید جوانان
بهشت است یعنی پیرهائی که در بهشت هستند او سید آنها نیست چون
متذکر باش که سید جوانان بهشت گفته اند بجهت آنکه اهل بهشت جمیعاً
جوانان هستند و پیر در بهشت نیست و همگی بسن سی و سه سالگی میباشند
و در اخبار بسیار این مطلب رسیده بلکه بر جمیع شیعه اثنی عشری
واضح است که امام علیه السلام مستجاب الدعوه است پس اگر حضرت سید
الشهداء علیه السلام میخواست که نفرین کند که دشمنان او مانند قوم
عاد و ثمود هلاک شوند پیش از آنکه بر او دست یابند نفرین میکرد و
خداوند عالم جل شانه همه را هلاک میکرد و لکن چون میخواست که
کشته شود از برای اینکه مؤمنین اولین و آخرین برای او جزع کنند و
گریه و زاری نمایند و تمنای این نمایند که کاش با او بودند و بفوز
عظیم شهادت فائز بودند تا باین واسطه گناهان ایشان آمرزیده شود و
دیگر گریه و اندوه ایشان کفاره گناه ایشان باشد و این گریه و اندوه
بدون شهادت چنین بزرگواری صورت وقوع نمی یافت پس در واقع
شهادت آن بزرگوار کفاره گناه جمیع گناهکاران است و لکن چون

خداوند عالم ختم کرده که عمل باید از عامل صادر شود تا ثواب برسد چنانکه
فرموده لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری باید مومنین خبر
شوند از شهادت ما و تمنا کنند که کاش با او بودند و همه باشند در مصیبت
او و گریه و زاری و نوحه و بیقراری نمایند در مصیبت او تا عملی از خود ایشان
صادر شود و بسعی و عمل خود بثوابهای عظیم شهادت فائز گردند بار الهی
واگر تعجب کنی که چگونه میشود که بکفر کفاره گناه جمیع گناهکاران اولین و
آخرین شود عرض میکنم که مقصود کسانی اند که قابل شفاعت اند و از جمله
کفار و مشرکین و منافقین نیستند و همگی مومنند بخدا و رسول صلی الله
علیه و آله ولکن گناهکارند پس مومنین حال ایشان اینست که اگر در معرکه
حاضر بودند خود را فدای میکردند و بفوز شهادت فائز میشدند یا بودن
در آن معرکه تمنا میکنند که کاش با او بودیم و بفوز شهادت فائز می شدیم
و خداوند عالم جل شانه میداند ما فی الضمیر آنها را و میداند که راست
میگویند بمقتضای وعده که خود او کرده فرموده ان یعلم الله فی قلوبکم
خیرا یوتکم خیرا مما اخذ منکم معامله شهادت را با همه ایشان میکند
و همه را شهید میشمارد و شهید محشور میکند و شهادت را کفاره گناه

ایشان قرار میدهد و گناه ایشان را بپای دشمنان ایشان محسوب میدارد
و انتقام گناه ایشان را از دشمنان ایشان میکشد چنانکه در حکایت
هابیل و قابیل بیان کرده که از قول هابیل گفته لئن بسطت الی یدک
لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین
انی ارید ان تبوء باثمی واثمک فتکون من اصحاب النار وذلک جزاء الظالمین
و ترجمه این شریفه پیش گذشت و اگر بیش از این طالبی که دفع تعجب و شک
خود را بنمائی در روضه آینده تفکر کن تا دفع عجب و شک تو بشود انشاء الله تعالی

الروضة الثالثة عشر

فی اقامة البرهان علی ان شهادته روحی فداه و علیه الاف التحیة والثنا
تکفر المعاصی کلها من العصاة ما لم یکونوا کفارا و لا مشرکین
و لا منافقین عقلا و نقلا لمن جاس خلال الدیار و اخترق
عن مساخط الواحد القهار و ان استکبر من ادبر فقولوا لهم دعوا
من شعر فقد یکفی الایات والاخبار الاثیرة و نتجر فیجد العفو
من المستنیر و مصیدة لها مدعی عنه عند کر فان الذکری تنفع المؤمنین
و ما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یومنون انا لله وانا

إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قال الله تبارك وتعالى النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ
مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ در تفسیر
صافی از کتاب کافی از سلیم بن قیس روایت میکند که شنیدم از عبد الله بن
جعفر طیار که میگوید بودیم نزد معاویه علیه اللعنة من و حسن
و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید پس
در میان من و معاویه سخن و گفتگوئی جاری شد پس گفتم بمعویه
که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که من اولی هستم
بمؤمنین از نفوس خود ایشان پس بعد از من علی بن ابیطالب علیه السلام
برادر من اولی است بمؤمنین از نفسهای ایشان پس چون او شهید شود پس
حسن بن علی علیهما السلام اولی است بمؤمنین از نفوس ایشان پس فرزندم حسین علیه السلام
اولی است بعد از او بمؤمنین از جانهای ایشان پس چون او شهید شود فرزند
او علی بن الحسین اولی است بمؤمنین از جانهای ایشان و زود باشد که
دریابی او را ای علی پس فرزند او محمد بن علی علیهما السلام اولی است بمؤمنین از
جانهای ایشان و زود باشد که تو دریابی او را ای حسین پس تمام کرد ایشانرا تا دوازده

امام نه نفر ایشان از اولاد حسین اند عبد الله بن جعفر طیار گفت که در حضور
معاویه علیه الهاویه شهادت طلبید از حسن و حسین علیهما السلام و عبد الله بن
عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید پس شهادت دادند نزد معاویه
بر صدق کلام من و در معنی اولی میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی است
بمؤمنین در جمیع امور دنیا و آخرت از نفسهای ایشان چرا که مبدا مصلاح دنیا
و آخرت مؤمنین را بخلاف نفسهای ایشان که صلاح خود را نمیدانند در
دنیا و آخرت پس باین سبب مطلق فرموده که او اولی است پس واجب است
بر ایشان که او را صلی الله علیه و آله از خود و جانهای خود دوست تر
دارند و شاهد این مطلب حدیثی است که در تفسیر همین آیه
وارد شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مرا از خود
دوست تر ندارد و از امت من نیست و هر کس مال مرا از مال خود دوست تر
ندارد و بهتر حفظ نکند از امت من نیست و این مطلب که تا یک
پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد امت محبوب تر نباشد از خود شان
داخل ضروریات دین اسلام است بلکه نوع این مطلب داخل ضروریات
تمام ادیان آسمانی است که پیغمبر هر قومی نزد آن قوم محبوب تر بوده

از خویشان و نسبای نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله اقرب خلق
است بسوی خدا و احب خلق و محبوبترین خلق است نزد خدا و همچنین
اوصیا و خلفاء او صلی الله علیه و آله مقربترین خلقند نزد
خدا و محبوبترین خلقند نزد او و نظر بآنکه محبت ایشان بر خلق
واجب کرده و مزد رسالت را محبت ایشان صلی الله علیه و آله قرار داده فرموده
قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی یعنی بگو که سؤال
نمیکنم از شما اجری و طلب نمیکنم از شما مزدی را بر رسالت خود مگر
مودت و محبت و دوستی خویشان خود را و این مطلب را مسلمانی
نمیتواند انکار کند مگر آنکه از اسلام خارج شود و قطع نظر از احادیث
وارده در میان عامه و خاصه که مراد از ذوی القربی ائمه طاهرین علیهم
السلام هستند داخل بدیهیات اهل خبره و سیر و تواریخ است که
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از خویشان پیغمبر صلی الله
علیه و آله و داخل اولوا الارحام پیغمبرند و اولوا الارحام بعضی از ایشان
اولی هستند ببعضی از سایر مؤمنین و مهاجرین بنص قرآن و اولو
الارحام اولی هستند بنص قرآن و باتفاق احادیث عامه و خاصه

ائمه طاهرین علیهم السلام از اولوا الارحام اولی هستند و در سایر
ذوی القربی اولویتی نیست و سایر مؤمنین و مهاجرین هم که بنص
قرآنست که اولی نیستند پس اولویت مخصوص منصوصین است
خصوص کسانی که در زمان حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله ظهور
داشتند مانند حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین که از هر
جهة اقرب بودند به پیغمبر صلی الله علیه و آله چه از جهة نسب و چه از جهة
حسب و سایر ذوی القربی اهل اسلام نه از جهة نسب نزدیکتر بودند و نه
از جهة حسب پس ایشان بودند عشیره اقربین پیغمبر صلی الله علیه
و آله که بمقتضای و انذر عشیرتک الاقربین هم پیغمبر صلی الله علیه
و آله در تعلیم و تربیت ایشان بود علیهم السلام پس ایشان بودند
اولوا الارحام و پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی بودند بمؤمنین از
خود مؤمنین و معنی آنکه او اولی است بمؤمنین از خود مؤمنین
اینست که در جمیع امور او را ترجیح دهند بر نفس خود و او را دوست تر
دارند از نفس خود چنانکه خود او صلی الله علیه و آله در تفسیر

آیهٔ اَلنَّبِیُّ اَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ فرمود که هر کس مرا از
خود دوست تر ندارد از امت من نیست و هر کس اولاد و ذریهٔ مرا
از ذریهٔ خود دوستتر ندارد از امت من نیست و هر کس مال مرا از
مال خود دوست تر ندارد از امت من نیست پس از اینجهة اولو الارحام
او صلی الله علیه و آله از هر جهة ترجیح دارند بر مؤمنین اگر چه مردم
این روزگار راضی نشدند که اولو الارحام او صلی الله علیه و آله
مثل سایر اولو الارحام باشند و این آیهٔ شریفه وَاُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ
اَوْلی بِبَعْضٍ را در سایر مردم و اولو الارحام مردم جاری کردند و ارث
هر میتی را بذی القربی او دادند و هر کدام نزدیکتر بمیت بودند او را
مقدم داشتند و اقرب و نزدیکتر را مانع از ارث بردن ابعد و
دورتر دانستند ولکن چون پای اولو الارحام پیغمبر صلی الله
علیه و آله در میان آمد ایشان را اولی بارث پیغمبر هم ندانستند
و حال آنکه خداوند عالم ایشان را از هر جهة در جمیع امور اولی
قرار داده بود بمؤمنین از انفس ایشان چنانکه پیغمبر را
صلی الله علیه و آله اولی قرار داده بود بمؤمنین از انفس ایشان

پس حق الارث فاطمه را ایشان از او مثل حق الاولویة ایشان غصب
کردند و شهادت ایشان را رد کردند و حال آنکه مأمور بودند
اطاعت کنند خدا و رسول و اولو الامر را چنانکه خداوند
واجب کرده فرموده یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ
وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ و اولو الارحام پیغمبر اولی بودند باطاعت مردم
مر ایشان را و اولی بودند که صاحب امر الهی و امر نبوت و امور مؤمنین
باشند و مطاع جمیع خلق باشند و جمیع خلق بامر الهی باید مطیع
ایشان باشند و مطاع مطلق هر چه را که بفرمایند باید اطاعت کرد
و بمحض ادعا هر چه را ادعا کردند که مال من است باید او را تصدیق کرد
و حال او مثل حال سایر مردم نیست که اگر ادعا کند باید اقامه
شهود در مدعای خود کند یا قسم یاد کند مثل آنکه شخصی
در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ادعا کرد بر پیغمبر که
ثمن شتری که از من خریده بمن نداده و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که نباید بدهم و ابوبکر لعنه الله گفت چون مدعی شاهد ندارد و تو منکری
باید قسم یاد کنی که نباید بدهی بعد ثانی او عمر لعنهما [illegible] گفت پس

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حکم را کسی باید بکند که حکم او
حکم خدا باشد و حکم شما دو نفر حکم خدا نبود پس حضرت
امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین فرمودند تو حکم کن میان من
و این شخص پس حضرت امیر علیه السلام پرسید از آن شخص که چرا دعاوی
عرض کرد ثمن شتری که از من خریده از او طلب میکنم پس حضرت
امیر علیه السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که
چه میفرمایید فرمودند که چیزی از من طلب ندارد پس حضرت امیر
المؤمنین علیه صلوات المصلین گردن او را با شمشیر زدند پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چرا او را کشتی عرض کرد ما تو را
تصدیق میکنیم بچیزهای پنهان و اخبار از زمین و آسمان و دنیا
و آخرت و جنت و نار پس چگونه جایز است تکذیب تو در غرض یک
شتری پس فرمودند حکم خدا این بود که تو جاری کردی نه آنچه
اول و ثانی گفتند و ذو الشهادتین باین لقب ملقب شد و وجه
آنکه در چنین قضیه که شخصی ادعای ثمن ناقه‌ای از پیغمبر صلی الله
علیه و آله میکرد و پیغمبر منکر بود و آن شخص بشهادت شاهد قانع

بود ذو الشهادتین بمحض انکار پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت
داد با آنکه آن شخص از پیغمبر طلب ندارد پس متذکر باش و غافل
مباش که چنانکه فرمودند که نحن لا نقاس بالناس یعنی
ما قیاس نمیشویم بناس و مثل آنها نیستیم صاحبان امر الهی و مطاعان
خلق و آقایان ایشان از پیغمبر گرفته تا اوصیا و خلفای ایشان
همگی بخارق عادات و معجزات و نصوص با یقین بر احقیت اثبات
حقیت خود را میکنند و بعد از آن در ادعاهای خود مصدقند و
هر کس عاقل باشد و غافل نباشد میداند که اظهار معجزات آن
برای همین است که اثبات کنند که از جانب خداوند عالم جل شانه
آمدند تا در سایر ادعاهای خود اخباری که از امور نهانی و مخفی
میکنند مصدق باشند و اگر منظور این مطلب نبود ثمری و فائده
در اظهار معجزات ایشان نبود پس از آنجهة ایشان را بمردم
محجوج نباید قیاس کرد پس محجوج باید ادعاهای خود شاهد بیاورد
یا قسم یاد نماید اما حجتهای الهی شاهد صدق او معجزات و نصوص
سابق بر آن خواست و در سایر ادعاهای خود و اخبار از امور نهانی

قصد است پس تعجب است از حال کسانی که خود را از اهل اسلام
محسوب میدانند که شهادت مثل حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
و امام حسن و امام حسین علیهما السلم را بفعل شهادت ادنای
مسلمین هم اعتنا نمیکنند و حال آنکه ایشان علیهم السلم صاحبان
معجزات بودند و هم منصوص از جانب خداوند عالم جل شانه بزبان
معجزبیان پیغمبر صلی الله علیه و آله **و بار دیگر** متذکر باش که چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلفای او علیهم السلم اقرب خلق هستند بسوی
خداوند عالم جل شانه و عزیزتر و محبوبترند در نزد او جل شانه از
جمیع ماسوی ایشان از اینجهة ایشانرا مطاع و جمله خلق را مطیع و
ایشانرا مولی و جمیع خلق را نوکر و خادم ایشان قرار داده و ایشانرا
ولی و جمیع خلق را غلام و کنیز و عبید و اماء ایشان قرار داده چنانکه
صریحا فرموده انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون پس متذکر باش و غافل
مباش و فکر کن که آیا ولایت خداوند عالم جل شانه بر مردم چگونه
ولایتی است **پس** ولایت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلم را بایشان اگر

غافل نباشی خواهی دانست که ایشان قائمان مقام خدا هستند در میان
خلق و جانشینان او یند و حاکمان از جانب اویند در میان خلق که قول
ایشان قول خدا است و قولی غیر از قول ایشان از برای خدا در میان
خلق نیست و امر ایشان امر خدا است و امری غیر از امر ایشان از برای خدا
در میان خلق نیست و اطاعت ایشان اطاعت خدا است و اطاعتی از برای
خدا غیر از اطاعت ایشان در میان خلق نیست و ولایت ایشان ولایت خدا
است و ولایتی غیر از ولایت ایشان از برای خدا در میان خلق نیست و
حکم ایشان حکم خدا است و حکمی از برای خدا در میان خلق غیر از حکم ایشان
نیست **و همچنین** هر حلالی و حرامی و هر واجبی و هر مستحبی و هر مکروهی
و هر مباحی غیر از آنچه از ایشان صادر شده از برای خداوند عالم جل شانه
در میان خلق نیست پس متذکر باش و غافل مباش و فکر کن که اگر رسول
خدا صلی الله علیه و آله در میان خلق ظاهر نشده بود آیا هیچ کلامی و قولی
از خدا در میان خلق بود و اگر صحیح و فاسد را او بیان نکرده بود آیا هیچ
صحیح و فاسدی در میان خلق بود و اگر او حق و باطل را بیان نکرده بود
آیا هیچ حقی و باطلی در میان خلق بود پس بر همین نسق فکر کن که هر قولی

که بقول ایشان پیغمبر قائل باشند همگی پیغمبر خود را قائم مقام خدا و خلیفه
و جانشین او میدانند و جمیع آنچه منسوب بخدا است در میان ایشان بواسطه
پیغمبر خود میدانند **بادی** پس متذکر باش و غافل مباش که چنانچه اطاعت
ائمه طاهرین علیهم السلام اطاعت خدا است مخالفت با ایشان هم مخالفت
با خدا است و چنانچه ولایت و محبت ایشان ولایت و محبت خدا است و شیعه
با ایشان هم شیعه با خدا است و همچنین است جمیع منسوبات با ایشان همه را جمع
کن خدا است پس اذیت ایشان اذیت خدا است و نصرت ایشان نصرت
خدا است و ذکر جمیع تفاصیل موجب تطویل است و ذکر نوع مطلب از برای
عاقل کافی است **بادی** پس متذکر باش و غافل مباش که مقتضای
اینکه ایشان مقرب ترین خلقند بخدا و محبوب ترین خلقند نزد خدا این
که ایشان ولی و والی و مولا باشند بر جمیع خلق و ایشان را قیاس با احدی
از خلق نمیتوان کرد چرا که ایشان محبوب ترین خلقند نزد خداوند عالم جل
شانه پس اگر امری وارد شد در میان یکی از ایشان و جمله خلق همان یکنفر
از ایشان راجح است نزد خداوند عالم جل شانه از تمام خلق چرا که همان
یکنفر عزیزتر است نزد او از جمیع خلق پس اگر ابتدا اذیتی بآن یکنفر برسد

یا اذیت

یا اذیت بتمام خلق برسد اذیت تمام خلق مقابل نشود با اذیت همان
یکنفر و خدا را بغضب نمی آورد اذیت تمام خلق و حال آنکه هر دوستی از
دوستان خدا اذیتی آید خدا را بغضب میاورد چنانکه وارد شده که خداوند
عالم جل شانه در **حدیث قدسی** فرموده من اذی لی ولیا فقد
ارصدنی بالمحاربة و دعانی الیها یعنی هر کس اذیت کند دوستی از دوستان
مرا پس بتحقیق که از کمین گاه حرب با من بیرون آمده و مرا دعوت بمحاربه خود
کرده پس متذکر باش که اذیت دوستی از دوستان او محاربه با او است
پس البته محاربه با دوستی از دوستان او محاربه با او است پس متذکر باش
که جمیع دوستان کسانی هستند که دوستی کرده اند با دوستان و اکرم
ما خلق الله اند و ایشان ائمه طاهرین علیهم السلام اند پس متذکر باش
که محاربه با یکی از ایشان عظیمتر است نزد خداوند عالم جل شانه از محاربه
با جمیع خلق اولین و آخرین و شهید شدن یکی از ایشان عظیمتر است
نزد خداوند عالم جل شانه از شهادت جمیع انبیا و مرسلین و مؤمنین
منتجبین **پس** متذکر باش و غافل مباش که شهادت سید الشهداء
علیه الاف التحیة و الثناء عظیمتر است نزد خدای تبارک و تعالی

شهادت جمیع انبیاء مرسلین سوای خاتم النبیین و از شهادت جمیع
اولیای مکرمین سوای خاتم الوصیین صلوات الله علیهم اجمعین و از شهادت
جمیع مؤمنین من الاولین و الاخرین من الجن و الانس اجمعین چرا که همان
یکنفر عزیزتر است و محبوبتر است نزد خداوند تعالی جل شانه از جمله
انبیا و اولیا سوای جد بزرگوار و پدر عالی مقدار و برادر مهربان برادر علیهم
السلام و اذیت جمیع شهدا آن بزرگوار بعوض شهادت جمیع ایشان
واقع شد و شهادت او همگی شهید شدند چرا که همگی تمنا کردند که
کاش با او بودند و بفوز عظیم شهادت فائز میشدند پس تعجب مکن
که شهادت آن بزرگوار علیه السلام مقابل کرده با نقصان جمیع ناقصان عالم
و مقابل کرده با جمیع عصیان گناهکاران از بنی آدم و غیر بنی آدم و
کفاره جمیع آنها واقع شد چرا که وجود مسعود آن بزرگوار علیه السلام در
نزد خداوند تعالی جل شانه به تنهائی از وجود جمله خلق که عرض شد
عزیزتر و محبوبتر بود اگرچه او یکنفر بود و ایشان جمیع بسیار بودند آیا نمی
بینی که یکدانه الماس در نزد الماس شناس عزیزتر و محبوبتر است از
هزاران هزار سایر سنگها اگرچه آن دانه یکی است و سایر سنگها بسیار

و بیشمار

و بیشمار در قیمت همان یکدانه اگرچه بقدر تخم مرغی باشد برابری میکند
با جمیع مملکت روی زمین و همچنین فکر کن که اگر سلطانی محبوبی داشته
باشد که او مریض باشد و در معالجه او باید دانه الماس بسیاری بسود
سلطان همه دانه های الماس را فدای محبوب خود خواهد کرد و همچنین
اگر از برای تو فرزندی که عزیز باشد و مریض گردد که در دفع مرض او باید
قربانی کنی از برای همان یکنفر فرزند هزاران هزار شتر و گاو و گوسفند
قربانی کنی اگرچه آنها بسیار باشد و فرزند عزیز تو یکنفر باشد پس مبادا که
باشی و غافل مباش که چنانکه نباید قیاس کرد یکنفر انسان را بیک شتر
که اگر یکنفر انسان یکنفر شتر را بکشد بگوئیم یکنفر انسان را بعوض یک
نفر شتر باید کشت اگرچه که در قتل خطا قرار داده باشند دیه انسان را
صد شتر بلکه اگر یکنفر انسان هزار نفر شتر هم بکشد یا جمیع شترهای
روی زمین را بکشد نباید او را بعوض آنها کشت چرا که یکنفر انسان
مؤمن عزیزتر است نزد خداوند تعالی جل شانه از جمیع شترهای روی
زمین چگونه چنین نیست و حال آنکه میفرماید و من یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها پس گناه کشتن یکنفر مؤمن را در

عمداً بقدر عظیم و بزرگست که جزای قاتل خلود در جهنم است مثل
کفاره گناه کسی که جمیع شترهای روی زمین را بکشد خلود در جهنم نیست
اگر چه مدیون صاحبان شتر باشد پس متذکر باش و مانند بعضی
از عوام بی مباش که گمان کنی که اگر شمر علیه اللعنة والعذاب الالیم حضرت
سید الشهدا علیه السلام را شهید کرد اگر او را می کشند جزای او داده می شد
یا آنکه اگر یزید لعین را اهل آسمان و زمین را اگر امر این کار بود می کشند
جزای او بعمل آمده بود بلکه اگر جمیع خلق عالم راضی بقتل او علیه السلام
بودند همه را می کشند باز مقابل قتل او علیه السلام نمیشد چه قتل
هزار هزار شتر مقابل یکنفر انسان نکند پس متذکر باش هر کس راضی
بقتل پیغمبر یا وصی پیغمبری باشد کافر است و قتل او واجب است و ثواب
قتل او از ثواب عمل کردن بجمیع فرائض بیشتر است چنانکه خداوند
عالم جل شانه فرموده و فضّل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً
عظیماً پس متذکر باش و غافل مباش مثل بعضی از نواصب که اگر کسی
علاوه بر آنکه راضی بقتل پیغمبری باشد اقدام بکند بقتل او و متذکر
باش که اگر کسی تعمد کند بقتل او جزای او بجز خلود در جهنم چیز هم خواهد

بود و متذکر باش و غافل مباش که آیا جزای آن ناصبی که هزاران
حجر بر دهن او که با قلم شکسته خود کتاب نوشته و صواعق خود بر اعضا
و جوارح او را درهم شکسته خواهد بود که خواسته اصلاح عمل یزید لعین
اهل آسمان و زمین کند و حال آنکه خود او با آنهمه شقاوت اصلاح
اعمال خود را نمیکرد و اظهار این میکرد که ابن زیاد لعین را خدا لعنت کند
که این کار را کرد پس آن ناصب لعین را شیطان خواسته اصلاح عمل او را
با سلطنت بکند که یزید مسلمان بوده و مسلمانی را کشته و چون مسلمانی مسلمانی
را بکشد مستحق لعن نشود نهایت باید او را قصاص کرد بر فرض که توبه نکند
و اگر توبه هم کند گناه او به توبه رفع شود باری پس متذکر باش و غافل
مباش که مخالفت با پیغمبران خدا و محاربه با ایشان کفر است و اگر هزاران
هزار مخالفت کنند پیغمبری را و محاربه کنند با او و همه آنها را بکشد یحیی
کشته و همچنین است حکم اوصیای پیغمبران و خلفای ایشان که اگر هزاران
هزار با ایشان ایمان نیاورند و محاربه با ایشان کنند و ایشان همه را
بقتل برسانند مخفی کشته اند و این مطلب در میان اهل اسلام مسلم است
و چون در میان ادیان سایر پیغمبران هم تفحص کنی خواهی یافت که چنین بوده است

وحضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام جنگها کرد وکفار وفجار و
محاربین با خود را بقتل رسانید و یوشع وصی وجمیع انبیای را بقتل
رسانید جنگ طالوت با جالوت وجنگ داود وسلیمان علیهم السلام از همین
باب بود و باید که بیند کرباش و غافل مباش که شخص محب الهی خواه
پیغمبر باشد خواه وصی پیغمبر باشد در نزد خداوند عالم جل شانه عزیزتر
و محبوبتر است از جمله خلق اگرچه او یکنفر است و جمله خلق بسیار اند پس
اگر جمله خلق را در کفه گذارند و همان یکنفر شخص محب الهی را در کفه دیگر
گذارند جمله خلق برابر همان یک نفر شخص محب نشود وآن وزین تر وسنگین تر
و مقبول تر خواهد بود از جمله خلق و این مطلب اگرچه بنظر ضعفا عجیب و
بعید است ولکن در نزد اهل بصیرت قریب است فانهم یرونه بعیدا ونریه
قریبا وانا نیست که عمل همان یکنفر شخص محب الهی در نزد خداوند عالم
جل شانه وزین تر و سنگین تر است از اعمال جمیع خلق اگرچه عمل شخص
محب یکعمل باشد و اعمال جمله خلق بی نهایت و بسیار باشد مانند آنکه قیمت
یکدانه الماس بیشتر است از تمام ممالک اگرچه آن یکدانه بنظر عوام کوچک
است و ممالک بزرگ و وسیع است اما بنظر شخص جوهرشناس تمام

ممالک در نزد کاردان برابری نکند با یکدانه الماس و همچنین است بنظر اهل
بصیرت و عقلاء اهل عالم جمیع حیوانات روی زمین برابر نشوند با یک
شخص انسان و تمام اناسی روی زمین برابر نشوند با یک شخص محب الهی
و تمام اعمال جمله برابر نشود با یک عمل شخص محب الهی و از این است که
در احادیث وارد شده اگر ثواب یک شب کشیک حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام را در لیلة المبیت قسمت کنند بر خلق عالم و جن و انس جمیع ایشان
مستحق بهشت شوند و آتش جهنم بر ایشان حرام گردد و همچنین
در احادیث وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند ضربة علی یوم
الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی ضربت حضرت امیرالمؤمنین
علیه صلوات المصلین در جنگ خندق بهتر است از جمیع عبادات جن
و انس و از این قبیل احادیث بنظر ضعیف الایمان اغراق مینماید با
آنکه بعضی از اشخاص که خود را در زمره عقلاء عالم گمان میکنند خیال
کنند که این قبیل احادیث محض از برای ترغیب عوام الناس وارد شده
و واقعیت ندارد و سفها دونگارند والا انهم هم السفهاء ولکن
لا یعلمون درباره ایشان است که عمدا شد حقایق امور را و عمدا ننگرند

عمدا نند

نمیدانند وگمان میکنند که میدانند ودانایان را سفیهان میشمارند
از شدت سفاهتی که دارند **چنانکه** خداوند عالم جل شانه از حال
ایشان خبر داده پس اگر سفیه نیستی متذکر باش وغافل مباش که حجة الهی
در نزد او جل شانه عزیزتر ومحبوبتر است از جمله ما سوای او علیه السلام واز
این جهة است که او را حجت خود ومطاع کل قرار داده وجمله ما سوای او را
محتاج ومطیع او قرار داده والله اعلم حیث یجعل رسالته پس شخص
محبوبتر است نزد او از جمیع اشخاص ویک عمل او محبوبتر ودر نزد او سنگین
تر است از جمیع اعمال اشخاص **پس** اگر قدری در این مطلب فکر کنی خواهی
یافت که شهادت حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا روحی وروح
العالمین له الفدا چگونه کفاره جمیع گناه گناهکاران روزگار از اولین
وآخرین است بشرط آنکه ایمان بکفاره بودن شهادت او علیه السلام داشته باشند
واگر کسی ایمان بکفاره بودن شهادت او علیه السلام نداشته باشد در حقیقت
مشرک است وان الله لا یغفر ان یشرک به را مصداق است ویغفر ما
دون ذلک لمن یشاء وان الله یغفر الذنوب جمیعا مخصوص مؤمنین
گناهکار است که کفاره گناه ایشان شهادت حضرت سید الشهدا علیه الاف

التحیة

التحیة والثنا است واز این است که محزونند در مصیبت او علیه السلام زیاد
حتی بعضی از آنکه اشک از ترس او خارج شود واگر بقدر بال مگسی باشد
بال پشه اشک از چشم او بیرون آید جمیع گناهان او آمرزیده است اگرچه
بسیار بسیار باشد که دنیا را پر کند چه کوچک باشد آنها یا بزرگ ودر حق کسی
که در این مطلب شک کند از ضعف ایمان او است که بزرگی حضرت سید
الشهدا علیه السلام را در نزد خداوند عالم جل شانه نداشته ونقرب او را
در نزد او نفهمیده ولکن اهل بصیرت در دین ومذهب میدانند که شخص
هر یک از حجج الهی از جمله ما سوای او محبوبتر وعزیزتر است در نزد خداوند
عالم جل شانه **ومیخوانند** با اعتقاد صادق در حق هر یک از
ایشان علیهم السلام اشهد ان ارواحکم ونورکم وطینتکم واحدة طابت
وطهرت بعضها من بعض ومیدانند واعتقاد دارند که ثواب یک
نفس کشیدن حضرت سید الشهدا علیه السلام مثل ثواب یک نفس کشیدن حضرت
امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین است در لیلة المبیت که اگر قسمت
شود همان ثواب یک نفس کشیدن او در روز جزا بر جمیع گناهکاران از اولین
وآخرین همه مستحق بهشت شوند وآتش جهنم بر ایشان حرام شود

وکفاره

وکفاره جمیع گناهکاران گردد چنانچه شهادت او علیه السلام کرد در بزرگی
وعظمت آن میخوانی جَلَّتْ وعَظُمَتْ مُصیبَتُکَ فِی السَّمٰواتِ عَلی جَمیعِ اَهْلِ
السَّمٰواتِ واز بیانات گذشته دانستی اگر بدقت خوانده و در آن فکر
کرده که یکی از حکمتهای شهادت او علیه السلام این بود که کفاره گناه
کاران شود نه جمیع حکمتهای شهادت او علیه السلام همین بود و بس بلکه
اگر شهادت او بطوری که اتفاق افتاد بعمل نیامده بود اسمی و رسمی از اسلام
و ایمان در روی زمین در میان خلق باقی نمیماند و امر واقع الهی بهم
میرسید پس رجوع کن باین بیانهای گذشته تا متذکر شوی جمیع حکمتهای
شهادت آن بزرگوار را از اثبات شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
شفاعت سایر ائمه علیهم السلام و ولادت ائمه تسعه از صلب آن بزرگوار علیه
السلام و برکتها و شفاها در تربت مقدسه او علیه السلام و چون نوع بیانات را
عرض کرده ام حاجت بتکرار نیست پس هر کس طالب است بهمان بیانها
گذشته رجوع کند و تمام مقصود در این موضع این بود که دفع تعجب
و استبعاد شود از قلوب ضعیفه بلکه ان شاء الله بصیرتی از برای ایشان
حاصل شود که بفهمند و اعتقاد کنند که یک نفس نفیس میشود که عمل او در

نزد خداوند عالم جل شانه چنان خالص باشد که متمم اعمال
ناقصه همه خلق شود و ازاله اعراض غریبه و امراض عجیبه معاصی
گناهکاران گردد مانند اکسیر که تغییر میدهد جوهر فلز ناقص را
مانند مس را و آنرا بدرجه کمال فلز کامل میرساند مانند نقره یا نقره را
تغییر میدهد و طلای خالص میکند و ازاله اوساخ مانعه مینماید در
حقیقت همین اکسیر چنانکه در احادیث وارد شده اُخْتُ النُّبُوَّةِ
وعِصْمَةُ الْمُرُوَّةِ است و نمونه اینست از وجود مبارک انبیا و اولیا علیهم السلام
که اکسیر حقیقی هستند و موثر در مخلوقات و ازاله اوساخ معاصی را
از ایشان میکنند و جوهر ناقص ایشان را تغییر میدهند و بحد کمال میرسانند
و محشور با خود میکنند و مجاورت و معاشرت با ایشان را قبول میکنند
و اگر چنین نمیکردند نعوذ بالله الهی را با خاک ظلمانی نسبتی نبود این
الثُّرَیّا مِنْ یَدِ الْمُتَناوِلِ و اگر چنین نبود ارسال رسل و انزال کتب فائده
و لغو بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اگر بخواهی بدانی که چگونه
مومن را ممتحن میکنند و بخلاص میگذارند و ایشان را خالص میکنند
و عمل خالص را از دست ایشان جاری میکنند بطوری که شایبه از اغراض

و امراض ریا و سمعه و طمع و خوف از غیر خدا در آن نیست در روضه
آینده فکر کن تا با بصیرت شوی ان شاء الله تعالی

الروضة الرابعة عشرة

فی تعیین عمل المشوب من الخالص و تبیین الحلال من الشاخص و تمییز
التراب من السراب بالعلائم و تثبیت الثابت و تزییل الزائل الّا عدة
و الدعائم قال الله تعالی الا لله الدین الخالص و قال لا
اکراه فی الدین و قال هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکة او یأتی
ربک او یأتی بعض آیات ربک یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا
ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا قل انتظروا انا
منتظرون اتفاق عقول مستنیره بر مضامین این آیات شریفه اینست که
از برای خدا است دین خالص که اگر در آن نباشد و طمع در متاع دنیا
در آن راه نباشد و محض حب باشد که خدا را چون مستحق عبادت داند
اقرار بمعبودیت کند بمقتضای عبودیت او را عبادت کند و از اینست
که در اخبار آل اطهار علیهم السلام وارد شده که فرموده اند عبادت بر سه
قسم است یک قسم بندگی از روی ترس و اکراه است و این قسم بندگی

غلامان و کنیزانست که اگر اکراه آقایان در میان نبود و نمی ترسیدند
از ضرب و شتم آقایان خدمت ایشانرا بانجام نمی رسانیدند و قسمی
دیگر از بندگی خدمت محتاجانست که خدمت میکنند از برای مزد و مواجبی
که از برای ایشان مقرر است که اگر مزد و مواجب در کار نبود خدمت نمی
کردند و قسمی دیگر از بندگی بندگی احرار است و آن خدمت و بندگی
اینست که اکراه و ترس و طمع مزد و مواجب نیست بلکه چون خداوند عالم جل
شأنه را سزاوار بندگی و پرستش می بیند اقرار بمعبودیت میکند و بمقتضای
عبودیت عمل میکند و از اینست که در مناجات حضرت امیر المؤمنین علیه
صلوات المصلین است که خدایا تورا میپرستم و پرستش میکنم نه از جهت
ترس آتش جهنم تو و نه از برای طمع در نعمتهای بهشت تو بلکه عبادت میکنم
تورا بجهت آنکه تو را سزاوار پرستش و مستحق عبادت یافته ام پس متذکر
باش که عبادت تا از روی ترس و اکراه یا طمع در متاع دنیا در حقیقت عبادت
معبود نیست بلکه در واقع خود پرستی است نه خدا پرستی است چنانکه شاعر
گفته لحب ایا مرء انه من اجل ثمره ولو لم یکن ثمر له ما احبه یعنی
دوستی میکنند مردم ایام مر فان را بجهت آنکه خرما بمن میدهد و اگر خرما نداشته

باشد در بهشت دهد من او را دوست میدارم پس این شاعر خرما را دوست
میدارد نه ابا مروان را ولکن چون ابا مروان خرما باو میدهد او را هم
دوست میدارد بالتبع پس محبوب خرما است نه ابا مروان و در واقع محبوب
او شکم او است خرما را هم از برای شکم خود میخواهد و آن شخص شکم پرست
خود پرست است و با خود ابا مروان قطع نظر از خرماها او کاری ندارد و همچنین
است حال کسی که عبادت میکند خدا را از روی اکراه و ترسی که از آتش
جهنم دارد و سایر بلاهای دنیا و آخرت پس میپرستد خدا را که مبادا اصلا
باو برسد خدا نا و در صدد بقصد پس در حقیقت از برای خود خدمت کرده که
جانش بسلامت باشد و همچنین است حال کسی که عبادت میکند
خدا را از برای اینکه نعمت و عزت در دنیا و آخرت باو بدهد یا در محبوب او
خود او است عبادتی خدمتی کرده که خود براحت در نعمت و عزت باشد و در
واقع در هر دو صورت خود پرستی کرده و محبوب او خود او است و از برای
خود خدمتی کرده نه از برای خدا و خداوند عالم جل شانه مثل آن شاعر که خرما
دوست میداشت نه شخص ابا مروان را و عبادت خالص و دین خالص این است
که شخص عابد شخص متدین عبادت کند معبود خود را محض اینکه او مستحق

معبودیت است و ایمان بمعبودیت او داشته باشد تا دین او خالص
باشد از برای معبود و عبادت او خالص باشد از برای او نه از راه اکراه
و ترس از آلام و نقم و از راه طمع و انعام که در حقیقت بجز خود پرستی
چیزی نیست مانند احوال وزراء و امراء و حکام و سلاطین دنیا که
هر یک خدمتی بانجام میرسانند بجهة استحکام مناصب خود یا تحصیل
آنکه در واقع محبوب ایشان هواهای نفسانی خود و مناصب خود است
نه محض وجود سلاطین و وجود سلاطین سبب وصول بهواها و هوسها
و مناصب است **باری** این است حال زهاد و عباد و دیگر از این
سنخ هم خارج نیست اما حال گناهکاران و مذنبان و تابعان هواها
و هوسها و شهوتها و غضبها و هواهای نفس اماره بالسوء که از برای احدی
از صاحبان آنها و غیر ایشان مخفی نیست و خداوند حکیم جلت حکمته این
خالص و عبادت خالص را از جمیع مکلفین خواسته و حال آنکه اغلب
ایشان مذنبان و گناهکاران و تابعان نفوس اماره اند و بعبادت
ایشان اغلب از راه ترس که مبادا بلائی در دنیا بایشان برسد عبادت
میکنند و بعضی از برای نعمت و صحت و راحت و عزت دنیا عبادت میکنند

و کمی از بندگان یافت میشوند که عبادت کنند خدا را بجهت ترس از الام
و اهوال آخرت و جلب منافع اخرویه و نعمتهای اخرویه و در میان این قلیل
جزیی یافت کمتر کسانی که بطور تکلف عبادت نکنند **و حال** آنکه
خداوند عالم جل شانه فرموده ان الله لا یحب المتکلفین و کیا نم که
میخواهند از روی شوق عبادتی بجا آورند مال الخیال خود نپسند که با
توجه عبادت کنند و با آنکه زبان ایشان با خدا تکلم کند و دل ایشان
غافل باشد از خدا و متوجه باشد بامور که دخلی بخدا ندارد **مثل**
آنکه بعد تعقیبات ایشان در زبان میگویند بسم الله الرحمن الرحیم
و دل مشغول امور دیگر است و هیچ وجه یاد خدای رحمن و رحیم نیست
و حال آنکه اصل توجه و اصل نماز و اصل عبادت در دل است و اعضای
ظاهر باید تابع دل باشد و حرکات و سکونهای آنها بامر دل جاری شوند
نه آنکه اعضا بطور عادت حرکت و سکونی بجا آورند و دل مشغول کار
خود باشد و غافل باشد اعضا کی متحرک شدند و کی ساکن شدند پس
اصل عمل از دل است و دل مکلف است که عبادت کند و هر یک از اعضا را
بکاری بدارد پس چون غافل شد از خدا و مشغول شد بخیال کردن دنیا

امور و فکر در آنها نتواند اعضا را بامور که مامور است بدارد و اگر
اعضا حرکت و سکونی بجا آورند بدون توجه دل از روی عادت است و عبادت
نیست **و بمقتضای** قول الهی که فرموده ما جعل الله لرجل من
قلبین فی جوفه قلب در حین غفلت از خدا و توجه بسایر امور مشغول
بهمان امور است نه مشغول بعبادت و توجه بخدا و از اینست که **در**
اخبار وارد شده است که بپرهیز از اینکه در بین نماز متوجه بغیر خدا
باشی آیا نمی ترسی که در آن حین خداوند ترا بصورت خر برون آورد و حال
آنکه ترا در آن حین بصورت خر برون آورده که مشغول بغیر او شده
حکایتی است معروف که شخصی از علمای ابرار متذکر شد که عمری
بر او گذشته در شب بعد نماز تنها کرده و فکر کرد در حالات خود در ایام نماز
نیافت از برای خود دو رکعت نمازی که با توجه بخدا بجا آورده باشد پس بفکر
خود افتاد که عمری نماز کرده ام و حال آنکه در واقع دو رکعت نماز نکرده ام
پس باین فکر افتاد که بلکه بتواند دو رکعت نماز با توجه بخدا بجا آورد
بحسب اتفاق این ندا گردید بعضی شبها برای آن دو رکعت **پس** ذکر کرده بود
ایامی که تند و از آمد و شد نکند هر بتواند خیال را حفظ کرده دل متوجه خدا

گرد و چون اکثر آمد شد و غوغای مردم مانع از جمع خیال است پس مترقب
بود تا آن زمان رسید پس فکر کرد که بروم مسجد کوفه البته در این ایام
آن مسجد خالی است و جای خلوتی است هیچ صدائی و ندائی نیست و
با حواس جمع میتوان نماز بجا آورد و با توجه بسوی خدا پس رفت بمسجد
کوفه دید جا خلوتی است که میتوان بمراد خود رسید پس وضو ساخت بهمه
آداب با دعاهای ماثوره و با سکینه و وقار داخل مسجد شد و قلب خود را خالی
از اغیار و متوجه بخدای قهار یافت پس روی خود را بسوی قبله کرد و تکبیرة الاحرام
با توجه تمام گفت و دو دست خود را بمحاذی گوشها بلند کرد و در بین نماز چشم
او بمناره مسجد افتاد و از ارتفاع مناره بنظر او آمد و بفکر این افتاد که آیا
چند هزار آجر و چند خروار گچ و چند عمله و بنا بکار رفته تا این مناره باین
ارتفاع رسیده و زبان او مشغول بقرائت و اذکار بود و سایر اعضا و جوارح
او مشغول بقیام و قنوت و رکوع و سجود و تشهد بود تا آنکه گفت السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و هنوز عدد آجرها و مقدار گچ و عدد عمله و بناء معلوم نشده
بود پس بعد از سلام نماز بیاد این آمد که آمده بود نماز با توجهی بجا آورد پس
بنفس خود خطاب کرد از روی استهزاء و گفت که معلوم شد آمده بودی بمسجد

کوفه که حساب آجر و گچ و عمله و بنای مناره آنرا برسی پس ای برادر این است
حالت نماز ما و حال آنکه فرموده اند الصلوة عمود الدین ان قبلت
قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها و در این تشبیه کرده اند بخیمه
که بعمود برپا است و عمود آن نماز است که تا عمود مستقیم و برجا است خیمه برپا
است اگر عمود در میان نیست خیمه برپا نخواهد بود و ما سوای نماز بدون
نماز خیمه نیست و مردود است پس متذکر باش که همین عمود که هم برقرار و صحیح
که برپا باشد مقبول درگاه الهی نیست مگر بقید دوستی و محبت و ولایت ائمه
حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه
در دعا است اعتقاد این است که اعتقادات شیعه اثنی عشریه جمیعا بر مضامین
ادعیه باشد چنانکه آن مضامین مطابق است با آیه شریفه قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس بعضی از مضامین ادعیه آنست
که میفرماید من لا اثق بالاعمال وان زکت ولا اراها منجیة لی ان
صلحت الا بولایته والائتمام به والاقرار بفضائله والقبول من
حملتها والتسلیم لرواتها حاصل معنی آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه
صلوات المصلین شخصی است که من اعتماد بعبادات خود ندارم اگرچه آن

عبادات

عبادات پاکیزه باشد و بطوری که خدا امر کرده بعمل آمده باشد و من
آن عبادت را نجات دهنده خود میدانم اگرچه آن عبادات اعمال صالحه
باشد و نقصی و عیبی در آنها نباشد مگر بواسطه محبت و دوستی امیرالمؤمنین
علیه السلام و او را امام خود دانستن و خود را ماموم و شیعه و تابع او دانستن
و اقتدا باو کردن و مگر بواسطه اقرار کردن بفضائلی که خدا از برای او
قرار داده و مگر بواسطه قبول آن فضائل را از حاملان و راویان آن
فضائل و مگر بواسطه تسلیم کردن از برای روایت کنندگان فضائل و انکار
ایشان نکردن پس اعتقاد شیعه اثنی عشری باید این باشد که
و نبود و اعتماد بعبادات صالحه و اعمال صالحه نباشد و آنها را نجات
دهنده خود نداند مگر بواسطه محبت و دوستی امیرالمؤمنین علیه صلوات
المصلین و اگر کسی خیال کند که او را دوست میدارد و لکن او را امام
کل خلق نمیداند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله باز عبادات و اعمال صالحه
او نجات دهنده او نیست و اعتمادی بآنها نیست اگرچه بی عیب و نقص باشد
و اگر کسی خیال کند محبت و دوستی او هست و او را امام کل خلق نمیداند
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که کل خلق را مطیع و ماموم او بداند

یعنی

یعنی بداند که باید کل خلق مطیع او باشند اگرچه خلاف کنند و لکن
اقرار بفضائلی که خدا از برای او قرار داده نکند باز عبادات و اعمال او
نجات دهنده او نیست و اعتمادی بر آنها نیست اگرچه اعمال الصالحات و بی
عیب و نقص باشد و اگر کسی خیال کند که او را دوست میدارد و او را امام
امام میداند و اقرار کند بفضائلی که خدا از برای او قرار داده و لکن بگوید
آنفضائل را خود او میداند و کسی دیگر آنها را عطا نمیداند باز عبادات او را
نجات دهنده او نیست و اعتمادی بر آنها نیست اگرچه اعمال الصالحات باشد و عیب
و نقصی در آنها نباشد و اگر کسی خیال کند که او را دوست میدارد و
امام هم میداند و اقرار کند که او فضائلی چند دارد و بعضی از شیعیان
او هم آن فضائل را میدانند و حاملان آنفضائل هستند و لکن تسلیم
از برای روایت کنندگان آن فضائل ندارد و تصدیق ایشان نمیکند
بلکه میگوید که من نمیدانم که آنچه روایت میکنید راست است یا دروغ یا صحیح
یا فاسد یا بگوید آنچه شما روایت میکنید من انکار دارم اگرچه میدانم
که او فضائلی چند دارد که بعضی از مردم میدانند لکن آنها که شما روایت
میکنید من قبول ندارم و انکار دارم باز عبادات او نجات دهنده او نیست

واعتمادی بر آنها نیست اگرچه عبادات و اعمال صالحات باشد و عبث
و بعضی دیگر آنها باشد مگر با تمام شرایطی که در این دعا اعتقاد به ثابت
شد و این شرایط در جمیع ائمه اثنی عشر علیهم السلام جاری است چنانکه
در همین دعای اعتقاد به در باقی فقرات نیز ثابت است صریحاً و چنانکه
در سایر دعاها و زیارتهای ایشان تصریح شده بلکه در میان
شیعه از حد تواتر گذشته و بحد ضرورت رسیده مضمون این فقرات که
اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها
من بعض و اگر یکی از شرط آخر که تسلیم است نباشد منجر شود به
انکار و انکار این شرط اینجا آنکه وارد شده که از کتاب فضائل علی علیه السلام
بشما نرسیده مگر یکی از الف تا تمام یا روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که یا علی نشناخت خدا را مگر
من و تو و نشناخت کسی مرا مگر خدا و تو و نشناخت کسی ترا مگر خدا و من
یا روایت شده که احادیث مشکل نیست سر ما را عرض کرده نتوانند مگر کسی که متحمل
شود سر شما را فرمودند خود ما متحملیم سر خود را پس عرض میکنم که منکر
باشد که سری را که خلق متحمل آن نیستند فضائلی از ایشان را که نمی‌توانند

بفهمند آن فضیلت و آن سر را بخلق نگفته‌اند و با ایشان نرسانیده‌اند
و لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها و معلوم است که آنچه باید بخلق برسد
از مسائل و احکام الهی از آدم گرفته تا خاتم صلی الله علیه و آله جمیعا
باید بواسطه راویان اخبار و ناقلان آثار برسد الا قلیلی که در حضور
باشند و خود مشاهده کنند اما غایبین از حضور جمیعا باید بواسطه
راویان اخبار و ناقلان آثار امور دین خود را از اصول و فروع اخذ
کنند پس هر سابقی از برای لاحقی روایت کند و هر عالمی از برای جاهلی روایت
کند و هر طبقه سلف از برای طبقه خلف روایت کند پس اگر روایت
نباشد امور دین و مذهب از هیچ سلفی بخلفی نخواهد رسید پس از این
جهة شرط قبول اعمال تسلیم راویان اخبار و ناقلان آثار است و باری
چون اصل دین و مذهب محبت و دوستی اهل بیت نبوت علیهم السلام
است خداوند تعالی جل شانه امر کرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله
که با امت خود بطور صریح برسانند و بگویند که هیچ اجری از شما نمیخواهم
مگر مودت و محبت ذوی القربی که فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی پس در حقیقت رسول خدا صلی الله علیه و آله

از برای همین مبعوث شد که محبت و مودت ذوی القربای خود را بامت
برساند و سایر امور دینیه بالتبع تو که مبعوث از برای آنها شده و از این
جهت که اصل مراد الهی از ارسال رسل و انزال کتب نجات خلق است و
نجاتی نیست از برای ایشان مگر در مودت و محبت اولیای خود علیهم السلام
و بدون مودت و محبت ایشان نجات اگر هر قدر در عبادات اگرچه
بی عیب باشد و عبادات و اعمال الصالحات بالتبع با فایده است اگرچه
آنها بدون محبت اولیای خدا بی فایده است و نجاتی در آنها نیست چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور شد بتعیین امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین
از برای خلافت و امامت بجهت خوف از منافقین نرساند و تعیین
نکرد جبرئیل امین بامر رب العالمین با عتاب و خطاب نازل شد که
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و مراد
الهی اینست که تو از برای نجات امت خود مبعوث شده و نجاتی از برای
ایشان نیست مگر در اعتقاد بخلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام
و مودت و محبت او علیه السلام پس اگر این امر را بامت خود نرسانی
رسالت الهی را بایشان نرسانده اگرچه انا نماز و روزه و خمس و زکوة

و حج و جهاد را رسانده باشی چرا که آن اعمال بدون محبت امیرالمؤمنین
علیه السلام بی فایده است و نجاتی از برای امت تو در آنها نیست پس مراد
من که نجات امت تو است عمل نیامده پس تا بدان امر که نجات امت
تو در آنست برسان و خدا تو را حفظ خواهد کرد از شر منافقین پس
مترس از شر ایشان و امر نجات امت خود را برسان پس پیغمبر صلی
الله علیه و آله باطمینان الهی و عصمت و حفظ او جل شانه تبلیغ
فرمود امر نجات امت خود را و قبول کردند از او کسانی که واقعاً او را
پیغمبر خدا میدانستند و ایمان بخدا و وحی او و پیغمبری پیغمبر صلی الله
علیه و آله داشتند از آن روز تا روز قیامت و انکار کردند لکن
کسانیکه در واقع او را پیغمبر نمیدانستند و او را سلطانی غالب
قاهر میدانستند و در ظاهر انکار او را نکردند از ترس شمشیر او
یا از راه طمع بخلافت و بعد از او یا از راه طمع در متاع دنیا
کردند اقرار به نبوت او و حاصل میشد از آن روز تا روز قیامت باری
بیدار باش و غافل مباش که آن امری که در دنیا بود از بهشت و جای
نعمت نیست و هیچ خوفی از چیزی در آن نیست و هیچ طمع در چیزی

در آن نیست اگر چه آنچه متاع دنیوی نباشد بلکه نعمتی از نعمتهای
اخروی باشد و هیچ اکراهی در آن نیست خالص است از برای خداوند
عالم جل شانه و دین خالص است از برای او جل شانه محبت اولیای
او است علیهم السلام از زمان آدم علی نبینا و آله و علیه السلام گرفته
تا خاتم صلی الله علیه و آله تا روز قیامت افضل محبتها این است
که محب بی رشادی و سرور محبوب شاد و مسرور است بدون ترتیبی و اکراهی
و بدون طمع در چیزی **و همچنین** افضل محبتها این است که محب در حزن
محبوب خود محزون میشود بدون ترسی از چیزی و بدون اکراهی و طمعی
در چیزی و اگر بتواند دفع میکند از محبوب خود ناملایمات طبع او را
و رفع میکند آزار او و حاجات او را و رفع میکند از او صدمات و بلاهای
وارده بر او را بدون اکراه و بدون طمعی و خرج میکند در راه او
مال خود را چه جای طمع در مال او و صرف میکند در راه او جان خود را
و بسا آنکه در حال رفاه مضایقه کند در راه او خرج مالی را
اما در حال گرفتاری محبوب نثار میکند جان خود را چه جا مال خود
بی مضایقه و بسا آنکه در حال رفاه چنانکه بخل میکند از مال

در حال گرفتاری محبوب بطوری سخی میشود که از جان خود مضایقه
نمیکند چه جای مال و در حال گرفتاری محبوب شجاع شود و بی پروا خود
را در مهلکه اندازد اگر چه در حال رفاه جبن و ترس و مانع باشد
که در محل خوفناک داخل شود آیا نمیبینی که پدر مهربان در حال
رفاه مال خود را از فرزند دلبند خود مضایقه میکند و در وقت گرفتاری
فرزند تمام مال خود را بی دریغ میدهد که فرزند خود را از گرفتاری
خلاص کند **پس** اگر فرزند خود را اسیر کرده باشد و باید تمام مال
خود را بدهد میدهد که او را از قید بندگی برهاند و اگر مریض شود
و باید تمام مال خود را خرج دوا و غذا و طبیب کند میکند که جان فرزند
خود را از چنگ مرض برهاند آیا نمیبینی که شخص جبان در حال رفاه از
گفتن سخنی میترسد اما اگر پای عرض و ناموس در میان آید از
کشته شدن باک ندارد از برای حفظ عرض و ناموس خود **پس** تعجب
مکن از طبع محبت که بخیل را فی الفور سخی میکند و جبان را فی الفور
شجاع میکند بطوری که رفع بخل و ترس را بقدری وعظ و مواعظ و نصایح
در عمری نتوانند کرد ولکن محبت برای رفع آنها را میتواند کرد و صحبت

بگیر که در میان حیوانات از مرغ خانگی کم جرأت تر و جبان تر کمتر حیوانی
یافت میشود و در حال رفاه از اندک صدائی فرار میکند اما در وقتی
که جوجه میگذارد در حفظ جوجه‌های خود با شیر میجنگد و خود را بدهن
شیر میدهد و نمیگریزد و سر این مطلب اینستکه طبع محبت بر این سرشته
شده و بر همین طور خلق شده که اختیار کند محبوب خود را بر همه چیزها
حتی آنکه اختیار میکند محبوب را بر جان خود و جان خود را فدای محبوب
میکند چه جای چیزهای دیگر و سر این مطلب در اینستکه محب در
حال وجدان محبوب خود خود در میان نیست و از خود فراموش میکند
و همین محبوب را می بیند و خود را غیر نمی بیند و از این جهة خود اگر بخیل است چون
از خود فراموش کرده از بخل خود هم فراموش میکند پس سخی میشود
و اگر خود کم جرأت و جبان است در وقت یافتن محبوب از خود فراموش
میکند پس از جبن خود هم فراموش میکند پس شجاع میشود و اینست
حال دوست صادق نسبت بمحبوب خود چرا که طبع محبت مجبول بر اینست
که اختیار کند محبوب خود را بر جمیع ما سوای محبوب از اینست که حضرت
صادق علیه السلم میفرماید اذا هاج ریح المحبة آثر المحبوب علی ما سواه

یعنی چون بهیجان آمد هوای محبت اختیار میکند محبوب خود را بر جمیع
ما سوای او و اگر کسی منکر این مطلب باشد میدانند که دوست در
راه محبوب خود از جان و مال خود دریغ ندارد و در وقت گرفتاری
محبوب خود اگرچه محبوب بیکس تر باشد از محب و همچنین اگرچه محب ضعیف
باشد و در حال رفاه بخیل و کم جرأت و جبان باشد در وقت گرفتاری
محبوب بغیره سخی و شجاع میشود و از خود فراموش میکند و از این
سر است که حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء چون در
میدان شد دوستان و شیعیان خود را و میدانست که ایشان کلهم دوستند
جان و مال و اهل و عیال خود را بجهة کفاره که ایشان در راه
او دادند دریغ از هیچکدام نداشت و سر این مطلب اینست که چون خدای
عالم جل شانه نجات خلق را خواسته بود و ارسال رسل و انزال
کتب را از برای نجاة خلق کرده بود و دوست میداشت که کفاره
ایشان را بگردن خود بگیرد حضرت سید الشهداء علیه السلم مراد الهی را بعمل
آورد و خود و عیال و اطفال خود را در راه خدا کفاره گناهکاران قرار
داد و همین خلاص کردن گناهکاران را مراد خدا است و مراد و محبوب

خدا است پس جان و مال خود را فروخت بخدا و خدا جان و مال او را
خرید بانطوری که خود او خبر داده و فرموده إِنَّ اللهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ
وَيُقْتَلُونَ و از اینطرف همچون شیعیان و دوستان او اگرچه ضعیف
باشند چه مرد و چه زن از روی صدق تمنی میکنند و اظهار ما فی الضمیر
خود را میکنند و میگویند يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكَ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا
و راضی و شاکرند باینکه کاش بودیم با تو و جان و مال خود را فدای
تو میکردیم ایشانهم در راه حضرت سید الشهدا که همان راه خدا است
جان و مال خود را همین تمنای صادق داده اند و جان و مال
ایشانرا خداوند عالم جل شانه خریده است بطوری که فرموده إِنَّ اللهَ
اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ولکن متذکر
باش و غافل مباش که اگر حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا
شهادت خود را بعمل نیاورده و تمنای دوستان و گناهکاران صورت
نمیگرفت پس جان و مالی فروخته نمیشد بخداوند عالم جل شانه
نه بطور تمنا و نه بطور وقوع و بهشتی خریده نمیشد پس همه مردم هلاک

میشدند و حال آنکه خداوند عالم جل شانه بهشت را ثمن جان
و مال مؤمنین قرار داده بود و عوضی غیر از جان و مال از برای
بهشت قرار نداده چنانکه فرموده إِنَّ اللهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ پس متذکر باش و غافل مباش که بهشت
ثمن و عوض جان و مال است نه چیز دیگر پس هیچ عملی ثمن و عوض
بهشت نیست و از اینست که مطلب در بسیار آیات هم هست مثل آیه
شریفه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللهِ پس متذکر باش
و غافل مباش که تا بنده از تمام آنچه دارد نگذرد خداوند عالم جل
شانه بهشت خود را باو نخواهد داد نجات بندگان در اینست که بندگان
از سر خود بگذرند و مادام که علاقه بچیزی دارند آن چیز حجاب ایشان
خواهد شد و مانع از دخول بهشت خواهد (تو خود حجاب خودی حافظ
از میان برخیز) و از اینست که از صفات و خصال پیغمبران و اولیای
خدا علیهم السلام است که در احادیث وارد شده که فرمودند بقاء فی
فناء و نعیم فی شقاء و صبر فی بلاء و فقر فی غناء و عز فی ذل یعنی
بقای ایشان در فنای ایشانست و نعمت ایشان در مشقت ایشانست

وصبر ایشان در بلا که وارد بر ایشان است و فقر و احتیاج ایشان در همه
ایشان است بخدا که خود و عزت ایشان در دل ایشان است زیرا که خود می
متذکر باش و غافل مباش که حقیقت این امور را حضرت سید الشهدا
علیه الاف التحیة و الثناء بعمل آورد و باقی مؤمنین از اولین و آخرین
تمنای آنکه کاش با او بودند و بفوز آنچه او فائز شد فائز شوند بعمل
آورند و بیاد متذکر باش که حقیقت بیعتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله
از امت خود گرفت همین بود که از سر جان و مال خود بگذرند و از هیچ
دریغ ندارند در راه خدا و در دین خود چنانکه خدا فرموده لقد رضی
الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم
فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا و فرموده ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
حاصل ترجمه اینست که بتحقیق راضی شد خدا از مؤمنین در وقتی که
مبایعه کنند با تو در زیر درخت چون دانست خدا آنچه در دلهای ایشان
بود پس نازل کرد سکینه و اطمینان را بر ایشان بفتح نزدیکی مثل فتحی که کرد

مبایعه میکنند با تو جز این نیست که مبایعه میکنند با خدا دست خدا
است بر بالای دستهای ایشان پس کسیکه بشکند عهد خود را پس بدرستیکه
می شکند بر نفس خود و ضرر بخود میرساند و کسیکه وفا کرد با آنچه عهد
کرده آنرا با خدا پس زود باشد که عطا کند با او اجر بزرگی را **پس** متذکر
باش که بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مردم همان خریدن او است
مر جان و مال ایشان را و فروختن ایشان است مر جان و مال خود را بانکه
نجاة و بهشت از برای ایشان باشد و همان خریدن رسول خدا جان و مال
ایشان را همان خریدن خدا است جان و مال ایشان **چنانکه** صریحا
فرموده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
چرا که تمام معاملات الهی با خلق و تمام معاملات خلق با خدا از دست
او صلی الله علیه و آله جاری شد و دست او دست خدا است چنانکه حکم او
حکم خدا است و اطاعت او اطاعت خدا است چنانکه فرموده من یطع
الرسول فقد اطاع الله و متذکر باش و غافل مباش که پیغمبر صلی الله
علیه و آله بطور اکراه و اجبار هیچ معامله را با هیچ عبید نبسته و از ضرورت
دین باین بزرگواری است که هر معامله که شائبه اکراه و اجبار در آن است

واز روی اشد رضا و رغبت تمام نیست باطلست و از این است که در
نوشتجات اسلام از صدر اول تا کنون نوشته اند و مینویسند که
این معامله بلا شایبه اکراه واجبار و از روی اشد رضا و رغبت تمام
واقع شده چه در بیع و شرا و چه در مصالحات و هبات و چه در عقد
نکاح و چه در ایقاعات مثل اوقاف و اعتاق حتی آنکه معامله اگر
از روی اصرار و ابرام واقع شود که شخص محض حفظ آبروی خود و محض شرم
و حیا تمکین کند و محقق شود که از روی رضا و رغبت نبوده و محض حفظ آبروی
خود یا محض شرم و حیا بوده بنابرای علما گفته اند که آن معامله صحیح نیست
و باطلست بنابر این در اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله معامله که از غیر رضا و
رغبت بوده باطل میدانست و بضرورت دین او معلوم گشته و در صورتیکه
در میان امت خود تراضی طرفین را شرط صحت قرار داده و عقد بی رضا را
موجب فساد قرار داده معلوم است که خدا و صلی الله علیه و آله و خدای جل
شانه معامله که تراضی در آن نیست با عقد بی رضای طرفین در آن است معامله
را عقد نکنند و آن معامله را صحیح نمیدانند و آیه شریفه لا اکراه فی الدین
شاهد بر این است و در آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین اشاره بر

اینمطلب است از برای اهل بشارت اگرچه بعضی از مردم نفهمیدند و آن
اشاره این است که هر کس بیعت کرد با پیغمبر صلی الله علیه و آله خداوند عالم
جل شانه از او راضی شد چرا که هر کس در دل خود کراهت از بیعت داشت
و از روی ترس یا از روی طمع یا از روی شرم و حیا بیعت کرده بود و از روی
اشد رضا و رغبت تمام بیعت نکرده بود و در دل داشت که در وقت
دفع مانع نقض عهد کند خداوند عالم جل شانه از او راضی نبود و اگر
از همه راضی بود میفرمود لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ و نمیفرمود
لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ چرا که عبارت اول مختصرتر
و فصیحتر بود و لکن چون خداوند عالم جل شانه میدانست که در
میان کسانی که بیعت کرده بودند کسانیکه از روی ترس یا از روی
طمع یا از شرم و حیا و خجالت از دیگران بیعت کردند و میدانست چون
رفع مانع از ایشان شد نقض عهد خواهند کرد از اینجهة فرموده
وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ پس از اینجهة فرموده لَقَدْ رَضِيَ اللهُ
عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ و مؤمنین کسانی بودند که خداوند
عالم جل شانه از دلهای ایشان خبر داشت که از روی اشد رضا

ورغبت تمام با او بیعت کرده‌اند چون از حال ایشان هم خبر داد و فرمود

وَمَنْ اَوْفیٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ فَسَیُؤْتِیهِ اَجْراً عَظِیماً یعنی چون این

مطلب را شنیدی که معاملات در میان خدا و خلق باید از روی

اشد رضا و رغبت باشد و اگر خلق راضی و راغب معامله نباشند خداوند

غنی بی نیاز را حاجتی در اکراه و اجبار ایشان نیست و حاجتی بعمل

ایشان ندارد و آن عمل و آن معامله را از ایشان قبول نمیکند پس

متذکر باش و غافل مباش که از کسانی که خریده است خدا از ایشان

جانهای ایشان و مالهای ایشان را باینکه بهشت از برای ایشان باشد

از روی اشد رضا و رغبت تمام جانها و مالهای خود را بخدا فروخته

اند و خدا هم از روی اشد رضا و رغبت تمام آنها را خریده و بهشت

خود را از روی اشد رضا و رغبت تمام بایشان انعام کرده پس متذکر

باش و غافل مباش که اشد رضا و رغبت تمام اینست که شخصی که اراده

دارد خریدی یا فروشی بکند اگر آن معامله شود بنهایت مقصود خود برسد

و کمال سرور و انبساط قلبیه برای او روی دهد و اگر آن معامله نشود

محزون و دلتنگ شود که چرا آن معامله اتفاق نیفتاده پس متذکر باش

و غافل مباش که چقدر کار مشکلی است اینکار که شخص جان و مال

خود را بدهد و راضی و راغب هم باشد بطوری که اگر جان و مال را ندهد

محزون و دلتنگ شود **عبرت بگیر** که یکی از واجبات دین اسلام

زکوة دادن است و باینهمه اصرار در اداء آن شده بطوری که فرموده اند

مانع زکوة بجهنم میرود اگر چه حبه از زکوة را منع کرده باشد و تو

میدانی که اگر از هزار نفر یکی زکوة بدهد او هم در دل خود می یابد

که اگر بر او واجب نشده بود و من مال خود را بدیگری نمیدادم از

برای من بهتر بود و آن انبساطی که در جمع مال از برای او است در

خرج آن از برای او نیست و عبرت بگیر که یکی از واجبات **بزرگ جهاد**

در راه خدا است که اولا چقدر مشکل است که شخص دل از مال و عیال

بکند و دست از جان خود بشوید و بعد از آنکه اجازه از مردم دل از همه

اینها کنده و دست از همه اینها شسته دل خود را نمیتوانند راضی

کنند و بی اختیار در دل خود می یابند که اگر جهاد نکنند مسرورترند

و انبساطی در دل خود می یابند و چون این بار گران از دوش خود

بکشند حزن و اندوه و دلتنگی را از مفارقت اهل و عیال دارند و

مالک قلب خود نیستند که بتوانند حزن و اندوه را از او بردارند
و سرور و انبساط در او داخل کنند **و اینست** که در عالم ذر عرضه
کرد خداوند عالم جل شانه شهادت را بر جمیع خلق هیچ یک نتوانستند
که از روی اشد رضا و رغبت تمام آنرا قبول کنند و چون پیغمبران خدا
علیهم السلام میدانستند که خداوند عالم جل شانه شهادت را با رضا و رغبت
تمام خواسته نه با کراهت و مشقت و کلفت از این جهة قبول این معامله را
نکردند چرا که نمیتوانستند با سرور و انبساط قلب آنرا اختیار کنند
ولکن در آن روز حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثناء
در دل خود یافت که از روی اشد رضا و رغبت تمام میتواند که جان
و مال خود را بجهة خدا بفروشد و مسرور و منبسط باشد بطوری که اگر این
کار را نمیکرد محزون و دلتنگ بود پس خرید خداوند عالم از او جان
و مال او را از روی رضا و او هم فروخت از روی اشد رضا و رغبت تمام
چنانچه خداوند عالم جل شانه خبر داده و فرموده إِنَّ اللهَ اشْتَرَى
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ پس چون این کار را
از روی اشد رضا و رغبت تمام کرد و در این دنیا بوعده و عهد خود

وفا کرد چنانچه خداوند خبر داده و فرموده يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ
اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ **و حال** آنکه او محبوب جمیع مؤمنین
بود پس جمیع ایشان چون او را در این کار دیدند و صاحب این کار
دانستند بر ایشان آسان شد که جان خود را نثار او کنند از
روی اشد رضا و رغبت تمام بطوری که اگر مؤمنی در آن روز حاضر
بود تمام همتش او جان فشانی بود که اگر فرض شود که در آن روز
از مؤمنین حاضرین یکی را در غل و زنجیر محبوس کنند که نتواند جان
فشانی کند تا عمر داشت در حزن و اندوه بود که چرا مرا بغل و زنجیر
بستند که نتوانستم جان خود را فدای او کنم **و همچنین است**
حال سایر مؤمنان روزگار اگر چه در ایمان خود ضعیف باشند
چه بغل و زنجیر زمان سابق بر این واقعه گرفتار بوده اند یا بغل
و زنجیر زمان بعد گرفتار شوند که همگی تمنا کنند که کاش غل
و زنجیر نداشتیم و جان خود را نثار او میکردیم **و زبان حال**
و مقال همه مؤمنان اینست که يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكَ فَنَفُوزَ
فَوْزًا عَظِيمًا پس متذکر باش و غافل مباش که عمل خالص برای

خداوند عالم جل شانه و دین خالص از برای او جل شانه محض را
با آنکه مؤمنان مسرور باشند بسرور آقایان و سادات خود
و محزون باشند در حزن ایشان **و متذکر** باش و غافل
مباش که باقی اعمال ایشان نمیشود که بی منفعت باشد مشوب
بیا باغراض باشد اگرچه آن غرض خوف از آتش جهنم یا طمع در
بهشت باشد و هیچ عملی از ایشان بی تکلیف نیست و حال آنکه خدای
فرماید ان الله لا یحب المتکلفین بخلاف سرور در مسرت ایشان
و حزن در صدمات وارده بر ایشان علیهم السلام که چنان عمل خالص
و دین خالصی است از برای خداوند عالم جل شانه که اگر فرض کنی
هیچ ثوابی ذکر نکرده بودند در مسرور شدن بسرور ایشان علیهم السلام
و هیچ ثوابی مقرر نموده بودند در محزون شدن در مصیبات ایشان
علیهم السلام ممکن نبود از برای دوست و محب ایشان علیهم السلام که
مسرور نشود در سرور ایشان و محزون نشود در حزن و مصیبت
ایشان علیهم السلام **پس متذکر** باش که سرور وارده مشوب
بر دل دوست در سرور ایشان بدون ملاحظه چیزی غیر از وجود

مبارک مسعود خود ایشان علیهم السلام اگرچه در هر یک از سرور
و حزن در ایشان ثوابهای بی نهایت ذکر شده بطوری که فرموده اند بر
هر عمل صالح و عبادتی ثوابی است مقرر و اندازه از برای آن ثواب
است مگر ثواب سرور در مسرت ایشان و حزن در مصیبات ایشان
علیهم السلام که بی نهایت است و اندازه از برای آن نیست **و لکن**
متذکر باش که سرور در مسرت ایشان مسرور داشت و ملتفت ثواب
آن نیست و اگر ثوابی هم نداشته باشد مسرور داشت محزون در مصیبت
ایشان محزون است و ملتفت ثواب آن نیست و اگر ثواب هم نبود محزون
بود **پس** متذکر باش که سرور وارده در مسرت ایشان و حزن در مصیبت
ایشان علیهم السلام طوری است که بدون ملاحظه چیزی است و
عمل خالص مؤمنین و دین خالص الهی گشته و چون چنین است اصل
دین الهی همین است و همین مقبول درگاه او است جل شانه و ثواب
آن بی نهایت و بی اندازه است بطوری که سایر عبادات ناقصه
و سایر اعمال مشوبه را هم اصلاح میکند و سبب قبول نماز و روزه
و حج و جهاد و خمس و زکوه و سایر عبادات میشود و اگر نبود سرور

در مسرت ایشان و حزن در مصیبت ایشان علیهم السلام اعمال ناقصه
مردود بود و تعجب مکن که سرور در مسرت و حزن در مصیبت ایشان
علیهم السلام موجب تمام و اکمال سایر عبادات شود چرا که در تصور نیکه
عملی نتواند کفاره گناهان بزرگ شود اگرچه در بسیاری بعدد کف
دریاها باشد تمام عمل ناقص را هم تمام میکند و اکمال عمل مشوب
آنها نیز میکند **و متذکر** باش چنانکه پیش از این عرض کردیم
که در میان سرور در مسرت ایشان و حزن در مصیبت ایشان علیهم السلام فرق
فرقها است چرا که در سرور در مسرت ایشان و شنیدن ذکر فضایل
ایشان حظها است و لذتها است از برای دوستان ایشان اما
در حزن و مصیبت ایشان مصیبتها است که دوست تمنی میکند که
کاش صدمات وارده بر ایشان باو هم میرسید و با ایشان هم میرسید
و تمنی میکند که کاش من بفدای ایشان میشدم و بعوض ایشان
آن صدمات بر من وارد میشد **پس معلوم** شد از حال
دوستان ایشان که ایشان را از خودشان دوست تر میدانند که
بر آنها آسانتر است که آن صدمات بر خود ایشان وارد شود

و بر سادات ایشان وارد نشود پس حال که آن صدمات بر آن سادات
وارد شده بزرگترین تمام مصیبتها بر دوستان ایشان وارد شده
که ما فوق آن را نتواند تصور کند و حظ و لذتی از برای محبوب
و خالص او خالی است که راضی بفنای خود و نیست و نابود شدن
خود است **پس متذکر** باش و غافل مباش که حضرت سید الشهداء
علیه الاف التحیة و الثناء باعث عمل خالص و موجب دین خالص از برای
جمیع مومنین اولین و آخرین شد بشهادت خود که اگر آن شهادت
نبود دین خالص و عمل خالص پیدا نشد و بعمل هم از خود مومنین صادر
شد چرا که خود ایشان مصیبت زده و محزون شدند و نجات ابدی
از برای ایشان حاصل شد اللهم لک الحمد حمد الشاکرین
لک علی مصابهم و الحمد لله علی عظیم رزیتی اللهم ارزقنی شفاعة
الحسین علیه السلام یوم الورود و ثبت لی قدم صدق عندک
مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین

الروضة الخامسة عشر

فی ان المحبین یؤثرون محبهم علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة

ويقدمون مواليهم بما يحتاجون اليه على انفسهم وان كان بهم
حاجة وذلك من مقتضيات المحبة ولوازم المودة ان كانت
ذاتية فلاجل ذلك اثروا محبيهم الفقراء على انفسهم حتى نزل
فيهم عليهم السلام ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة
وذلك ايضا احد اسرار اختيار الشهادة لانقاذ مواليهم
من الهلاكة وذلك حال المحبين الموالين لهم عليهم السلام
بالتبعية لهم فانهم يؤثرون ساداتهم على انفسهم ولو
كان بهم خصاصة وان كانوا ضعفاء رجالا ودنياء فمن لم
يكن كذلك فليس منهم وموالهم عليهم السلام وليس بمؤمن
موحد ولا نجاة له في الاخرة وان كان في الدنيا في زيهم
باللفظ والخلط كما اخبر النبي صلى الله عليه وآله في تفسير
قوله تعالى النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم فقال صلى الله
عليه وآله ما معناه من لم اكن عنده احب اليه من نفسه
فليس مني پس متذكر باش و غافل مباش كه اصل ارسال
رسل و انزال كتب از براى نجات مؤمنين است نه نجات كفار و

منافقين چرا كه هر پيغمبرى و هر وصى پيغمبرى در هر زمانى نجات
دادند مؤمنين را و در عصر هر يك از ايشان كفار و منافقين چند
بودند كه هلاك شدند و نجات نيافتند فما تغنى الايات و
النذر عن قوم لا يؤمنون وجعلنا لكل نبى عدوا شياطين
الانس والجن سنة الله التى قد خلت من قبل فلن تجد لسنة الله
تحويلا و تبديلا **پس متذكر** باش و غافل مباش كه از شان
پيغمبر آخر الزمان صلى الله عليه و آله و تعيين خلفاء او عليهم السلام
هم از براى اين بود كه نجات دهند مؤمنين را نه كفار و منافقين را
چنانكه فرموده ما كنت بدعا من الرسل **و بدانكه** جميع
پيغمبران و خلفاء ايشان عليهم السلام و حكماء ايشان دشمن بودند
و هستند با كفار و منافقين چنانكه فرموده ان الله عدو
للكافرين و فرموده ان الله جامع الكفار والمنافقين فى جهنم
جميعا پس متذكر باش و غافل مباش كه چنانكه در دنيا دشمن بودند
با كفار و منافقين و ايشان را ميكشتند و هلاك ميكردند در آخرت
هم با ايشان دشمنند و ايشان را هلاك ميكنند و معذب ميشوند كه

در جهنم اندازند هر کافر و منافقی را چنانکه فرموده اَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ
کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ یعنی ای محمد و علی بیندازید در جهنم هر کفران
کننده و معاندی را **و از** اینست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
قَسِیمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ است و نعمة الله علی الابرار و نقمة علی الفجار است
و ترحم میکند بر مؤمنین و انتقام میکشد از کفار و منافقین چنانکه
خداوند عالم جل شانه در توصیف مؤمنین فرموده اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ
رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ یعنی مؤمنان سخت و شدیدند بر کفار و رحیمند و
مهربان در میان خودشان **و از اینست** که امام زمان عجل الله
تعالی فرجه در دعای افتتاح میفرماید وَ اَیْقَنْتُ اَنَّکَ اَنْتَ اَرْحَمُ
الرَّاحِمِینَ فِی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَشَدُّ الْمُعَاقِبِینَ فِی مَوْضِعِ
النَّکَالِ وَ النَّقِمَةِ یعنی یقین کردم بدرستیکه تو رحم کننده ترین
جمیع رحم کنندگانی در موضع عفو و رحمت و یقین کردم که تو
شدیدتر و سخت تر عقاب کنندگانی در موضع نکال و نقمت و عذاب
پس هوشمند که باش و غافل مباش که چنانکه جنبهای الهی تمام
مصیبتها و بلاها را بخود را میدهند و بجان خود میخرند از برای

نجات دادن امتان و رنج بخود میرسانند از برای راحت یافتن
بمقتضای طبع محبت مؤمنان هم بمقتضای طبع محبت در وقتی که ایشان را
در بلا و شدائد و مصائب یافتند ایثار میکنند ایشان را بر نفس
خود و اختیار میکنند ایشان را بر جان خود و راضی میشوند که آن بلاها
و شدائد و مصائب بر ایشان وارد شود و تمنا میکنند که کاش آن
شدائد وارد بر ایشان میشد و وارد بر آقایان و سادات ایشان نمیشد
و آرزو میکنند که عوض و فدای ایشان واقع شوند از روی صدق
و صفا و هزار مرتبه آسانتر است از برای ایشان که شدائد بر ایشان
واقع شود بر سادات ایشان وارد نشود و آرزو میکنند که کاش هزار
مرتبه ما را میکشتند بعوض آنکه سادات ما یکدفعه کشته نشوند و
راضی میشوند بلکه تمنا و آرزو میکنند هزار از ایشان کشته شوند
یکی از سادات و آقایان ایشان کشته نشوند و همچنین است حالت
ایشان در سایر شدائد و مصائب و لکن جمیع این حالات بر ایشان رو
میدهد در وقتی که یکی از سادات خود را در محنت و بلا یابند اما
در حال رفاه راضی نمیشوند که دنیای از ایشان کم شود و مومی از

سر ایشان بضعف کنده شود و یا آنکه بجهت ضعفی که در ایشانست
یا بجهت خلطی از اخلاط که بر جمیع ایشان غالبست بمقتضای ضعف خود
یا بمقتضای خلطی که در ایشان غالبست خلافها و معصیتها از ایشان
صادر شود پس یکی از سادات ایشان علیهم السلام با ایشان امر کند که فلان
کار را بکنید و ایشان بجهت ضعفی که دارند آن کار را مشکل شمارند و
بر خود گران دارند و یا آنکه خلاف کنند و از دنیا بیرون روند
و اگر هم آن کار را بکنند از روی تکلف بجا آورند و کراهتی در نفس خود
بیابند و یا آنکه در حال دعاء یکی از سادات علیهم السلام دیناری از
ایشان طلب کنند یا امر کنند که بکسی بدهند بمقتضای طبع سودائی
که بر ایشان غالبست بخل کنند و ندهند و معصیت و خلاف کنند
یا اگر بدهند با هزار منت و مشقت و کلفت و جان کندن بدهند
و حال آنکه خداوند فرموده لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی
و فرموده إن الله لا یحب المتکلفین و یا آنکه در حال دعاء اگر
یکی از سادات امر کند که دو رکعت نماز از روی نشاط و شوق و توجه
بجا آورید بمقتضای طبع بلغمی که بر ایشان غالبست کسالت کنند و بجا

نیاورند

نیاورند و اگر بجا آورند گویا کوهی را کنده اند و با کسالت بجا
آورند و حال آنکه خداوند عالم جل شانه فرموده لا تقربوا الصلوة
و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون و مراد اینست که با کسالت
نماز نکنید و یا آنکه در حال دعاء اگر یکی از سادات نهی کند ایشانرا
از تندی و بدخوئی و غضب و استکبار بمقتضای طبع صفرائی که بر ایشان
غالبست نتوانند خود داری کنند و ترک مقتضاهای صفرا را نکنند
و معصیتها و خلافها کنند یا اگر یکدفعه با هزار تکلف خود داری
کنند هزار دفعه دیگر خود داری از دست بروند و مقتضای صفرا عنان
اختیار را از دست ایشان بکنند و معصیتها از ایشان صادر شود
و خلافها از ایشان سر زنند باری اقتضاهای اخلاط و هواهای
نفس اماره بسیار است بطوری که تفصیل آنها را اگر کتابها مفصل
کفایت نکند چه جای کتاب مختصر و مختصر آنکه چشم را باز کن و کار
دنیا مردم را ببین که هر یک در چه کارها هستند و لکن متذکر
باش و غافل مباش که همه این خلافها و معصیتها در حال دعاء سادات
علیهم السلام است اما در حال بلای ایشان جمیع اینها از سر ایشان

مرود

میبرد و جمیع هواهای نفسانی از سر محبان بیرون برد اگرچه انسان ضعیف
باشد و اگرچه خلطی از اخلاط بر انسان غالب باشد حتی آنکه زنهای
دنیا که اهل محبت باشند و دوستان اهل بیت علیهم السلام در حال ابتلای
سادات خود علیهم السلام از خود فراموش میکنند و با آنکه مانند شیر
نشجاع شوند در یاری کردن سادات خود علیهم السلام چنانکه مادر
مادر وهب چون مشاهده کرد اوضاع آن سرزمین را هیچ باکی و ترسی
از برای او نماند و بعد از قتل وهب شمشیر او را برداشت و خواست
مشغول قتال شود پس حضرت سید الشهداء علیه السلام او را منع از قتال
و جهاد الغزو و فرمودند جهاد بر زنان نیست و پیش از آن وهب
فرزند دلبند خود را که جوان نورس تازه داماد بود طلبید و گفت
بجهاد کردن پس وهب تو بتنهائی جهاد نهاد و بعد از کشتن و کشتار
و زخم برداشتن بسیار در پیش مادر آمد در حالتی که در خون آغشته
بود و بمادر گفت آیا از من راضی شدی مادر گفت وقتی از تو راضی
میشوم که تو را کشته ببینم پس وهب معاودت کرد و مشغول قتال
شد تا اینکه کشته شد پس چون آن کفار اصرار در تحریض مادر او را

در قتال دیده بودند و بگمان خود خواستند که دل او را بیشتر
بسوزانند و عداوت و شقاوت خود را بیشتر بکار ببرند سر او را
از بدن جدا کرده بودند آن را بسوی مادر او انداختند پس مادر او
سر او را برداشت و آن را بسوی ایشان انداخت و گفت من سری را که
در راه خدا داده ام پس نمیگیرم پس متذکر باش که مادر فرزند را
از جان خود عزیزتر دارد و بخصوص اگر آن فرزند نوجوان هم
باشد و بخصوص اگر نو داماد هم باشد و بخصوص اگر منحصر
بفرد باشد که مادر او را بی اغراق از جمیع چیزها و از جمیع
جانها و مالها و جان خود دوست تر میدارد و اگر جان خود
و سایر مردم در معرض تلف باشد سهلتر است از برای مادر
از تلف شدن چنین فرزندی اما ام البنین که چون پای امام
علیه السلام در میان آمد مادر با آن همه علاقه و محبت با فرزند
از سر فرزند میگذرد بطوری که گویا هیچ او را دوست نمیدارد
و نمیخواهد او را مگر برای کشته شدن و هیچ باک ندارد که
در حضور او دور او را بگیرند و پیش چشم او یکی تیر بر او زنند

و یکی شمشیر و یکی نیزه و اعضاء و جوارح او را از بدن جدا کند
و بدن او را در حضور او پاره پاره کند و سر او را جدا کرده
ببوی ما محمد بکنند و باکی نداشته باشد و سر او را بردارد
و دیگر ببینند و اینها نیست مگر آنکه امام علیه السلام نزد او عزیز
تر است از جمیع چیزها و چون پای عزیزتر در میان آمد و مبتلا
شد بلائی آسان میشود از برای انسان تلف شدن جمیع عزیزان
و جمیع چیزها اگرچه در وقت تلف راضی نشود چنانچه کسی که موئی
از سر چنینش کم شود **و از این جهت** بود که در واقعه کربلا
بسیاری از زنها با التماس و گریه و زاری میآمدند خدمت حضرت
سید الشهداء علیه السلام و اذن جنگ و جهاد می طلبیدند از
برای فرزندان خود و از این جهت بود که اصحاب با وفای آن حضرت
کم بودند و دشمنان بی شمار و هیچ باک نداشتند از دنیا یکی
آنها و سر از قدم نمیشناختند سراسیمه میشتافتند بمعرکه و هجوم
و درد و سوزش آنرا احساس نمیکردند و الم حدید و جراحات
از ایشان برداشته شده بود بدعای حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله پس متذکر باش که با چنین حالتی که از برای ایشان
بود گمان مبر که از برای ایشان گناهی باقی بماند که آمرزیده
نشود **پس متذکر** باش و غافل مباش که آیا سایر مومنین و سایر
مومنان که در آن واقعه حاضر نبودند اگر حاضر میشدند حال ایشان
مانند حال حاضران نبود پس متذکر باش و غافل مباش که حال جمیع
مومنین چنین است پس گناه جمیع ایشان آمرزیده است بسبب شهادت
سید الشهداء علیه السلام چرا که در حقیقت همه ایشان شهیدانند و
در رکاب او هستند و **شاهد** صدق این مطلب فرمایش پیغمبر صلی الله
علیه و آله است در سفری که با جمعی از مدینه طیبه بیرون رفته بودند
از برای جهاد فرموده اند هر آینه بتحقیق که گذارده اید در مدینه اقوام
را که سیر نکردید مسافتی را و قطع نکردید وادی و رودخانه را
مگر آنکه آن اقوامی که در مدینه وا گذارده اید با شما بودند
در سیر کردن مسافت و قطع کردن وادی و آنها کسانی هستند که
نیتهای ایشان صحیح است و دلهای ایشان دوست است و هوای
جهاد کردن در دلهای ایشان است و حال آنکه منع کرده ایشان را از

بیرون آمدن با شما ضرری از بیماری و ناخوشی یا غیر این مثل نفع مالی
و بی‌چیزی پس متذکر باش که **بتصریح** پیغمبر صلی الله علیه و آله
هر کس حالت او این باشد که اگر مانعی نداشته باشد جهاد خواهد
کرد و کشته خواهد شد او مجاهد است در راه خدا و شهید است در
رکاب معصوم علیه السلام و جمیع گناهان او آمرزیده است و
در نزد پروردگار خود منعم و مرزوق **چنانکه** خداوند
عالم جل شانه خبر داده و فرموده لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون پس چون
این مطلب را از روی دلیل و برهان از آیات کتاب و احادیث ائمه
اطهار علیهم السلام دانستی متذکر مطلبی دیگر باش و آن مطلب
این است که حضرت سید الشهداء علیه السلام شهادت خود
جمیع مؤمنین و مؤمنات را در راه خدا و در رکاب خود شریک
شهادت خود کرده و جمیع مؤمنین و مؤمنات از اولین و آخرین
بشهادت آن حضرت علیه السلام شهیدند **و از جهتی** که شهیدند
آمرزیده‌اند اگرچه گناه ایشان در کثرت بعدد کف دریاها

باشد

باشد پس متذکر باش و غافل مباش که آن بزرگوار علیه السلام
چون از برای نجات خلق خلق را دعوت میفرمودند از برای احتجاج
خود چنانکه بر بیانات گذشته دانستی که او محتاج با حدی نبود
و چون نجات خلق را در شهادت دانسته بود **چنانکه** خداوند
عالم جل شانه قرار داده بود چنانکه فرموده ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة پس از این جهت
همه خلق را بشهادت دعوت میفرمودند این بود که دعوت مردم را
از برای فتح کردن ظاهری و سلطنت ظاهری میفرمود و چه بسیار
مردمی که از این مطلب غافلند و خیال میکنند که آن بزرگوار
علیه السلام مردم را دعوت میفرمود بفتح ظاهری و سلطنت
ظاهری و حال آنکه آن بزرگوار علیه السلام تا آخر کار میفرمود
هل من ناصر ینصرنی یعنی آیا هست یاری کننده که مرا یاری
کند و حال آنکه اگر مراد آن بزرگوار علیه السلام این بود که یاری
کننده او را یاری کند که کشته نشود با آن کثرت اعدا و بغض
آنها و شدت عداوت آنها معنی نداشت و بر فرضی که یک نفری

هم

هم مثل خر او را پای میکرد که تا زنده در این بود خود او هم مانند خر
کشته میشد و هیچ عاقلی دعوت بی فایده و کار بی فایده نمیکند
که بداند آنها لشکر او را خواهند کشت پس بدوستان خود بگویند
که شما هم خود را در مهلکه انداخته و کشته شوید بلکه حالت
عقلای اهل عالم اینست که اگر مبتلای بگرفتاری شدند و
چاره از رهائی نیافتند دوستان و محبان و همکاران خود را
بدست دشمن نمیدهند و راضی بمشقت و هلاکت و کشته شدن
آنها نمیشوند و بر فرضی که یکی از دوستان ایشان در آن میان
حاضر هم باشد و او را بشناسند بدشمن اظهار نمیکنند که
او دوست منست که مبادا دوست او را دشمن مانند او گرفتار
کند بلکه اگر یک دوست جاهلی یافت شود که در گرفتاری
بزرگ و دوست خود بخواهد جهالت کند و خود را بمهلکه اندازد
آن بزرگ تا بتواند او را منع میکند که مبادا دشمن او را گرفتار
کند مانند او و اگر گرفتار باشد پدری و پسر او حاضر باشد
و پدر بداند که پسر نتواند او را خلاص کند و اگر بخواهد جهالتی

بکار برد خود او هم گرفتار شود پس بتواند او را حفظ میکند
و منع میکند او را از گرفتار کردن خود **و همچنین**
حال هر برادری نسبت ببرادری و هر رفیقی نسبت برفیق و هر آشنا
نسبت بآشنائی پس متذکر باش و غافل مباش از حال حضرت
سید الشهداء علیه السلام که دوستان و برادران و پسران و
آشنایان خود را امر میفرمودند بجهاد با وجود آنکه نهایت الفت
و محبت با ایشان داشتند و قلت و کمی ایشان را میدیدند که با
دشمنان را مشاهده میفرمودند که دشمن که اول وهله وارد
شدند سی هزار نفر بودند و یاوران او هفتاد و نهایت نصد نفر
نبودند و وای لعین میدید که هر یک بمیدان میروند اگرچه
جمعی را هم کشند آخر الامر بر نگشتند و کشته شدند تا آنکه جمیع
ایشان بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و خود تنها و بیکس باقی
ماند باز میفرمود هل من ناصر ینصرنی و هل من مجیب یجیبنی
یعنی آیا طالب نجاتی هست که مرا نصرت کند در نجات خود و
نجات دادند شهادت او است با من چرا که کار من نجات دادن

مردمست پس هر کس مرا یاری کند در نجات خود مرا یاری کرده
است چنانکه فرموده اند اعینونا بورع واجتهاد یعنی یاری کنید
ما را بواسطهٔ ورع و پرهیزکاری و عبادت خود پس متذکر
باش و غافل مباش که نصرت کردن و اعانت کردن ایشان علیهم
نه بجهة احتیاج ایشان علیهم السلام است بلکه بجهة احتیاج مردم
است چنانکه خداوند عالم جل شانه فرموده ان تنصروا الله
ینصرکم ویثبت اقدامکم یعنی اگر نصرت کنید خدا را خدا نصرت
کند شما را و ثابت کند قدمهای شما را در راه حق و دین واضح
که خداوند عالم جل شانه محتاج نیست بنصرت و یاری کسی و لکن
نصرتی که از خلق خود خواسته بجهة احتیاج خلق است بنصرت
کردن نه احتیاج خدا و لکن چونکه خدا نجات خلق را خواسته
پس اگر خلق هم نجات خود را خواسته باشند موافقت کرده
است خواستهٔ ایشان با خواست خدا و این موافقت کردن با امر الهی
نصرت کردن او است که نفع آن عاید خلق میشود نه عاید بخدا
عالم جل شانه چنانکه خداوند عز و جل محتاج نیست با یمان

خلق (گر جملهٔ کاینات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد)
وان الله غنی عن العالمین ولکن خلق محتاجند بایمان آوردن
باو و استجابت دعوات او یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله
وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم پس متذکر باش و غافل مباش
که نصرت و اجابت حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثناء
همان نصرت و اجابت خدا و رسول صلی الله علیه و آله بود
که مردم محتاج بان بودند نه آنکه میخواست که مردم مانع شوند
که او را نکشند و حال آنکه جان و مال خود را در عالم ذر فروخته
بود بخداوند عالم جل شانه چنانکه فرموده ان الله
اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة
تا آخر آیه شریفه پس مقصود آن بزرگوار علیه السلام از کلام
خود که میفرمود هل من ناصر ینصرنی و هل من مجیب یجیبنی
همان نصرت و اجابتی بود که خداوند عالم جل شانه بدون
احتیاج خود بلکه بجهة احتیاج خلق از خلق خواسته چنانکه فرموده
ان تنصروا الله ینصرکم و فرموده یا ایها الذین آمنوا

اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ و فرموده
أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ
أَلِيمٍ وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ
لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ **پس متذکر**
باش که حضرت سید الشهداء علیه السلام داعی خداوند عالم جل
شانه بود که دعوت میکرد مردم را بسوی خداوند بجهة نجات ایشان
نه بجهة احتیاج خود او بلکه بجهة احتیاج خود مردم و نصرت و اجابت
او در او نبود این بود که بجهاد بروند و کشته شوند و نجات یابند
نصرت و اجابت او از برای غائبین از حضور او آنکه تمنا کنند که
کاش با او بودیم و میکردیم این کار را که حاضرین کردند **پس**
نجات برای همه حاصل شود و نیست مؤمنی از اول دنیا تا آخر
آن مگر آنکه او را دوست میدارد و هر کس او را دوست ندارد مؤمن
نخواهد بود پس چون مؤمنان او را دوست میدارند تمنای نصرت
و اجابت او را دارند و چون پای او در میان آمد ایشان هم راضی
میشوند که جان و مال خود را فدای او کنند اگر چه پای او در میان

نبود از جان و مال خود مضایقه نمیکردند اگر هم میکردند باشد مضایقه
و دهشت نبود بلکه از روی کراهت بود **باب دیگر** وگمان مکن که
بسیاری از مؤمنین هستند که چون شهادت را بنفس خود عرضه
کنند وحشت از آن میکنند و چون مالی از ایشان در راه حضرت سید
الشهداء علیه السلام بخواهند مصرف رسانند مشکل است از
برای ایشان **پس** عرض میکنم که الحال مؤمنان در حال رفاه
میباشند و در حال رفاه چنین است که از سر جان و مال نمیتوان
گذشت یا بکراهت میگذرند اما در حالی که محبوب خود را در
بلاها و محنتها یافتند بی اختیار از جان و مال میگذرند اگر چه
در حال رفاه ضعیف و جبان و بخیل باشند **اما** در حالیکه فدای
محبوب محب از خود فراموش میکند و باسانی مال و جان را در
راه محبوب میدهد اگر چه ضعیف باشد **و از بیاناتی** که عرض
کردم اگر کسی فکر کند خواهد یافت که موضع در ملک خدا یافت
نمیشود مگر آنکه حال آن فاخر است که اگر در آن روز حاضر بود
مال و جان خود را نثار میکرد **باب دیگر** وگمان مکن که شهادت

کربلا جمیع ایشان در حال دعا با بیانی جان و مال خود را در
راه خدا میدادند و لکن متذکر باش که چون پای حضرت
سید الشهداء علیه السلام در میان آمد و او را گرفتار دشمنان
دیدند از خود فراموش کردند و با بیانی جان و مال خود را نثار او
کردند و کسی که از روی اشد رضا و رغبت تمام این کار را کرد
خود آن بزرگوار بود و بس باقی مؤمنین چون پای او در میان
آمد راضی بشهادت شدند یا تمنای آن را کردند پس متذکر
باش و غافل مباش که حالت جمیع مؤمنین از مرد و زن چنین است
پس کدام زن است که بتواند شیر دهد و نبیند علی اصغر
از بی شیری در هنگام فوت خود دست و پا میزند و بر خود می پیچد و
او را شیر ندهد اگرچه طفل خودش از بی شیری بمیرد و کدام
مرد است که بتواند آبی بلب تشنه برساند و اگرچه خود تشنه
باشد و از تشنگی بمیرد و خود آب نیاشامد خصوص اگر آن لب
تشنه یکی از اولاد آن بزرگوار یا خود آن بزرگوار علیه السلام
باشد و کیست که بتواند غذائی بیکی از گرسنگان برساند

و نرساند اگرچه خود گرسنه باشد و از گرسنگی بمیرد خصوص که
آن گرسنه یکی از اهل و عیال یا خود آن بزرگوار علیه السلام باشد
و کیست که بتواند یک صدمه را از ایشان دفع کند و نکند
و کیست که بتواند خود داری کند که در حضور او تیرها بسوی
ایشان اندازند و بتواند حایل شود و نشود اگرچه جانش در معرض
تلف باشد و کیست که بتواند خود داری کند که در حضور او دستهای
حضرت عباس را از بدن جدا کنند و او مانع نشود اگرچه او را
بکشند و کیست که بتواند خود داری کند که در حضور او حضرت
قاسم را بکشند و لگدکوب اسبان کنند و او بتواند مانع شود
و مانع نشود اگرچه خود هلاک شود و کیست که بتواند
طاقت آورد و خود داری کند که در حضور او حضرت علی اکبر علیه
را پاره پاره کنند و او مانع نشود اگرچه خود او پاره پاره
شود و کیست که هوش از سر او نپرد که در حضور او خود حضرت
سید الشهداء روحی له الفداء و علیه الاف التحیة و الثناء
بمیدان رود و جمیع معاندین و یاوری از برای او نباشد و رو بکو او

کند و او را بپای خود طلبند و او پای نکند و نتوانند بپای او برسانند
و نرسانند و نتوانند مانع تیرهای از او بشود و نشود و نتوانند تیر
را از او دفع کنند و نکنند و نتوانند سپری بدهم شمشیر دهند و
ندهند و چون از روی زین بر زمین افتد سر او را بدامن گیرد
و آب بلب تشنه او برند و نیزه سنان بن انس ملعون را از پهلوی
مبارک او دفع کنند و سپری بدهم شمشیر آن نابکار گیرد که
بر فرق مبارک او فرود نیاید و نگذارند بطوری صدمه بر آنحضرت وارد
شد که نفرین کرد او را که از این دست نخوری و نیاشامی که هرگز
نزد هیچ صدمه و تیری و نیزه و شمشیری چنین بی تاب نشدند
که نفرین کنند **پس کیست** که از حالت او این نیست که کاش
من میتوانستم دفع کنم از او صدمه را اگرچه جان من در معرض
تلف بود بلکه هر موضعی از روی دل و جان راضی است و از روی
اشد رضا و رغبت تمام تمنا میکند که کاش مرا هزار بار میکشتند
و زنده میکردند که در هر بار نصرتی میکردم **وکیست** که آن
حالت خود اینرا نمیفهمد که تمنا کند که کاش شمر لعین را بدست

من

من میدادند که گوشتهای او را با نواع اذیتها از بدن او جدا
کنم و استخوانهای او را بسوزانم و کاش او را زنده میکردند
و باز بدست من میدادند که بی نهایت او را با نواع اذیتها
بقتل رسانم و کاش بی نهایت او را زنده میکردند و بدست
من میدادند و من او را با نواع عذابها بقتل میرسانیدم
وکیست که آن لعین مردود را با پای چکمه دار در بالای
سینه آن بزرگوار روحی فداه تصور کند در حالتی که هزار و
نهصد و پنجاه تیر و نیزه و شمشیر بر آن سینه وارد آمده و نفس
بشماره افتاده بود در حال ارتحال از این دنیا است و با این
حال این شقی قسی القلب هیچ ترحم نکند و بی باکانه بر آن
سینه بالا رود **پس کیست** که نخواهد گوشت او را با
مقراض بی نهایت از بدن آن مردود جدا کند و کیست که از
خدای منتقم مسئلت نکند که آن ملعون را بشدید ترین عذابها
بخود معذب کند و از او انتقام کشد و آنا فآنا بر عذابها
او بیفزاید و کیست که اگر فرض کند که آن لعین را بدست او

بدهند

بد هند از برای عذاب کردن و او را قادر و قاهر کنند بر آن
و آن کوتاهی کند از او و حال آنکه بدانند که او سر مبارک آن بزرگوار
را از قفا بریده با صدمات عظیمه که طاقت شنیدن آن صدمها نیست
دشوار است چه جای دیدن چنانکه در **احادیث**
وارد شده که بدوازده ضربت سر مطهر آنحضرت را جدا کرد
لعنه الله باضعاف ما في علمه من شيء و کیست که از قلب خود
احساس نکند که اگر بتواند در این صدمات وارد شود نصرت میکند
البته میکند اگرچه جان او در معرض تلف باشد **و کیست**
که تمنا نکند که کاش من همراه آن سروران بودم که اگر آبی
آن طلب کند آب بجهت او دهم و اگر طفلی از تشنگی بیفتد او را سوار
کنم و اگر از قافله دور افتاده او را بدوش خود نشانم و در آغوش
کشم و اگر خاری بپای او خلیده بیرون آورم و او را از سرما و گرما
حفظ کنم و اگر اسیری بخواهد پیاده شود پیاده کنم و اگر بخواهد
سوار شود سوار کنم و اگر فرمانی دهد خدمتی بانجام رسانم و
پیغامی ببرم و بیاورم و **بازی** مقصود اینست که چون محبوب

مبتلا شد حبیب اگرچه ضعیف هم باشد از ضعف خود فراموش
میکند و محض محبت خدماتی چند را بانجام میرساند بی غرض
و طمعی از محبوب پس خدمات او خدمات مخلصانه خواهد شد و
بس واضح است که خدمات مخلصانه در حال رفاه بسیار
کمیاب است و در حال ابتلای محبوب حبیب را نهایت نایاب است
چنانکه بیان آن گذشت پس از این جهت حضرت سید الشهداء
روحی له الفداء و علیه الاف التحیة و الثناء خود را در معرض
ابتلا در آورد تا دوستان او که مؤمنان باشند بی تاب
شوند در خدمات خود پس هر یک که حاضر بودند مخلصانه
در خدمات خود کوشیدند بدون غرضی و ترسی و طمعی و
هر یک که غایب بودند دریغ خوردند و تمنا کردند که کاش
ما او بودیم و مخلصانه میکردیم آنچه را که مخلصان کردند
و همین حزن و اندوهی که دارند و گریه و فریاد میکنند
مخلصانه است که هیچ غرضی ندارند و ترسی و طمعی ملاحظه
نمیکنند بی اختیار در مصیبت آن بزرگوار علیه السلام

محزون و غمناک کند اگر چه ثوابی برای محزون بود نشان هم
ذکر نشود و اگر فرض کنی حدیثی وارد نشده در ثواب محزون
شدن و گریستن بر او و ذکر مصیبتهای او ممکن نبود که
دوستان او محزون نشوند و بر آنها گریه نکنند **پس**
متذکر باش و غافل مباش که حضرت سید الشهداء علیه السلام
بشهادت و مصیبتها خود خدمات مخلصانه در میان عباد
و بلاد منتشر کرده و همین خدمات مخلصانه در دین خالص الهی
است که اگر شهادت و مصیبتهای او واقع نشده بود عباد
عابدین خالص نبود و کراهتی و تکلفی و ترسی و طمعی در آنها
بود پس دین خالص از برای خداوند عالم جلّ شانه نبود و ذکر
اختصاص این امر عظیم بحضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة
و الثناء در بیانات گذشته گذشت و باز در اینجا اشاره
میکنم که مبادا غافلی گمان کند که سایر حجج الهی علیهم السلام
هم این کار را کرده اند پس منحصر باو شد **پس عرض میکنم**
که هوش خود را جمع کن و تمام شعور خود را بکار بر تا بیابی که

حقیقت دین خالص از برای خدا را آن بزرگوار علیه السلام
در ملک خدا منتشر کرد **پس فکر کن** که تمام دین الهی
و کمال آن از خداوند عالم ختم شد بوجود مسعود خاتم پیغمبران
صلی الله علیه و آله و در بیانات گذشته یافتی که بعد از غصب
خلافت و مدارای حضرت امیر علیه السلام و صلح حضرت امام
حسن علیه السلام همچنان معروف شد میان اهل عالم حتی در میان
مسلمانان که امر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله امر
دولتی بوده و امر او مثل امر سلاطین روی زمین بوده که هر کس
بعد از سلطانی سلطان شود خواه بر تعیین سلطان سابق و ولایت
عهدی او و خواه بقهر و غلبه امور دولتی منتظم خواهد بود
پس متذکر باش و غافل مباش که بنیان این کلمات را
حضرت سید الشهداء علیه السلام از خاطر عالمیان کند و برباد
داد که مدارا و صلح با ستمکاران نکرد و خود هم بقهر و غلبه
مسلط بر ستمکاران نشد چرا که اگر بقهر و غلبه مسلط می
شد باز گمان اینکه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله

بقهر و غلبه بود عود منکر دو طالبان حقیقت امر نبوت
بر جهالت و غفلت باقی میماندند **پس** بمظلومیت و مقهوریت
و شهادت خود امر الهی را بر طالبان حقیقت امر آشکارا کرد
و جان و مال خود را در راه خداوند داد و جنگ کرد در راه او
و جمعی را بدار البوار فرستاد و بعد کشته شد **چنانکه**
خداوند عالم جل شانه پیش از وقوع آن خبر داده بود و همین خبر
را یکی از معجزات حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
قرار داده بود که بزبان معجز بیان او جاری فرمود که اِنَّ اللّٰهَ
اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ
یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُوْنَ وَ یُقْتَلُوْنَ وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا
تا آخر آیه شریفه **و بسی** واضح است در نزد اهل سیر و تواریخ و
اخبار و احادیث که در این دنیا از عهد حضرت آدم
اول گرفته بعد هرگز هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری باین تفصیل که
در این شریفه است جنگ نکرده در راه خدا که جمعی را بکشد
و بعد از آن کشته شود و جان و مالی را که فروخته است بنفع بروا

خود تسلیم خداوند عالم جل شانه نماید بغیر از حضرت
سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء که از روی
اشد رضا و رغبت تمام جان و مال خود را فروخت بخدا
و خدا هم از روی رضا خط او را و ثمن و عوض او را نجات از
مهالک و اتصال بدار قرب خود در بهشت قرار داد **پس**
چون این معامله را از روی اشد رضا و رغبت تمام با خداوند
عالم جل شانه کرد جمیع مؤمنین و مؤمنات از ابتدای دنیا
تا آخر آن راضی شدند و تمنا کردند که کاش ما با او بودیم
و فدای او میشدیم و همین تمنا شهید محسوب شدند و شهید
محشور خواهند شد **و مصداق** آیه شریفه لَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِیْنَ قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
یُرْزَقُوْنَ واقع شدند و چون فی الجمله تفصیلی در بیانات
گذشته گذشت احتیاجی بتکرار نباشد و لکن باید همین
قدر متذکر بود که جمیع مثوبات درگاه الهی منسوب باولیا
او است که مؤمنین و تابعین چون رفت بمتوجعین معین از جا

خدا بعمل آورند بسبب بجا آوردن عالم جل شانه بعمل آورده
اند چنانکه در زیارات ایشان واقع شده که من
اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه
بکم و وارد شده من اطاعکم فقد اطاع الله و من
احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من
تولی عنکم فقد تولی عن الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله
تا آنکه وارد شده السّلام علی الذین من عرفهم فقد عرف
الله و من جهلهم فقد جهل الله و فرمودند بنا عرف
الله و لولانا ما عرف الله فالحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

قد تم الکتاب فی اسرار شهادة آل الله الاطیاب
علی قدر الطاقة و فهم العاثر و
الخاطر القاصر و الله العالم
بحقایق الامور

التی

التی اجری فی الخلایق و صلی الله علی محمد و آله
الطاهرین و شیعتهم و المخلصین من
الاولین و الآخرین الی یوم الدین
و لعنة الله علی اعدائهم
المنکرین لمراتبهم التی
رتبهم الله تعالی
فیها آمین رب
العالمین

حرره العبد الاحقر العاصی [illegible] در مطبعه
مبارکه [illegible] آقا سید عباس [illegible] طبع
پذیرفت

رساله موضح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین **اما بعد** مخفی نماند که چون خداوند عالم جل جلاله و عم نواله نعمت خود را عام و حجت خود را تمام و امر خود را بالغ و راه سلوک خود را واضح قرار داد در میان خلق خود بطوری که هیچ نقصی در حکمت او نیست و هیچ تمامی و نارسائی در حجت و امر او نیست و هیچ خفائی از برای راه سلوک او معقول و منقول نیست **پس در** زمان حضور معصومین علیهم السلام حجت خود را بواسطه ایشان بر خلق تمام کرد و بحد کمال رسانید و الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا را نازل فرمود **اگرچه** منافقان در میان خلق بودند و کردند آنچه کردند و نداشتند

که چه کردند سلمان علیه الرحمه بزبان فارسی گفت و دست برده
زده اند در را می سفت وچون منافقان دیدند که راه احتجاج
بر اهل حق ندارند و خواستند گلی بر روی آفتاب تابان
بمالند چاره جز این ندیدند که باب فتری بر خدا و رسول
و ائمه هدی علیهم السلام را بر روی خود مفتوح کردند بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله ببندند که چنین گفته و بولی
او علیه السلام ببندند که چنان کرده تا باین سر حد رسانیدند
که حضرت امیر صلوات الله علیه غسل جنابت نمیکند و شبها
دزدی میکند و در عاقبت کار از برای تابعان ایشان
هم معلوم و آشکار شد افتراهای بزرگ که ایشان بطوری که
بنا انکه در انظار انکار کنند آن افتراها را و نسبت
دهند که خود شیعه این افتراها را از زبان بزرگان ایشان
بسته اند باری بر همین منوال باتفاق عقل و نقل سنة الله
التی قد خلت من قبل فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد
لسنة الله تحویلا خداوند عالم جل شانه حجة خود را بر خلق

تمام فرمود و بحد کمال رسانید و راه بسوی خود را واضح کرد
بوجود راویان اخبار و ناقلان آثار در هر قرون و اعصار علت
و غیاب حجج علیهم السلام پس در هر عصری علمای چند از جانب
ایشان در میان خلق بودند که نفی کردند از دین ایشان تحریف
غالین و انتحال مبطلین و تاویل جاهلین را بطوری که راه احتجاج
از برای غالین و مبطلین و جاهلین و سایر خلق باقی نماند
و از جمله آن علما مرحوم شیخ احمد احسائی و مرحوم
سید و مرحوم آقای کرمانی اعلی الله مقامهم و انار برهانهم
و رفع فی دار الخلد اعلامهم و سایرین بودند که نفی کردند
از دین مبین ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
تحریف غالین و انتحال مبطلین و تاویل جاهلین را بطوری
که احدی از ایشان نتوانستند خدشه بر آن علما بگیرند
و راه احتجاجی از برای ایشان باقی نماند و خواستند گلی بر
روی آفتاب بمالند و ابطال کنند نتوانستند لهذا بگیرند پس
افترا کردند بر پیشوایان خود و کم ترک الاول للاخر

پس جاد

پس ناچار شدند تا آنکه باب افترای بر آن عدول را بر روی خود
مفتوح کردند پس بعضی از ایشان گفتند که آن عدول غلو
کرده اند در دین و حضرت امیر علیه السلام را خدا میدانند و بعضی
گفتند که آن عدول بمعراج جسمانی قائل نیستند و بعضی گفتند
که بمعراج جسمانی قائل نیستند و بعضی گفتند مال مردم را
بر خود حلال میدانند و بعضی چیزهای دیگر گفتند که یکی فی
آن افتراها جمع شد و شمرده شد سی افترا بود و از مرحوم آقای
بزرگوار اعلی الله مقامه سؤال شد و ایشان رساله در دفع
آن شبهات مرقوم داشتند و اسم آنرا سی فصل گذاشتند
و تبری از آن افتراها فرمودند و راه حق را بمردم نمودند
و از جمله افتراهائی که مخالفین منتشر نمودند این بود که
عدول میگویند که بعد از ائمه طاهرین علیهم السلام حاکم
شرع و ناطق در میان خلق باید یکنفر باشد که اهل شرق
و غرب تماما باید رجوع کنند بان یکنفر و امر شرع منحصر باشد
باو و حکومت و امر و نهی جمیع مردم باید منحصر باو باشد

و باقی

و باقی مردم باید مصادر از امر آن یکنفر باشند نهایت بعضی باید روایت
کنند قول او را از برای بعضی دیگر تا باید و بعضی و این بعض را بشنوند و اطاعت کنند
و این افترا هم مانند سایر افتراها رسید بمشایخ اعلی الله مقامهم و تبری
کردند از آن مانند تبری از سایر افتراها و در کتب ایشان ثبت و ضبط بود
تا در این زمان بعضی افتراآن که رساله بنظر رسید که در آن رساله این افترا
را خواسته بود اثبات کند و دعوی خود که قائل باین قول است **پس** از جای
بیجای آن کتاب نکرده در لباس اهل علم بود گفتم که این قول قول مشایخ ما اعلی الله
مقامهم نیست و بحسن ظنی که بشعور و انصاف او داشتم گمان میکردم که تصدیق
مرا خواهد کرد در مقابل عرض من گفت که **این مطلب** افترا بر این عدول
نیست و در کتاب خود همین مطلب را اثبات کرده اند بزبان عربی و بعضی میگویند
که صاحب این رساله قادر بفهم عبارات عربی ایشان نبوده تا بعضی را ترجمه کرده
بزبان فارسی در تو نوشته است که من ترجمه کرده ام عبارات عربی مشایخ را
امتحان مردم تا بعضی انکار کنند او را و بعد معلوم شود که انکار بر او
انکار بر عبارات عربی مشایخ است **آقای** آن شخص و امثال او در مجالس و محافل
آن افترا را گفتگو کرده و نسبت بمشایخ اعلی الله مقامهم دادند تا آنکه بعضی

آن افترا منتشر شده در اطراف و رسید به بلاد بعیده بطوری که بعضی از
اهل بلاد بعیده از اینجانب سؤال کردند و جواب نوشتم و از قول بعضی از
مشایخ اعلی الله مقامهم شاهد آوردم و عبارات ایشان را بعینها نوشتم و جای
آن عبارات را نمودم که در کدام موضع از کدام کتاب است و از آنجمله رساله
نوشتم و مطلب حق را در آن واضح کردم و آنرا بایضاح نامیدم پس دوست
داشتم که رساله دیگر بنویسم و عبارات عربی بعضی از مشایخ اعلی الله مقامهم
را بعینها در آن نقل کنم و حاصل معنی آن عبارات را بفارسی ترجمه کنم و آنرا
موضح الایضاح بنامم تا آنکه هرکس عربی میداند عبارات عربی را مطالعه
کند و هرکس عربی نمیداند عبارات فارسی را ملاحظه کند و بداند که هیچ کدام
شرعیه اعتقادی که در فرد ندارد و اینقول قول عدول نا امین نیست افترا بست
بایشان بسته شده و ساحت ایشان منزه و مقدس و مبری است از این قبیل
نسبتها چنانکه بعضی از اجلاء مؤمنین طلبه را از بعضی مردم شنیده بودند
نظام العلماء حاج میرزا محمود رحمه الله نوشته و از ایشان دفع این فساد را
خواسته و ایشان همان نوشته او را فرستاده اند خدمت یکی از مشایخ اعلی الله مقامهم
ودفع فی دار الطلبه اعلامه و انا رضیتها [illegible] و از ایشان دفع

این عایله

این عایله را خواسته اند پس آن بزرگوار اعلی الله مقامه عبارات آن
شخص را بعینها نقل فرموده و در تلو هر فقره جوابی فرموده اند با دلیل و
برهان پس عباراتی که فرمایش فرموده اند اینست که میفرمایند و قد
بعث الی کتابا آخر لبعض السادة وقد تعرض علی اوعظ اخوانی واصحابی
اُحب الجواب عنه یعنی نظام العلماء فرستاد از برای من نوشته دیگر را که
بعضی از آقایان نوشته بود و بحثی که متعرض من یا متعرض برادران و اصحاب من
شده بود در آن نوشته و دوست داشتم که جواب آنرا بنویسم پس عبارت آن
بزرگوار اعلی الله مقامه که مشتمل است بر نقل از نوشته آن شخص و جواب خود
ایشان با ترجمه آنها نقل میشود و ابتدا از اینست که میفرمایند و قد بعث الی
کتابا آخر لبعض السادة وقد تعرض علی اوعظ اخوانی واصحابی احب الجواب عنه
هنا فی الجملة قال مکاتبا مخاطبا له ایده الله یا نظام العلماء و معلم
الفضلاء قد اشتهر بین اجلاف الطلاب فی بزعم البعض ثم من المنتسبین
الی اتباع السید السند العالم الربانی المعتمد حاج سید کاظم الرشتی
اعلی الله مقامه قول باطل و کاسد کذب و افتراء و غلط کما ینقل عن
بعضهم انه یجب ان یکون فی زمان الغیبة عالم عارف یاخذ الفیض

کل

كل ما وصل الى الامام عليه السلام من العلوم والاحكام وسائر الفيوضات بالتمام
ثم يفيض هو الى ما دونه من الرعية والمكلفين حسب استعدادهم **حاصل**
معنى بعضى از اين عبارات اينكه مدح طلبت با اصل مقصود سائل اينست كه مشهور
است در ميان بعضى از طلاب كه گمان ميكنند خود را از منتسبين با بعضين شيخ مرحوم اعلى الله مقامه
مقام قولى باطل و كاسد و دروغ و افترا و غلط بنا بر آنچه نقل مشهور از ايشان و آن
قول باطل اينست كه ميگويند واجب است كه در زمان غيبت امام عليه السلام عالمى باشد در فى
كه اخذ كند و مستفيض شود جميع آنچه ميرسد بامام عليه السلام از علمها و احكام و ساير
فيضها بالتمام پس از آن افاضه كند بكسانيكه پست تر اند از او از مكلفين بحسب
استعداد و قابليتشان **اقول** بعد الاغماض عن عجمية عباراته و ركاكة الفاظه
يظهر من عباراته انه سمعه بالنقل عنهم واشتهر بين الناس ورب مشهور لا اصل
له لا سيما في هذا الاوان الذي قد كثر فيه الافتراء والكذب
والبهتان وشهادة بالزور وبعدم العيان وقع بين المسلمين
التخاصم والتشاجر والتنازع والتحاسد واستحل بعض الافتراء
على البعض سيما الاكابر والعلماء لناثرية فكيف يجوز مع هذه
الاحوال القبول للاقوال والاصغاء الى قيل وقال ثم ان هذا

القول من اي رجل كان غلو قطعا في حق الشيعة واصعاد
للشيعة الى مقام الامامة وكيف نقول بهذا القول و
نحن الذين نروي انه لم يظهر من فضائلهم وعلومهم
الى جميع الشيعة الا الف غير معطوفة ونروي عدة اخبار
ان الامام لا يوصف ونقول ان حقيقة الشيعة من شعاع
اجسادهم الشريفة فكيف يمكن ان نقول ان واحدا من الشيعة
يصل اليه كل ما وصل الى الامام فضلا عن الرعية فان
هذا القول الا غلو في الدين وتجاوز عن الحد باليقين
فان صدق الرواة فالمروي عنه قد غلا وكفر وان كذب
الرواة فحسابهم على الله لو يتعرون **حاصل** جواب
بزرگوار اعلى الله مقامه اينست كه از عبارات اين معترض چنين
معلوم ميشود كه آنچه را كه نسبت داده از مردم شنيده نه آنكه
در كتاب مشايخ يا غير ايشان ديده و گفته كه در السنه و افواه
مشهور است **پس** جواب فرموده كه با مشهورى كه اصل
نداشته باشد و كذب باشد بخصوص مشهورى كه در اين زمان

مشهور شود که افترا و کذب و بهتان و شهادتهای دروغ
بدون مشاهده در آن بنیا شده و واقع شده در آن زمان که در
میان مسلمانان تخاصم و تشاجر و نزاع و گفتگو و جدال بود تا
در آن زمان بعضی از مردم افترا و بهتان را بر طرف مقابل بجهت
ضایع کردن وی پا کردن و خاموش کردن ذکر او **پس** چگونه
جایز است با این احوال قبول کردن اقوال مردم در باره یکدیگر و
چگونه جایز است گوش دادن و اعتنا کردن بقیل و قال این مردم
پس بعد از همه اینحرفها جواب اینست که این قولی که این
معترض نسبت داده غلو است قطعا در باره شیعه از هر کس
باشد و بلند بردن و بلند کردن شیعه است بمقام امامت و
چگونه ما قائل باین قول میشویم **و حال** آنکه ما ایم کسانی که
روایت میکنیم که ظاهر نشده از فضایل و علوم ائمه طاهرین علیهم السلام
از برای جمیع شیعه مگر یک الف ناتمام و روایت میکنیم بسیاری
از اخبار را که مقام امام بوصف در نیاید میگوئیم که حقیقت
شیعه خلق شده است از شعاع بدنهای شریف ائمه علیهم السلام

پس

پس چگونه ممکن است که بگوئیم که هر شیعه یکی از شیعیان
جمیع آنچه رسیده است بامام علیه السلام حتی آنکه بگوئیم از او
نزد وی میکند و بر غیب میرسد پس نیست این قول مگر غلو
در دین و تجاوز از حد یقین **پس** اگر حکایت کنند کسانی صوفی
گفته اند و تصدیق و روایت کرده اند از آن کسیکه روایت کرده ند
پس آن کس غلو کرده و کافر شده و اگر بدروغ حکایت کرده
اند حساب ایشان با خدا است **قال** دام ظله لا بد و ان یکون هنا
العالم معلوما مشخصا بعینه و لا یجوز لاحد ان یاخذ الا حکام
و المسائل الا عن هذا العالم بواسطة او غیر واسطة و یجب علی
کل احد ان یعرفه و یاخذ عنه فمن لم یعرفه او لم یاخذ
عنه فلیس له دین و سموه بالرکن الرابع **حاصل** ترجمه
آنکه آن شخص معترض نسبت داده که آن جماعت میگویند که آن عالمی
که جمیع فیضها باو میرسد و از او باید بغیر او برسد بلا محاله
معلوم باشد و مشخص باشد بعینه و جایز نیست از برای احدی
اینکه اخذ کند احکام و مسائل خود را مگر از آن عالم بواسطه

باید و نه

یا بدون واسطه و واجب است بر جمیع مردم که او را بشناسند
و از او اخذ کنند پس کسی که او را نشناخت یا از او اخذ نکرد
پس دین خدا را او نیست و ناامید اند آن شخص ها از دو امر رکن رابع
اقول ايضاً در جواب ان صدق الرواة فالقائل بهذا القول
مبطل وعن حلية العقل عاطل وان كذب الرواة فحسابهم
على الله وكيف يعقل صحة هذا القول وليس اليوم في جميع
الشيخية من يدعي هذا المقام فعلى هذا هم بانفسهم يكفرون
انفسهم فانا والله لم نعرف شخصا يجب الرجوع اليه دون
غيره غير مولانا الحجة محمد بن الحسن صاحب الامر صلوات الله
عليه ولا نعرف رجلا من الشيعة يجب رجوع الكل اليه دون
غيره فعلى هذا كل معاشر الشيخية كفار بفتوى انفسهم
وهذا القول محال من وجه آخر فان ذلك العالم لا يخلو
اما ان يفتي بالكتاب والسنة وهما حجة على ما يفتي به
فذلك ليس بخاص برجل دون غيره وجميع فقهاء الشيعة
يفتون بالكتاب والسنة ويجوز الاخذ عنهم وليس في الكتاب

والسنة

والسنة تعيين شخص خاص في زمان خاص بل امروا بالاخذ
عن الرواة الثقات عموما **قال** الحجة عليه السلام واما الحوادث
الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم
وانا حجة الله وفي الحنظلية المقبولة انظروا الى رجل منكم
قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا
فارضوا به حكما فاني جعلته عليكم حاكما الخبر فالرجل الخاص
ليس حجة فيها على وجوب طاعته بخصوصه في زمانه فاذا لم يكن
حجة من كتاب وسنة فلا بد وان يكون من معجزة ومن الذي
له المعجزة اليوم على وجوب تقليده فما يفتي من كتاب وسنة
واجماع فذلك لا يحتاج الى معجزة وكل من يفتي بها يجوز
الاخذ عنه ولا خصوصية لواحد خاص دون غيره وان كان
يأتي بمعجزة على وجوب طاعته في جميع الامور وان لم يكن في
كتاب ولا سنة فان كان يمشي هذه الطاعة في هذا الزمان
فاين صاحب العصر عجل الله فرجه لا يظهر بسيفه ويملأ
الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا وان كان لا يمشي فما

ثمرة المعجزة واظهار الشخص وجوب طاعته هذا ولو ادعى
رجل هذا المقام ولم يأت بمعجز لم يثبت حقيته ولو اتى به
لاجتمع عليه الخلائق من كل ناحية ولا محالة يمنعونه عن الاظهار
فان لم يغلب عليهم قتل من يومه كما قتل الباب المرتاب و
اعوانه وان غلب عليهم ويقدر على ذلك فما بال صاحب
الزمان عليه السلام لا يظهر والله لا ترتفع راية قبل
ظهوره الا ونكست ولا يأخذ احد بيعة قبل بيعته الا
وكانت بيعة كفر ونفاق وقد فصلنا حرمة الجهاد في
زمان الغيبة في كتابنا ازهاق الباطل ولا يحل لاحد
خروج ولا بيعة ولا رفع راية ولا جهاد حتى يخرج القائم
المنتظر عجل الله فرجه حتى ان بعض الفقهاء تركوا كتاب
الجهاد في تصنيفاتهم الفقهية لعدم الفائدة في تحقيق مسائله
فتبين وظهر ان القول محال ان يصدر من عاقل هذا وهل
يتفوه بذلك ذو مسكة ان رجلا واحدا في طهران او اقصى
بلاد الهند مثلا في بيت لا يعرفه احد ولم يعلم على الخصوص بنص

نص ولا اثر ولا معجز ولا دعوة ظاهرة يجب على احد
ان يأخذ عنه هل كلف العباد بعلم الغيب ويجب عليهم
ان يجدوه بعلم الجفر والرمل ولا يكلف الله نفسا الا ما
اتيها فهل هذا الا خبط عشواء وهل هذا الا ادعوة وهباء
وهل يتفوه بهذا عاقل وهل محض وجود رجل في اقصى
بلاد الهند غير معروف باسمه ولا نسبه لا يجب طلب الدين
عن كل من لم يعرفه او من لم يأخذ عنه نعوذ بالله من بوار
العقل وقبح الزلل وبه نستعين **والذي** نقوله ان وجود
اكابر الشيعة في كل عصر مما نطق به الكتاب والسنة ودليل
العقل القاطع واجماع المذهب كما شرحنا في الزام
النواصب فيجب على كل من اطلع على دليل الاعتقاد به
وتوليهم والتبري من اعدائهم على جهة الاجمال واصطلحنا
على ذلك بالركن الرابع ولا مشاحة في الاصطلاح والذي
قلنا في اول الزام النواصب ان معرفة الاركان لازمة
وجاحدها بعد البيان كافر وجاهلها ضال فانما عنينا

بهِ ان لم يعرف الاربعة ضالٌ سواء جهلها معاً او جهل
واحداً منها اما الجهل بالثلاثة فظاهر واما الجهل
بالرابع فان غرضنا من جهله نوعاً كما صرحنا به في جملة
كتبنا وبحثنا عليه في مباحثاتنا **والمراد** بالنوع ان
في شيعة آل محمد عليهم السلام في كل عصر جماعة بهم يدفع الله
عن العباد وتعمر البلاد وتنزل الارزاق وببركاتهم
ودعائهم يلطف الله بسائر الخلق فانهم المطيعون للامام
في امره ونهيه وهم المتقون الصالحون المتحرون الفاضلون
المنقادون لسادتهم المتبعون فهم المخصوصون لانهم
الشيعة والمتابعة التامة الذين منهم الانبياء الا
الاربعة والنقباء والنجباء فمن لم يعرف ان في الشيعة
في كل عصر مؤمناً حقيقياً بالامام وهو متابع حقيقي
له فقد ضل في معرفة امامه اذ قال بامام بغير مأموم
وبمتبوع بلا اتباع وكم نقل انه كافر او مشرك بل هو
من ضعفاء المسلمين الضالين في معرفة هذه المسئلة

بخصوصها الا فيما يعرفه من امور دينه وليس هذا الضلال
بمخرج عن الدين والضلال هو فقد ان السبيل النجاة
باي سبيل كان ضال من ذلك السبيل واما قلنا ذلك
لادلة ذكرناها هناك ولم نرد شخصاً بخصوصه معاذ
الله ان اكون من الجاهلين وان اوجب على العباد
ما لم يوجبه الله سبحانه والدليل على عدم معرفة شخص
بخصوصه عدم بعثه داعياً يدعو الى نفسه ويظهر على يده
آية ومعجزة فمن اوجب اليوم على الناس معرفة شخص
بخصوصه فقد ابدع في الدين وحكم بغير حكم رب العالمين
وغير سنن خير النبيين وآله الطاهرين عليهم صلوات
المصلين ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون
لقد صدق الرجل ان هذا الاعتقاد كفر وشرك
حاصل معنی فرمایش آقای مرحوم اعلی الله مقامه
ورفع في دار الخلد اعلامه اینست که در اینجا مروجین ما ادعا نموده‌اند
انسکه بدون جواب آن معترض معرفتها بذکر اگر حکایت کند که

صادق نشد زیرا که کسی اعتقادش این باشد که لابد یکی از
شیعیان باید مشخص و معلوم باشد بعینه و جایز نباشد
از برای احدی اخذ کردن احکام دین را مگر از آن شخص
معین بواسطه یا بدون واسطه و واجب باشد بر جمیع مردم
شناختن او و اخذ مسائل از او و هر کس او را نشناسد و اخذ
مسائل از او نکند بی دین باشد و آن شخص معین رکن رابع
دین باشد پس اگر حکایت کنندگان صادق باشند پس
هر کس باین اعتقاد نباشد باطل است و از نور عقل و دانش
عاطل و بی بهره است و اگر حکایت کنندگان کاذبند دروغگو
پس حساب ایشان بر خدا است و چگونه معقول است
صحت این قول و این اعتقاد نسبت بطایفه شیخیه و حال
آنکه در میان جمیع ایشان یافت نمیشود احدی از علماء که
ادعا کند که من آن کسی هستم که باید جمیع مردم از من اخذ
مسائل و احکام دینیه خود را بکنند بواسطه یا بدون واسطه
و جایز نیست اخذ مسائل و احکام از غیر من پس بنا بر این

نسبتی که این شخص معترض با فتری بشیخیه نسبت داده شیخیه
باید بفتوای خود ایشان خود ایشان کافر باشند و فتوای
خود ایشان تکفیر خود ایشان کند چرا که یافت نمیشود عالمی
که بگوید جمیع مردم باید از من اخذ مسائل کنند نه از دیگری
پس بنا براینکه یافت نشد مدعی این مقام جمیع شیخیه باید
بی دین باشند بفتوای خودشان و فی الواقع والله نشناخته ایم
شخصی را که واجب باشد رجوع باو و جایز نباشد رجوع بغیر
او غیر از مولای خود حجت خدا بر جمیع خلق محمد بن الحسن
صاحب الامر صلوات الله علیه و نمی شناسیم کسی را در
میان شیعه که واجب باشد رجوع کردن جمیع مردم باو نه
بغیر او پس بنا براین افترائی که بسته اند جمیع معاشر
شیخیه کفار اند بفتوای خودشان و این قول و این اعتقاد
مخالف است از وجهی دیگر و آن وجه اینست که آن عالم شخص
معین خالی از این نیست که حکم کند بکتاب و سنت یا آنکه
حاکم بودن خود را باید بمعجزه اثبات کند پس اگر بکتاب

و سنت حکم میکند و تمسک حکمهای و کتاب و سنت است
و کتاب و سنت حجت خدا است و آن شخص به تمسکش بکتاب
و سنت حاکم بر مردم شد پس هر کس که تمسک کرد کتاب و سنت
را قول او حجت است و تمسک جستن بکتاب و سنت اختصاص
بعالم معینی ندارد و معقول نیست که تمسک جستن شخصی معین
بکتاب و سنت حجت باشد و تمسک جستن شخصی دیگر حجت
نباشد و حال آنکه طور و طرز تمسک جستن اشخاص متعدده
مانند یکدیگر باشد و جمیع فقهای شیعه فتوی میدهند بکتاب
و سنت و جایز است اخذ مسائل و احکام از ایشان و نافذ
نمیشود در کتاب و سنت تعیین شخص خاصی در زمان خاصی بلکه
ائمه علیهم السلام امر کرده اند مردم را که اخذ کنند مسائل و احکام
دینیه خود را از راویان امین بطور عموم حضرت حجت علیه
السلام فرموده و اما حادثهائی که واقع میشود که در آن
حادثها مسائل و احکامی است بسبب پس رجوع کنید در آنها
براویان حدیث ما بجهة آنکه ایشان حجت من هستند بر شما و

من حجت خدا هستم و در خطبه مقبوله است که فرمود
نظر کنید بسوی کسی که از شیعه باشد و از جمله شیعیان ما باشد
که روایت کرده حدیث ما را و فکر و نظر کرده در حلال ما
و حرام ما و دانسته احکام ما را پس راضی باشید باو که
حکم باشد از برای شما پس بدرستی که من قرار داده ام او را
حاکم بر شما تا آخر حدیث پس شخص خاص نیست حجت در کتاب
و سنت بر وجوب طاعت او بخصوصه در زمان او پس در
صورتی که حجت در کتاب و سنت بر وجوب طاعت شخص خاصی
نباشد پس لابد است که معجزه داشته باشد که معجزه او
دلالت کند که او بخصوصه حاکم است بر جمیع مردم نه دیگری
و کیست مرد و صاحب معجزه در میان شیعه که معجزه او دلالت
کند که او حاکم است بر جمیع مردم نه دیگری و با قطع نظر از
این مطلب میگوئیم که معجزه را از برای چه امری بیاورد اما
معجزه اظهار کند از برای وجوب تقلید او که بسی واضح است که
چه میکند لیکن آن کتاب خدا و سنت ائمه هدی علیهم السلام

والخاتم

و اجماع شیعه را باشد که چنین چیزی محتاج بمعجزه نیست و
هر کسی که فتوی دهد بکتاب و سنت و اجماع جایز است اخذ
کردن مسائل و احکام از او و هیچ خصوصیتی ندارد این امر
بکفر خاصی نه غیر او **و اگر** مراد رد معجزه را از برای اثبات
کند وجوب طاعت خود را بر مردم در جمیع امور اگر چه احکام
آن امور در کتاب و سنت نباشد پس اگر چنین طاعتی در این
زمانها ممکن است و اظهار معجزه روا است و باید کرده در این
زمانها **پس** چه شده است صاحب العصر عجل الله فرجه
که بنفس نفیس خود ظاهر نشده که معجزه اظهار کند و مملو کند
زمین را از عدل و قسط چنانکه مملو شده است از ظلم و جور
و اگر روا نیست که چنین باشد پس چه فایده است در
اظهار معجزه و اظهار کردن آن شخص مفروض وجوب طاعت خود را
بر مردم و بعد از آنچه گفته شد میگوئیم که اگر آن شخص ادعا
کند وجوب طاعت خود را بر جمیع مردم دنیا و رد معجزه را که
حقیقت و ثابت نخواهد شد که اگر معجزه را اظهار کند البته

جمع شوند در نزد او جماعتی از هر نواحی و لا محاله سلاطین
با او منازعه خواهند کرد پس اگر غالب نشود بر سلاطین که
همان روز اول او کشته خواهد شد چنانکه باب مرتاب و
اعوان آن ناباب کشته شدند و اگر غالب شود بر سلاطین
و متوانند غالب شود پس چه شده است صاحب الزمان را
علیه السلام که ظاهر نمیشود و دولة الله بلند نمیشود علی قبل از ظهور
او مگر آنکه سرنگون خواهد شد و نمیگیرد احدی بیعتی را
از مردم قبل از ظهور او و مگر آنکه بیعت بیعت کفر و نفاق
خواهد بود و بتحقیق که تفصیل دادیم ما حرام بودن جهاد را
در زمان غیبت در کتاب خود ازهاق الباطل و حلال نیست
از برای احدی خروج کردن و بیعت گرفتن و بلند کردن علم
و جهاد کردن تا **آنکه** بیرون بیاید قائم منتظر عجل الله
فرجه حتی آنکه بعضی از فقهاء ننوشته اند مسائل جهاد را
در کتابهای خود بجهة بی فایده بودن تحقیق مسائل جهاد
در زمان غیبت پس آشکار و ظاهر شد بنحو این قول محال است

که رضا در شود از عالمی از علمای شیعه پس این مطلب را نگاه
دار و فراموش مکن و بعد آنچه گفته شد فکر کن که آیا تصور
میکند این قول باطل هیچ صاحب شعوری که اندک شعوری
داشته باشد که شخص واحدی در طهران یا در اقصی بلاد
هند باشد مثلا در خانه و هیچکس او را نشناسد و دلیلی
قائم نشده باشد بر خصوصیت او و معجزه و دعوی ظاهر
نکرده باشد و مع ذلک واجب باشد بر جمیع مردم که از او
اخذ مسائل و احکام دینیهٔ خود را کنند نه از غیر او و آیا مردم
مکلفند که بعلم غیب تمکین از او کنند و آیا واجب است
بر ایشان که بعلم جفر یا بعلم رمل او را پیدا کنند و حال آنکه
تکلیف نکرده است خداوند عالم نفسی را مگر بچیزی که باو
داده پس خبط صاحب این قول نیست مگر مثل خبط عشواء
و مثل خبط شتری که بزیر پای خود نظر نکند و راه میرود بر بلندیها
و پستیها و سرنگون میشود و نیست این قول و این اعتقاد
مگر دروغ و بهتان و آیا نطق میکند باین قول صحیح

عاقلی

عاقلی و آیا بمحض وجود شخصی در اقصی بلاد هند غیر
معروف باسم و حسب و نسب سلب میشود دین از هر کسی که
او را نشناسد یا از او اخذ مسائل و احکام دینیه نکند پناه میبریم بخدا
از زایل شدن عقل و قبایح لغزش در دین و باو استعانت میجوئیم
و بعد از این تنبیهات و آن چیزیکه ما میگوئیم اینست که بزرگان شیعه
در هر عصری موجودند بدلیل کتاب و سنت و دلیل عقل و اجماع
چنانکه شرح دادیم در الزام النواصب پس واجبست بر هر کسی که
مطلع شود بر دلیلی اعتقاد کند بآنچه آن دلیل دلالت کرده و
دوستی با بزرگان شیعه و دشمنی با دشمنان ایشان بطور اجمال و
اصطلاح کردیم این مطلب را رکن رابع نامیدیم و لا مشاحة فی الاصطلاح
و چیزیکه گفتیم در اول کتاب الزام النواصب که معرفت ارکان لازم است
و منکر آن بعد از بیان کافر و جاهل باین مسئله گمراه پس این
است و جواب این نیست که مراد و مقصود ما از این عبارات اینست که
هر کس نشناسد این چهار را که اول معرفت خداوند و دویم معرفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سیم معرفت ائمه هدی علیهم السلام و چهارم معرفت بزرگان

شیعه گمراه است خواه اینها را مجمل نشناسد یا بعضی از اینها
را نشناسد اما مجمل رکن از این ارکان معلوم است که ضلالت
و گمراهی است و اما مجمل رکن چهارم پس بعد نیست که غرض ما اینست که
هر کس بندگان شیعه را نشناسد نوعی گمراه است چنانکه تصریح کرده ایم در
کتابهای خود و تسجیل کرده ایم در مباحثه‌های خود و مراد ما از نوع این رکن
اینست که شیعه بدانند که در میان شیعیان در هر زمان هستند جمعی از بزرگان
و نیکان که بواسطه ایشان خداوند عالم دفع میکند فساد را و بواسطه ایشان
تعمیر میکند بلاد را و نازل میکند رزق را و ببرکت ایشان دعا را مستجاب
ایشان خداوند عالم لطف خود را بسا بر خلق شامل میکند بجهت آنکه ایشان
مطیعان امام علیه السلام در امر و نهی او و ایشانند نقبای صالح و نجبای صاحب فضل
و ایشانند مقتصد شان خود و با بعضی جمعی ایشان و مستحق اسم شیعه مطلق
حقیقت و متابعت مطلق بکند شاید بکرده اند از برای امام علیه السلام و از جمله
بزرگان شیعه بعضی را ن جمعها کانند که عیسی و ادریس و الیاس و خضر علیهم السلام
و از جمله ایشان نقبا و نجبا هستند پس که گمان کنند که در میان شیعیان در هر
زمان هستند کسانی که بجهت کرده اند ما علیه السلام را در امر و نهی و متابعت

او را خوش نشاید بعضی گمراه است در معرفت امام علیه السلام چرا که قائل شده اند که امام معصوم
حقیقی نیست و قائل شده اند غیبت که نبوده اند و نکفتیم که او کافر است
بلکه او از جمله ضعفاء مسلمین است که گمراه شده اند از این مسئله مخصوص
اینکه گمراه شده اند در مسائلی که منشا شده این گمراهی که مسئله مخصوص شد
او را خارج نمیکند از دین و بعضی این گمراهی با ضرر را این مسئله است پس
جاهل بهر مسئله گمراه است از راه آن مسئله که گفتیم آنچه را که گفتیم دلیلها
که ذکر کردیم آنها را در این کتاب و آنرا نکردیم اند کن رابع شخص مخصوص
پناه میبریم بخدا اینکه از جاهلان باشیم و بحث جاهلانه میگوییم و اینکه واجب
کنم بر مردم چیزی را که خدا واجب نکرده بر ایشان و دلیل بر اینکه واجب
معرفت شخص مخصوص مبعوث نکردن خدا است شخص مخصوصی را که دعوت کند
مردم را بسوی خود و ظاهر کند معجزه بر دست او و چیزی که امر و نهی واجب کند
بر مردم شناختن شخص مخصوصی را پس بحقوق که مبعوث کرده و نه دین محکم کرده
بغیر حکم رب العالمین و بغیر دادن سنن خیر النبیین و آل الطاهرین علیهم
صلوات المصلین و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
که حکم نکنند بان حکمی که خدا نازل کرده پس آنجماعت کافر است و هر بخشی

واست گفتهٔ اینشخص معترض که این اعتقاد کفر و شرکست **قال** العياذ بالله
هو نازلة منزلة الولي والامام كما لا يقبل شهادة التوحيد والرسالة
الا بالولاية كذلك لا يقبل الشهادة والمعرفة بالولاية الا بمعرفة
هذا الذي يجوّزونه ويقولون به وبينهم من بعضهم انه ينحصر في واحد ومن
بعضهم لا ينحصر بل يتعدد بقدر الحاجة **حاصل** معنى سخن اینشخص
معترض اینستکه آنشخص که ذکر میگویند باید شناخت نازل منزلهٔ ولی وامام
میشود چنانکه قبول نمیشود شهادت بتوحید و رسالت مگر بولایت همچنین
مقبول نمیشود شهادت و معرفت بولایت مگر بمعرفت آنشخص که ذکر شد
و اعتقاد باو میکنند و فهمیده میشود از بعضی از ایشان که آنشخص منحصرست
بیک نفر و بعضی میگویند منحصر بواحد نیست بلکه متعدد میشود بقدر حاجت
اقول اذا ثبت عندك جواز القول بمعرفة الشخص الشيعي الكامل فجواز
هذا القول ظاهر ولكن لا شك في انه كما لا تقبل شهادة التوحيد
والرسالة الا بالولاية كذلك لا تقبل الشهادة بالولاية الا بولاية
اوليائهم والبراءة من اعدائهم كما قال امير المؤمنين عليه السلام محبك من
احبك واحب من احبك وابغض من ابغضك ومبغضك من ابغضك

وابغض من احبك واحب من ابغضك وقد مر الاخبار الدالة على
وجوب الولاية لاوليائهم والبرائة من اعدائهم وان العدو للشيعي
مع العلم بانه شيعي موال لآل محمد عليهم السلام ناصب فعدم النصب من
شروط التشيع ثم لا شك ان اولى الاولياء بالولاية الصلحاء و
الاتقياء والعلماء والعرفاء ثم اصلح الصلحاء واتقى الاتقياء واعلم
العلماء واعرف العرفاء اولى بالولاية ممن هو انزل منهم بعد جزو فقد
ثبت بالكتاب والسنة ان اشرف الشيعة من كل جهة الاركان والنقباء و
والنجباء نوعا وان لم نعرفها عينا فنحن نقول يا رب انا نوالي
اولياء آل محمد عليهم السلام جميعهم ولكن نوالي خواص الشيعة وخلصهم
كسلمان وابي ذر والمقداد وعمار وامثالهم في كل عصر اكثر من الباقين
لشدة خلوصهم في آل محمد عليهم السلام فمن لم يوال الاولياء كما ذكرنا
لا يقبل ادعائه الولاية لآل محمد عليهم السلام **واما** وجوب معرفة الشخص
الخاص فلا ورب محمد رب العزة فانا لا نوجب ما لم يوجبه الله ولم
يرد به كتاب ولا سنة ولم يرد كتاب ولا سنة في تعريف اشخاصهم
باعيانهم في كل عصر ان افتريته فعلى اجرامي وانا بريء مما تجرمون

وأمّا عددهم فإنّا لم نقف بعدد الشيعي الكامل ولم ينقل به مشايخنا
نعم روي في العوالم إنّ النقباء مع كلّ إمام اثنا عشر والنجباء سبعون
وذكر في المنزل طيبة وما بثلثين من وحشة فنحن نقول بعددهم
ولكن لا نعرفهم ولا نعلم مواضعهم ولا توجب معرفة أشخاصهم
فإن عرف أحد واحداً منهم أحياناً فبفضل الله وإلّا فلا يجب شرعاً
بل الركن الرابع هو ولاية الأولياء ويدخل فيهم هذه الفقهاء
أيضاً ويجب تولّيهم والبراءة من أعدائهم نعم أفقه الفقهاء هم النجباء
والنقباء فنعرف نوعهم بالصفة ولا نعرف شخصهم بالتعيين والله
على ما نقول وكيل وصفاتهم ما روي في الكافي في باب صفات المؤمن
في حديث همام بن شاء فليراجع حاصل معنى فرمايش آن بزرگوار عليه السلام
معاصر ما را در بعضها اينستكه در وقتى كه ثابت شد جايز بودن اعتقاد كردن
بوجوب معرفت شخص از براى شيعه كامل پس جواب اينشخص معترض ظاهر
ومعلوم است چرا كه ما را ما نند صوفى دانند بو كركه واجب دانند شناختن
شخص كامل را يا جميع كاملين را اند صوفى كرد واجب ندانيم شناختن احد
از كاملين شيعه را باشخاص واعيان ايشان بر ادعوا اند نخواهد [illegible]

ولكن

ولكن شك نيست در اينكه خدا نكه قبول نبوت حضرت محمد و توحيد رسالت
مكر بولايت و دوستى اهل بيت عليهم السلام محبت مقبول نخواهد بود دعاى
دوستى ايشان مگر بدشمنى دوستان ايشان و بيزار از دشمنان ايشان
چنانكه امير المؤمنين عليه السلام فرمود كه دوست تو آن كسيست كه تو را دو
دار دو دوست تو دارد كسيرا اگر تو را دوست دارد و دشمن دارد كسيرا اگر تو
دشمن دارد و دشمن تو كسيست كه دشمن تو را دوست دارد كسيرا اگر تو را
دارد دوست دارد كسيرا اگر تو را دشمن دارد و بهيچوجه كم كرد شنا خبار كه
دلالت ميكند بر واجب بودن دوستى با دوستان ائمه عليهم السلام و بيزار دشمنان
ايشان يعني كذشت هيچ كه دلالت داشته باشد بر اينكه دوست شيعه ناصب است
بااينكه بيانكرد اوردوستى آل محمد صلى الله عليه وآله است بلكه بودن نصب از جمله شروط
تشيع است چرا اگر شيعه ناصب معقول نيست پس شك نيست كه سزاوار نيست
دلالت بر صلحاء وانقيا و علما دعوى شيعه هستند سزاوار دوستى
صالحين صالحين [illegible] مؤمنين و عالمين علما و عاملين عرفا
هستند لا بد [illegible] از كسانيكه [illegible] بعض از ايشان
تا اينكه [illegible] مكتب [illegible] كه از [illegible] شعبان [illegible]

كرده

کرده‌اند و نقبا و نجبا اند نوعاً اگرچه نشناسیم اشخاص پیغمبران چنانکه
و نقبا و نجبا را با عیان ایشان پس ما میگوئیم یا رب ما دوست میداریم جمیع
دوستان آل محمد علیهم السلام و لکن خواص شیعیان و خصیص ایشان را مثل سلمان و ابی ذر
و مقداد و عمار و امثال ایشان را در هر عصری بیشتر دوست میداریم بجهت شدت
خلوص ایشان در دوستی آل محمد علیهم السلام پس کسی که دوست ندارد دوستان ایشان را
چنانکه ذکر کردیم مقبول نخواهد بود ادعای دوستی او که با آل محمد صلی الله علیهم میکند
و اما واجب دانستن معرفت شخص خاص از شیعیان پس چنین نیست که بآن بشر
داده‌اند مفضل بن بریه محمد در عرفت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت آنکه ما واجب
نمیکنیم چیزی را که خدا واجب نکرده و وارد نشده بوجوب آن کتابی و نه سنتی
و وارد نشده کتابی و نه سنتی در شناسائی اشخاص معین با عیان ایشان در هر
زمان ان افتریته فعلیّ اجرامی و انا بریء مما تجرمون و اما عدد اشخاص
بزرگوار نوعاً پس بدانکه ما اعتقاد نکرده‌ایم نگفته‌ایم قائل نیستیم بعدد شیعه
کامل و یکنفر بودن آن و قائل نشده‌اند بعدد شیعه کامل مشایخ ما بلی در کتاب
عوالم روایت شده که نقبا با هر امام سی نفرند و وارد نشده بعدد نقبا هفتاد نفر روایت شده
که خوب منزلی است طیبه بهتر در تنهایی سی نفر وحشت پس ما قائلیم و معتقدیم

بعدد ایشان لکن نمیشناسیم ایشان را و میدانیم هستند و واجب نمیکنیم
و واجب نمیدانیم شناختن ایشان را پس اگر احدی یکی از ایشان را اتفاقاً
شناخت پس بفضل خدا بوده و الا واجب نیست شرعاً شناختن ایشان بلکه
مراد ما از رکن رابع همان دوستی دوستان آل محمد علیهم السلام است و داخل
دوستان ایشانند همین فقهای معروف و واجب است دوستی ایشان و بیزاری
از دشمنان ایشان بلی اهل فقها نجبا و نقبا باشند پس میشناسیم نوع ایشان را
بصفت و نمیشناسیم اشخاص ایشان را معیناً و الله علی ما نقول وکیل و صفات
ایشان است که روایت شده در کتاب کافی در باب صفات مؤمن در حدیث همام پس
هرکه بخواهد بآن رجوع کند قال و تتبعت و اطلت النظر لیس لهذا القول
عین و لا اثر فی کلام الشیخ المرحوم و لا السید المرحوم و المراد من النفی من کلامهما
بطلان الاسناد الیهما لا انه ان کان فی کلامهما یکون القول به جائزاً
و صحیحاً فان هذا القول باطل و غلط و کفر و ان بالفرض المحال یکون
فی کلامهما و الحمد لله و لیس فی کلامهما هذا الغلط و الفاسد الکاسد
حاصل معنی سخن معترض است که تتبع کردم و بسیار دقت کردم در کتب شیخ
مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما و نیافتم اثری در کلمات ایشان که کلام

کند بانکه معرفت شخصیه شخص معین یا اشخاص معینه واجب شد مراد
مرا از نفی کردن و نیافتن چنین مطلبی در کلام ایشان اینست که ایشان چنین
چیزی را نگفته اند و هر کس نسبت بایشان بدهد دروغ گفته و مراد من اینست
که اگر در کلام ایشان چنین چیزی بود صحیح بود بجهت آنکه آن قول باطل و غلط
و کفر است اگر چه بر فرض محال در کلام ایشان هم باشد والحمد لله که نیست
در کلام ایشان چنین غلط فاسدی کما سبق **اقول** صدق الرجل الذی فی
کلامهما اعلی الله مقامهما و انار فی العالمین برهانهما فمن نسب الیهما القول
بوجوب المعرفة الشخصیة فقد افتری علیهما و بهتهما کما افتری علیهما
البابیون الفجرة الکفرة فهذا القول لیس منهما ولا الیهما وقد اساء
الرجل بهما انار برهانهما وقدس ساحتهما حیث اشعر بانه لو صدر عنهما
کان کفرا وکان الحری ان یکتفی بانه لیس منهما وساحتهما اقدس من
صدور هذا القول عنهما حاصل معنی کلام آن بزرگوار اعلی الله مقامه اینست
که میفرماید این معترض در این قول صادقست و راست میگوید که در کلام
مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما نیست اثری که دلالت کند بر وجوب معرفت
شخصیه کاملین و تحقیق که افترا بسته اند و بر بزرگوار و تهمت زده اند بایشان

جماعت

جماعت بابیه فجره کفره **پس** این قول صادر نشده از ایشان و راجع نیست بسوی
ایشان و تحقیق که سوء ادب کرده این مرد در نسبت بایشان که بفرض محال گفته
که اگر چنین قولی از ایشان بود کفر بود چرا که ساحت ایشان مقدس است از اینکه
چنین قولی را بر فرض محال هم گفته باشند ایشان و سزاوار بود که اکتفا کند
همین و بگوید که ساحت ایشان اقدس است از صدور این قول فاسد از ایشان
قال و دلیل بطلان هذا القول انه ان کان اهم و انفس و اعلی و اغلی
من الاعتقاد بالولایة لان هذا مناط صحتها لا بد ان یشتهر اشد من
اشتهار الولایة حاصل معنی سخن این مرد اینست که دلیل بطلان این قول
اینست که اگر این اعتقاد مهمتر و نفیس تر و بلند تر و عزیز تر بود از اعتقاد
بولایت چرا که مناط صحت ولایت بود لا بد مشهور تر میشد و بیشتر از اشتهار
خود ولایت **اقول** لقد جادل بالتی هی اسوء فان المجادلة بالتی هی احسن
ان یرد الانسان الباطل بالحق لا بباطل آخر فیکون مثل ذلک الباطل
والوجه فی بطلان دلیله انه لا یلزم من کونه شرط صحة الولایة ان
یکون اهم و انفس و اعلی منها فان معرفة النبی شرط صحة التوحید
ولیست باعلی من التوحید ولا اهم منه و انفس معرفة الولایة شرط

صحة

صحة معرفة التوحيد و النبوة و ليست باهم و لا اعلى و انفس منهما
نعم هي شرط صحتهما كما ان الوضوء شرط صحة الصلوة و ليست باهم
منها و طهارة الثياب شرط صحتها و ليست باهم منها و لا اعلى و اشرف
فليس الشرط اهم من المشروط بل الشرط ابدا فرع المشروط و المشروط
هو المقصود بالذات فقد تبين بطلانه بالا باطل و كذا قوله و لا بد ان
ان يبدأ من اشتهارها اولا به فان الشرط ابدا اخفى من المشروط فانه
المقصود بالتبع و الاعتناء بالمشروط اكثر عند كل نفس و ذلك بين
و لو قال كان لابد ان تشتهر بين الشيعة حتى يعرفه جميع المؤمنين
كان صدقا و حقا و لكن بطلان ذلك المذهب واضح و الحمد لله
غني عن الدليل و لا شك ان وجوب معرفة الشخص الشيعي الكامل ليس
من الدين و لا من المذهب و هو خلاف ضرورة الاسلام و المذهب و كفى
في بطلان هذه العقيدة قيام دليل على خلاف المذهب و عدم قائل به مع بقاء
الحق في اهله حاصل معنى فرمايش آن بزرگوار اعلى الله مقامه
اينست كه اين مرد دليلى كه آورده بر رد اين قول باطل دليل باطليست
بايد حق باشد تا باطل را باطل كند و اگر دليل باطل باشد بر مطلب باطل

هردو قد باطل بودن مانند يكديگر پس اين مرد باطلى را بباطلى رد كرده
و رد او بطلانش دليل او نيست كه لازم نيايد از بودن چيزى شرط
صحت لابد آنچيز اهم و انفس و اعلى باشد از و لابد بجهة آنكه معرفت
شيعه شرط صحت توحيد است اشرف از توحيد نيست و معرفت
و لايت شرط صحت توحيد و نبوت است اشرف از توحيد و نبوت نيست و شرط صحت
آنها است چنانچه وضو شرط صحت نماز است اشرف از نماز نيست
و پاكبودن لباس شرط صحت نماز است و اشرف از نماز نيست پس
شرط مهمتر از مشروط نيست بلكه شرط هميشه فرع مشروط است
و مشروط مقصود بالذات است پس اين مرد باطلى را بباطلى رد كرده
و همچنين دليل باطلى آورده كه گفته كه اگر چنين بود مشهور نيز
بايد باشد از اشتهار و لابد بجهة آنكه شرط هميشه مخفى تر است
از مشروط چرا كه آن مقصود بالتبع است و اعتنا به مشروط بيشتر است
در نزد هر نفسى و بسى واضح است اين مطلب لكن اگر گفته بود
اگر اين قول مطلب حق بود بايد مشهور شود بطورى كه همه دوستان
بدانند قول صحيح و دليل حقى آورده بود بر رد باطل و لكن باطل

بودن آنچه را که خواسته‌اند کنند واضح است الحمدلله که محتاج
بدلیل آوردن نیست وشکی نیست که وجوب شناختن شخص
شیعه کامل نه از دین است نه از مذهب و اجنبیست از آن
شناختن شخص کامل شیعه خلاف ضروری اسلام و خلاف ضرورت
مذهب است و کفایت میکند در بطلان این اعتقاد نبودن و
یافت نشدن دلیلی بر آن در مذهب شیعه و یافت نشدن قائلی بآن
قول در میان شیعه با اینکه همیشه حق در میان اهل حق باید باقی
باشد و بادی بانهادند فرمایشات آقای مرحوم اعلی الله
مقامه را نادیده‌اند پس امید است که متذکر شوند بغرضان
از فرمایش آن بزرگوار و شیها دست صریح ایشان که در کتاب و شرح
و در کتب مشایخ سابق بر خود اعلی الله مقامهم یافت نمیشود کاش
یا حدیثی یا کلامی که موهم این باشد که در هر زمانی امر حکومت
شرعیه باید منحصر باشد بیکنفر از شیعیان و همان یکنفر
باید ناطق باشد و بس و باقی مردم باید صامت ساکت باشند
خواه راوی آن یکنفر باشند یا نه پس نطق ناطق را هم طوری که معنی کنند

وصمت

وصمت را هم طوری معنی کنند و با هر نیتی بخواهند بچسبانند
با این فرمایشات این بزرگوار و تصریح ایشان که در کتاب و شرح
نیست و در کلام مشایخ نیست بخواهند چسبید بعقیده این همه
تاکیدها و لعنها بصاحب این مذهب شکی از برای احدی باقی
نخواهد ماند چنانکه در آخر همین رساله صغر فرموده‌اند اللهم
العن من ابدع فی الدین او غیر شرعا من الشرع المبین تا اینکه
میفرمایند و العن من اوجب علی المؤمنین الیوم الرجوع
الی واحد دون غیره من الفقهاء العالمین و العاملین و
العن من زعم ان من لم یعرفه و لم یاخذ عنه لیس من اهل
الدین یعنی خداوندا لعنت کن کسی را که در دین بدعت کرده
یا آنکه تغییر داده شرعی را از شرع مبین و لعنت کن کسی را که واجب کرده
بر مؤمنین در این زمان رجوع کردن بشخص واحد را نه غیر او از
فقهای عالمین عاملین و لعنت کن کسی را که گمان کرده که هر کس نشناسد
آن شخص واحد را و اخذ مسائل از شخص واحد نکند از اهل دین نیست
پس هما نا که بخواهند فرمایشات را که دشمنان با ایشان بسته‌اند بشیخی

اینها بدین شیء بسند نه بطوری که از هر راهی عاجز باشند بگویند ما از بعض

القول ایشان چنین فهمیده ایم که در همه زمانها امر شریعت منحصر بوده بیان

نفر و باقی مردم یا تابع و مقلد بوده اند یا صامت و ساکت یا از حال بزرگان

چنین فهمیده ایم حال چنین اشخاص شبیه است بحال بعضی از جهودان

که چون از جهالت خود از اقامه دلیل و برهان عاجز باشند آه میکشند

و بسقف خانه نگاه میکنند و میخوانند که ما در دو نبی برا بنگریم حال را

نی برو نزا بنگریم حال را پس اگر این دلیل که ما از حال و

رفتار و گفتار فلان بزرگ نوع عادی هم فلان مسئله را فهمیده ایم اگر چه ظاهر

کلام او در کتابها او بر خلاف آن مسئله باشد طرف مقابل هم میتواند

بگوید که ما هم از حال و رفتار و گفتار او نوع عادی هم رفته چنین

فهمیده ایم که همان بزرگ کلامی را که در کتابها خود نوشته با دلیل

و برهان ظاهر او با باطن او یکی بوده و ظاهر و باطن او بر خلاف

مسئله شما بوده باری علم الحجة واضح لمریده وان القلوب عن الحجة

في عمى ولقد عجبت لهالك ونجاته موجودة ولقد عجبت لمن نجى

والسلام على من اتبع الهدى تمام شد [illegible] در روز پنجشنبه ۱۹ ماه جمادی الثانی

از شهور [illegible] [illegible]